

اقتصاد سیاسی

به زبان ساده



Ketabton.com

محمد رضا قربانی

اقتصاد سیاسی

بزبان ساده

محمد رضا قربانی



موضوع: اقتصاد سیاسی هزبان ساده

نویسنده: محمد نخا قربانی

ناشر: انتشارات پیوند

قیمت: ۲۳۰ ریال

چاپ اول

فهرست

صفحه	عنوان
------	-------

بخش اول: فصل اول

۵	انسانها بیکدیگر نیاز دارند
۸	تولید
۱۴	ماده خام
۱۸	نیروهای مولده
۱۹	روابط تولید یا مناسبات تولید چیست؟
۲۳	رابطه میان نیروهای مولده و روابط تولید
۲۷	توزیع یعنی چه؟
۲۹	متصرف چیست؟
۳۱	اقتصاد سیاسی چیست؟

فصل دوم: شیوه‌های تولید قبل از سرمایه‌داری

۳۳	نیروهای مولده در جامعه اشتراکی اولیه
۳۸	مناسبات تولید در جامعه اولیه
۴۱	اقتصاد طبیعی یا اقتصاد جنسی
۴۲	جامعه اشتراکی بسوی نابودی
۴۶	بردهداری
۴۷	نیروهای مولده در نظام بردهداری
۴۹	مناسبات تولید در نظام بردهداری
۵۵	تصفاهای نظام بردهداری و سقوط این نظام
۵۷	نظام فنودالی

عنوان	صفحة
نیروهای مولد در فئودالیسم	۶۰
مناسبات نولید در جامعه فئودالی	۶۲
اساس تولید در فئودالیسم	۶۷
شهر در قرنهايی که فئودالیسم بر جهان حاکم بود	۶۸
اصناف	۷۰
رشد نیروهای مولده	۷۱
پیشایش تولید سرمایه‌داری	۷۲
قیام‌های دهقانان در ایران	۷۵
قیام‌های دهقانان در دیگر کشورهای جهان	۷۷

بخش دوم: تولید کالا

کالا چیست؟	۸۰
تولید کالایی	۸۳
تولید کالایی ساده و سرمایه‌داری	۸۷
ارزش مصروف چیست؟	۸۹
ارزش مبادله چیست؟	۹۱
کار ساده و کار پیچیده	۹۸
کار مجرد و کار مجسم	۱۰۱
تکامل مبادله و رشد شکل‌های ارزش	۱۰۵
قیمت و ارزش چه فرقی با هم دارند؟	۱۱۱
تضاد تولید کالایی	۱۱۴
فتیشیسم کالا (پرستیادن کالا)	۱۱۶
پول چگونه بوجود آمد؟	۱۱۹
عملکرد پول	۱۲۲
قانون ارزش	۱۲۹

فصل دوم: سرمایه و ارزش اضافی

صفحه	عنوان
۱۳۴	تبديل چول به سرمایه
۱۳۸	نیروی کار یک کالا می باشد
۱۳۹	ارزش نیروی کار چیست؟
۱۴۱	تولید ارزش اضافی
۱۵۱	سرمایه ثابت و سرمایه متغیر
۱۵۱	نرخ ارزش اضافی
۱۵۲	ارزش اضافی مطلق و نسبی
۱۵۴	رشید سرمایه‌داری در صنعت
۱۵۵	همکاری ساده سرمایه‌داری
۱۵۵	مانوفاکتور سرمایه‌داری
۱۵۷	مرحله نولید ماشینی و صنعت بزرگ
۱۵۸	دستمزد
۱۶۱	شکلنهای مختلف مزد
۱۶۳	مزد اسمی و مزد واقعی

**فصل سوم: جمع‌شدن سرمایه در دست سرمایه‌داران،
زندگی کارگران را دشوار می‌کند:**

۱۶۹	باز تولید
۱۷۰	باز تولید ساده سرمایه‌داری
۱۷۱	باز تولید گسترده
۱۷۳	ترکیب ارگانیک سرمایه
۱۶۷	قانون عام انباشت سرمایه
۱۷۷	درآمد ملی یعنی چه؟

فصل چهارم: تقسیم ارزش اضافی میان استثمارگران

۱۸۰	گردش دایره‌وار سرمایه
۱۸۲	مخارج تولید برای سرمایه‌داران
۱۸۷	قیمت تولید چیست؟

صفحه	عنوان
۱۸۷	گرایش نرخ سود به تنزیل
۱۹۰	سرمایه تجاری و سود تجاری
۱۹۲	تجارت داخلی
۱۹۳	تجارت خارجی
۱۹۴	سرمایه استثماری
۱۹۶	باتکها
۱۹۸	سود بانکی
۱۹۹	شرکتهای سهامی
۲۰۱	اجاره سرمایه‌داری
۲۰۴	اجاره تفضیلی
۲۰۷	اجاره مطلق

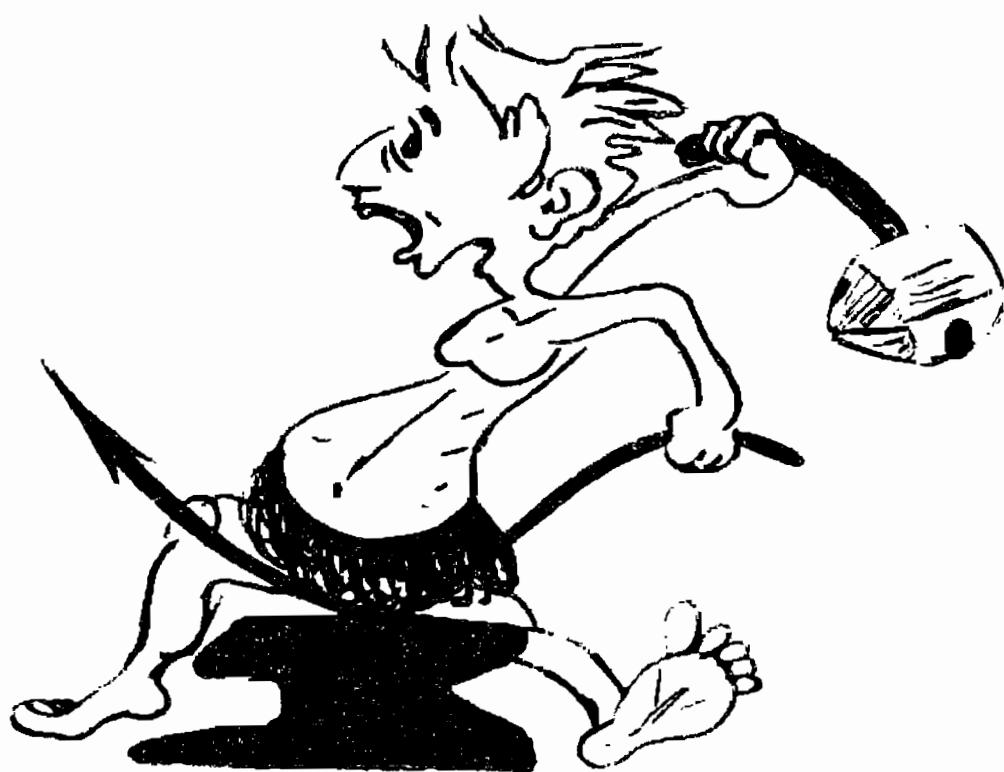
فصل پنجم: بحران‌های سرمایه‌داری

۲۰۸	اصافه تولید
۲۱۲	دوره‌های سرمایه‌داری و مراحل آن
۲۱۵	بحران‌های کشاورزی
۲۱۵	بحران‌ها و شدیدتر شدن تضادهای سرمایه‌داری
	فصل ششم: امپریالیسم
۲۱۷	امپریالیسم
۲۲۲	سرمایه مالی
۲۲۴	الیگارشی مالی
۲۲۶	صلود سرمایه
۲۲۸	تقسیم دنیا میان امپریالیست‌ها

بخش اول

انسانها بیکدیگر نیاز دارند:

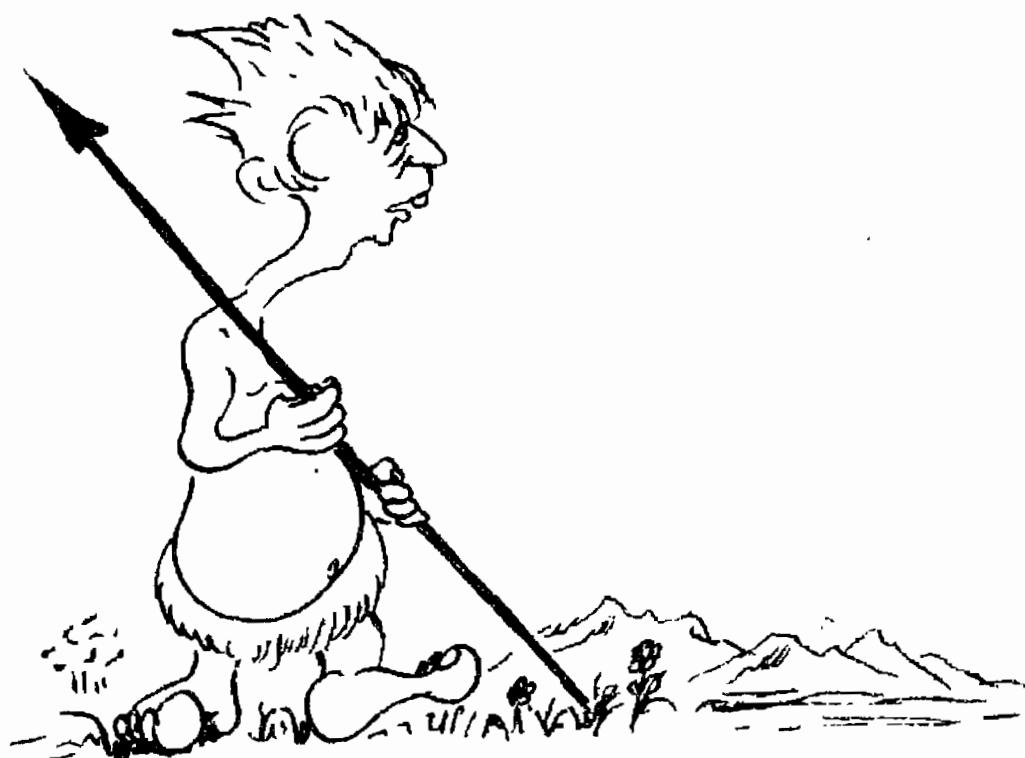
روزی صنعتگری نیزه‌ای ساخت، نیزه‌ای که با آن انسان بتواند
راحت شکار کند.



صنعتگر فکر کرد که چطور است خودش با نیزه‌ای که ساخته است برای شکار به جنگل برود.

در پی این آندریشه به جنگل رفت، اما تا شب نتوانست هیچ حیوانی را شکار کند.

صنعتگر نشست و فکر کرد و فکر کرد و فکر کرد، تا به علت ناتوانی اش در شکار پی برد. پس با خود گفت:



«آه!.. چقدر بیهوده امروز وقتی را به هدر دادم. آخر من یک صنعتگرم و کارم ساختن نیزه است. شکار کار شکارچی است. او است که فن و روش شکار کردن را میداند. صنعتگر هم شکار نمیکند، اما وسائل خوبی برای شکار میسازد».

از طرفی بشنوید همانروز که صنعتگر برای شکار به جنگل رفته بود، شکارچی برای خریدن وسائل شکار به محل کار صنعتگر رفت؛ ولی

پر واضح است که صنعتگر را در آنجا نیافت. پس تصمیم گرفت که خود مشغول ساختن نیزه شود. اما تلاش او هم بیهوده بود، زیرا بعد از



صرف وقت بسیار زیادی توانست یک چیزی بسازد که فقط شکلش شبیه نیزه بود و با آن براحتی نمیشد شکار کرد. او نیز با خود گفت: «من یک شکارچی هستم. ساختن نیزه کار صنعتگر است. صنعتگر به خوبی نیزه و سایر وسائل شکار را می‌سازد، و من هم خوب می‌توانم شکار کنم.»

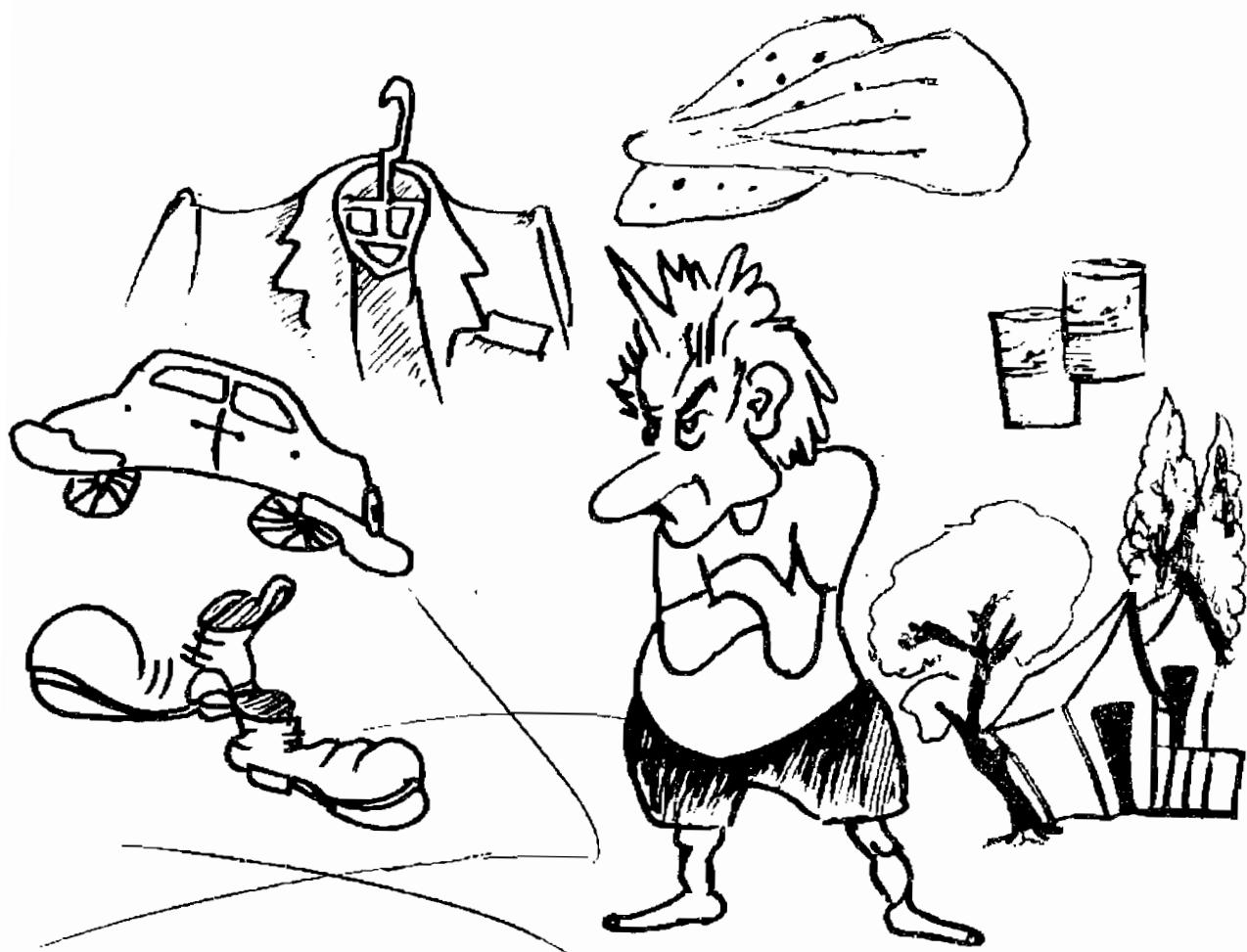
صنعتگر و شکارچی بیکدیگر احتیاج دارند و نمیتوانند از تباطشان



را با یکدیگر قطع کنند. صنعتگر از این جهت به شکارچی احتیاج دارد که نیزه هایی را که می سازد بفروشد؛ و شکارچی نیز از این جهت به صنعتگر احتیاج دارد که برایش وسایل شکار بسازد؛ و بدین ترتیب به حیات خود ادامه دهد.

تولید چیست؟

انسان برای ادامه حیات خسود مجبور است تولید کند؛ اما چگونه؟ آیا کسی میتواند تمام چیزهای مورد نیازش را به تنها یعنی تولید کند؟



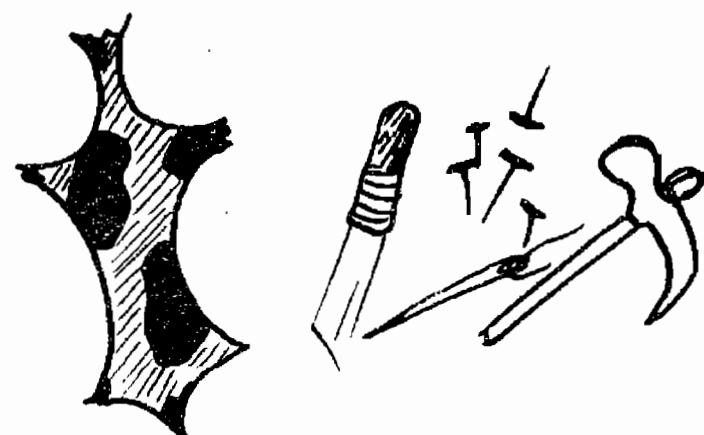
مثلاً یک کارخانه را در نظر بگیرید. در این کارخانه تمام چیزهایی که برای تولید لازم است وجود دارد. از ساختمان و ابزار مناسب برای تولید گرفته تا مواد خام و کمکی وغیره. اما آیا همین‌ها برای تولید کافی هستند؟ اگر کارگران یکباره دست از کار بکشند، این کارخانه با تمام وسایلش میتواند خود بخود کاری انجام دهد؟ و یا کارگران بدون کارخانه و کلیه وسایل آن میتوانند دست به تولید بزنند؟ خیر؛ چیزی به خودی خود تولید نخواهد شد؛ و انسان نمیتواند دست روی دست بگذارد و بدون اینکه کاری انجام دهد کالای مورد نیازش را بسازد.

برای تولید ابتدا کاد لازم است. علاوه بر کار، موضوع کاد و وسایل کاد نیز لازم میباشند. وقتی انسان میخواهد کالای خاصی را تولید کند، ابتدا و قبل از هر چیز میداند که باید کار کند؛ اما روی چه؟ روی چه چیزی باید کار کند تا آن را تبدیل به کالای مورد نظرش نماید؟



به آن چیزی که انسان باید روی آن کار کند تا تبدیل به کالای مورد نظرش گردد، موضوع کاد میگویند. مثلاً خیاط برای دوختن لباس، روی پارچه کار می کند. پارچه موضوع کار است. اینجا برعکس مسئله دیگر

باقی میماند و آن اینکه آیا انسان میتواند با دست خالی موضوع کار را بوسیله کاری که انجام میدهد به کالای مورد نظر تبدیل نماید؟ انسان به وسایل کار احتیاج دارد تا بتواند با آن هابر روی موضوع کار، کار کرده و آنرا تبدیل به کالای مورد نظر سازد.



وسایل کار مصنوع کار

بنابراین برای تولید سه شرط اساسی لازم است:

۱- کاد: که عبارت است از فعالیت انسان.

ولی آیا هر فعالیت انسان کار نماید میشود؟ مثلًا بازی فوتبال هم یکی از فعالیت‌های انسان است؛ آیا بازی فوتبال کار میباشد؟



خیر؛ پس کار چیست؟

کار فعالیت آگاهانه انسان است.

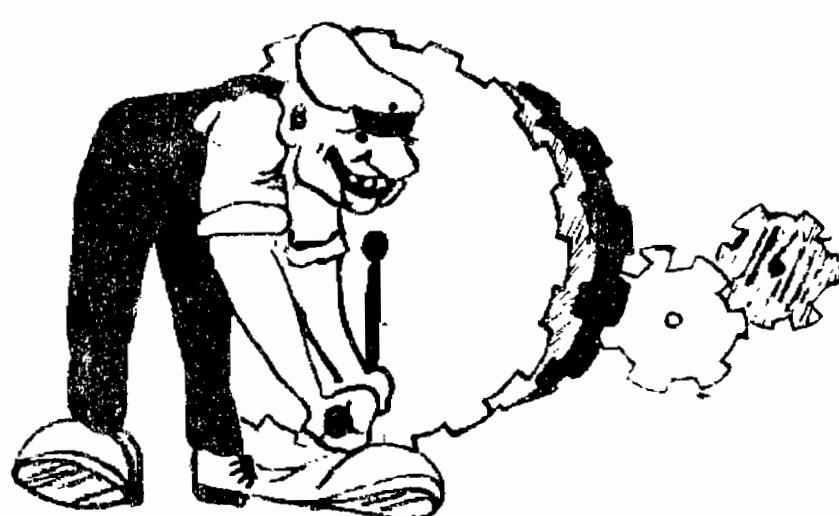
بازی شطرنج یکی از فعالیتهای آگاهانه انسان است؛ زیرا هر کدام از طرفین بازی، آگاهانه تلاش مینماید تادیگری راشکست دهد.



حال آیا بازی شطرنج کار نامیده میشود؟

خیر؛ تعریف کامل و درست کار چنین است:

کار عبارت است از فعالیت آگاهانه و مفید انسانها برای دگرگون کردن مواد و مصالح طبیعت بمنظور رفع احتیاجات. بدون کار ادامه زندگی برای انسان غیرممکن است.



۴- موضوع کاد: هر چیز را که انسان بر روی آن کار کند تا تبدیل به کالای مورد نظرش شود، موضوع کار میگویند.
موضوع کار هم میتواند چیزهایی باشند که بطور مستقیم در طبیعت وجود دارند، مانند زمین، آسم و غیره؛ هم میتواند چیزهایی باشند که قبل از آنها کار انجام شده. یعنی قبل انسان روی آنها کار کرده است.



هانند نخ که قبل از پشم یا پنبه وجود
و بوسیله کاد انسان به نخ تبدیل گشته است.

وقتی زغال سنگ را به کارخانه‌های فولادسازی برد و در کوره ذوب قرار میدهند تا از آن فولاد و آهن تهیه کنند، میگوییم زغال سنگ موضوع کار است و فولاد و آهن، محصول کار هستند.

برای کارگران کارخانه فولادسازی، زغال سنگ موضوع کار و آهن و فولاد محصول کار میباشند.

برای یک معدنچی که زغال سنگ استخراج میکند، معدن زغال
سنگ موضوع کار است و زغال سنگ محصول کار میباشد.



برای کارگران ماشین سازی، فولاد و آهن موضوع کار هستند و
ماشین محصول کار.

برای کارخانه های ریسندگی، پنبه موضوع کار است و نخ محصول
کار.



برای کارخانه‌های پارچه‌بافی، نخ موضوع کار است و پارچه مخصوصاً کار.

برای خیاط، پارچه موضوع کار است ولباس مخصوصاً کار.

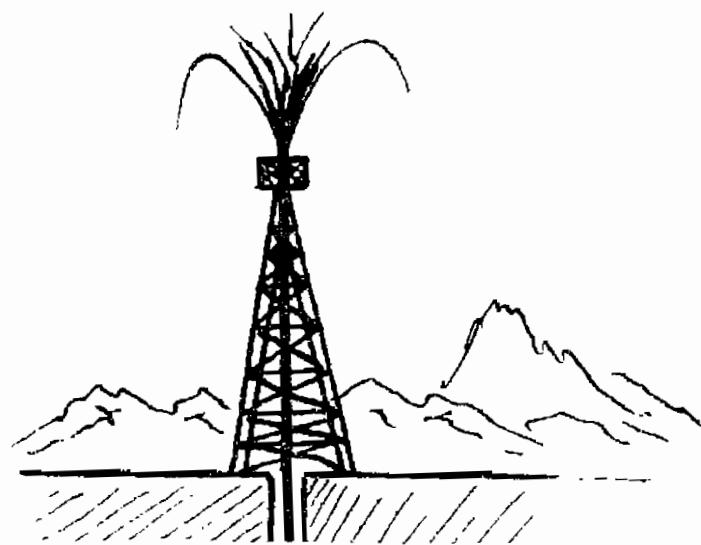


همانطور که قبل از همین موضوع کار هم میتواند چیزی باشد که در طبیعت یافت میشود؛ و قبل از کسی بر روی آن کار نکرده است، مانند زغال سنگ، وغیره؛ و هم میتواند چیزی باشد که قبل انسان بر آن کار که بطور مستقیم در طبیعت یافت میشود؛ و انسان برای بوجود آوردن آن کاری انجام نداده است؛ مانند آب، چوب درخت، معادن‌های مختلف، زمین وغیره؛ و هم می‌تواند چیزی باشد که قبل انسان بر آن کار وارد کرده تا تبدیل به آن چیز مورد نظرش شده است، مانند نخ که مثل قبلا پنبه یا پشم بوده، روی آن کار انجام شده تا تبدیل به نخ گشته است. و یا پارچه که قبل از نخ بوده و روی آن کار شده تا تبدیل به پارچه گشته است.

از مطالب بالا نتیجه دیگری میگیریم و آن اینکه هر چیز ممکن است در بعضی شرایط موضوع کار و در بعضی شرایط مخصوصاً کار باشد. مثل پارچه که برای خیاط موضوع کار است، ولی برای کارگران پارچه باف مخصوصاً کار میباشد.

ماده خام چیست؟

ماده خام موضوع کاری است که بطور مستقیم در طبیعت وجود ندارد؛ مثلاً درخت، آب، زمین، معادن و غیره موضوع های کاری هستند که بطور مستقیم در طبیعت وجود دارند و هیچگونه کاری جهت بوجود آوردن آماده کردن آنها انجام نگرفته است، و بهمین جهت ماده خام نیستند؛ ولی زغال سنگ که پس از صرف مقداری کار، تراشیده و آماده شده از معدن استخراج میشود، در کارخانه های فولاد سازی، موضوع کار و ماده خام است؛ فولاد در کارخانه های ماشین سازی موضوع کار و ماده خام می باشد؛ پنهان در کارخانه های ریسندگی موضوع کار و ماده خام می باشد وغیره.



آیا زمین ماده خام است؟

جواب: خیر چون بطور مستقیم در طبیعت وجود دارد و انسان هیچ کاری برای بوجود آوردن آن انجام نداده است.

آیا زمین موضوع کار می باشد؟

جواب: بله، برای کشاورز که زمین را شخم می زند و روی آن بذر می پاشد، زمین موضوع کار می باشد.

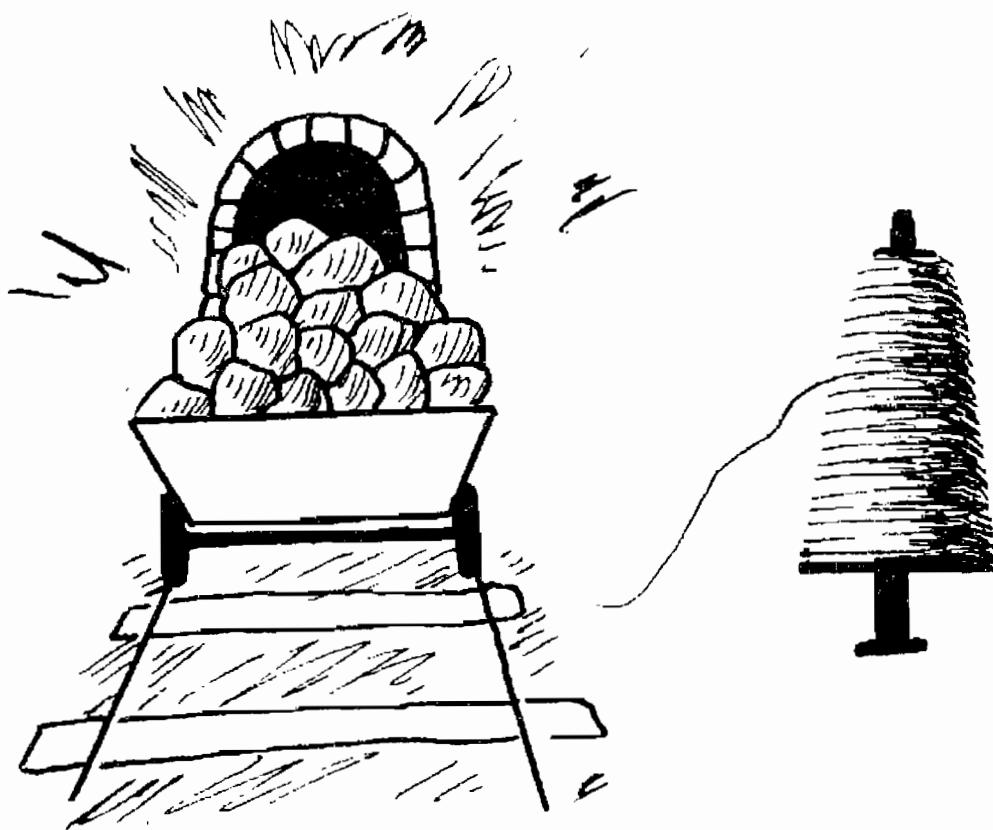
آیا پنهان ماده خام است؟

جواب: بله، چون بطور مستقیم و آماده شده در طبیعت وجود ندارد.

آیا پنجه موضوع کار است؟

جواب: بله در کارخانه های ریستندگی، پنجه موضوع کار است. - موضوع

بنابراین هر ماده خامی میتواند موضوع کار باشد ولی هر موضوع کاری نمیتواند ماده خام باشد. مثل پنجه که هم ماده خام است و هم موضوع کار، در حالیکه مثلاً زمین ماده خام نیست ولی موضوع کار میباشد.

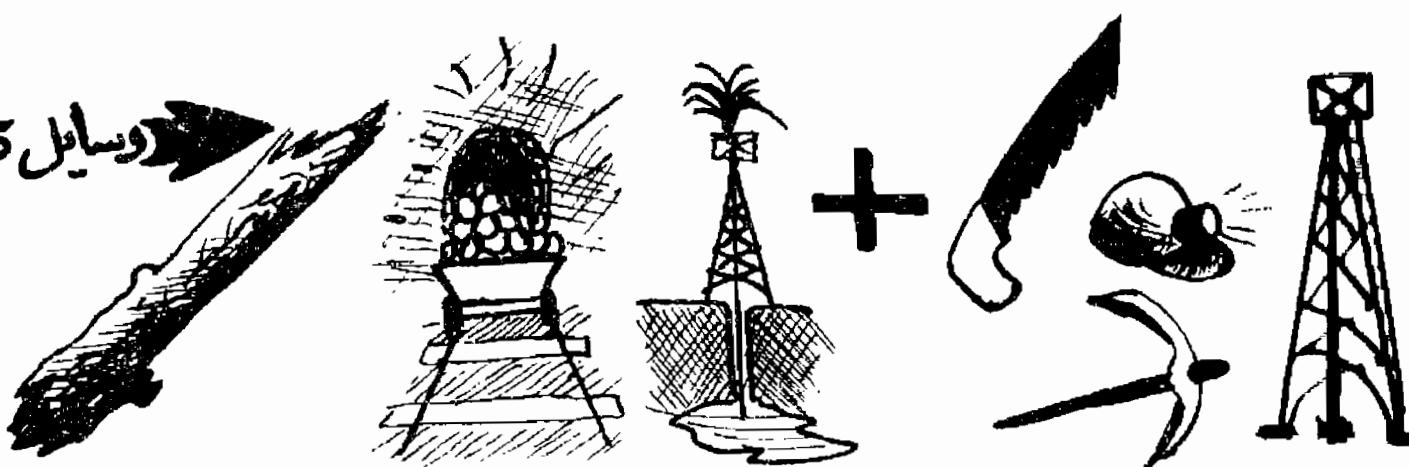


۳- وسائل کار: وسائل کار از یک طرف شکل منابع طبیعی و مواد سودمندی است که در طبیعت وجود دارند و این مواد سودمند عبارتند

۱۰: معدن‌های آهن، مس، سرب، معدن‌های نفت، زغال سنگ، آب،
بخار و غیره.

و از طرف دیگر کلیه اشیایی را تشکیل میدهند که انسان بوسیله
آنها بر روی موضوعاتی کار، کار می‌کند. منظور از کلیه اشیاء، ابزارهای
آرد، ماشین‌آلات و وسائل پیشرفته‌ای است که با آن میتوان دست
استخراج و بهره‌برداری از منابع طبیعی سودمند زد. مهمتر از همه
آنکه با این وسائل پیشرفته میتوان این منابع طبیعی را به شکل چیز
مانند مفید دیگری که صنعتی هستند درآورد. با این وسائل میتوان
استخمام را به نفت سفید، گاز و گل؛ بنزین، قیر و غیره تبدیل کرد. بوسیله
ابزارهای تولید و وسائل پیشرفته از مواد نفتی، کیسه‌های پلاستیکی،
ملروف پلاستیکی و سایر چیزهای دیگر می‌سازند.

وسائل کار



تا اینجا دیدیم که نه انسان به تنها بی و با دست خالی می‌تواند
دست به تولید بزند، و نه وسائل کار (هر چند هم بسیار پیشرفته باشند)،

بدون نیروی انسان میتوانند به خودی خود، کاری انجام داده و چیزی تولید کنند.

بخاراطر همین امر به مجموع نیروی کار انسان و وسایل کار و موضوع کار، نیروهای مولده میگویند.

وسایل تولید:

به مجموع وسایل کار و موضوع کار، وسایل تولید میگویند.

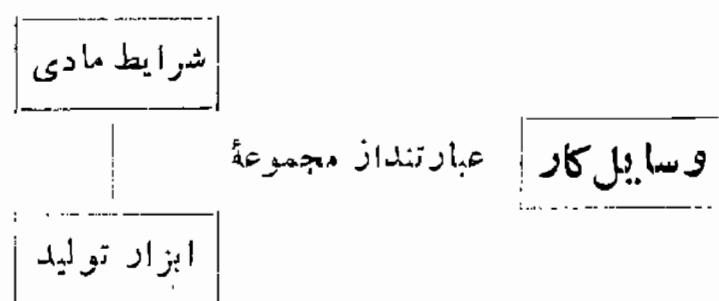
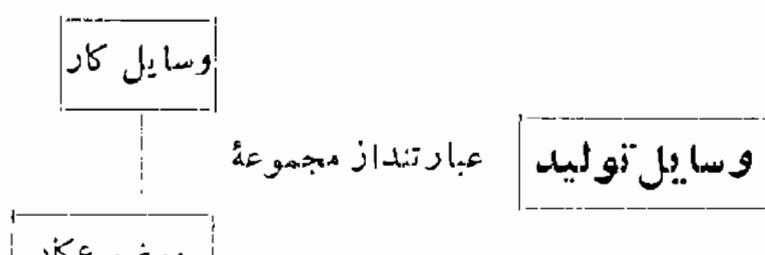
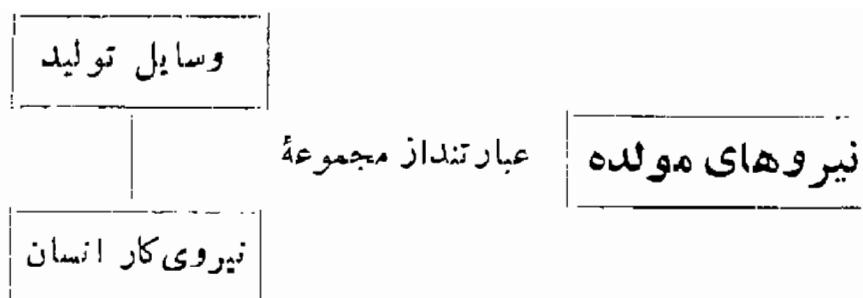
موضوع کار + وسایل کار → وسایل تولید

نیروهای مولده:

نیروهای مولده، مجموع کار نیروی انسان و وسایلی هستند که عامل تولید میباشد.

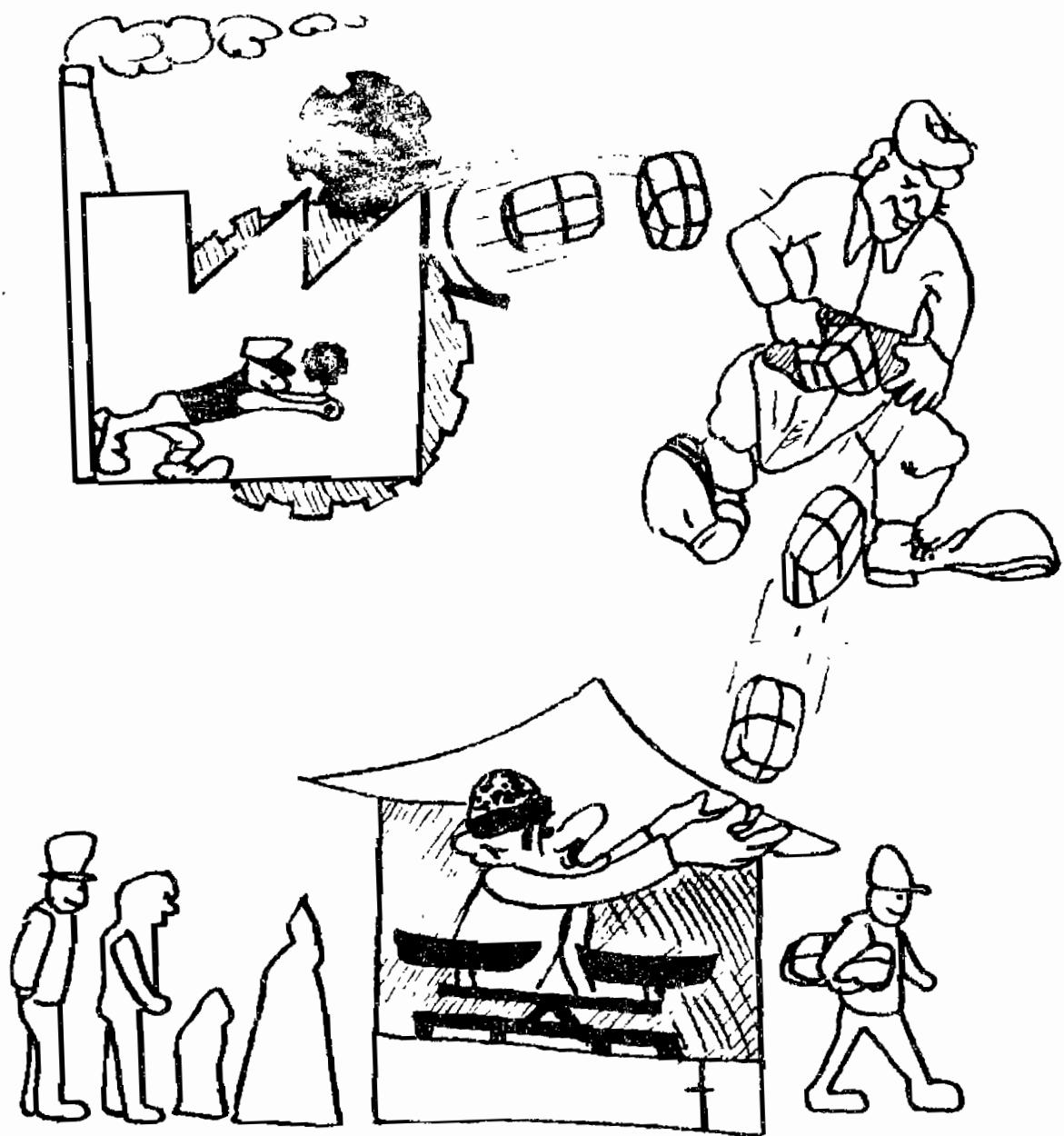
موضوع کار + وسایل کار + نیروی کار و مهارت انسان → نیروهای مولده یعنی: وسایل تولید + نیروی کار و مهارت انسان → نیروهای مولده و همینطور قبل از گفتم، وسایل کار، مجموعه شرایط مادی و ابزار تولید میباشد. شرایط مادی عبارت از منابع طبیعی و سودمندی است که در طبیعت وجود دارند، مانند معونهای طلا، نقره، آهن، زغال سنگ، نفت خام، آب، چوب وغیره.

بنابراین تمام مطالب بالا را میتوانیم به صورت زیر بیان کنیم:



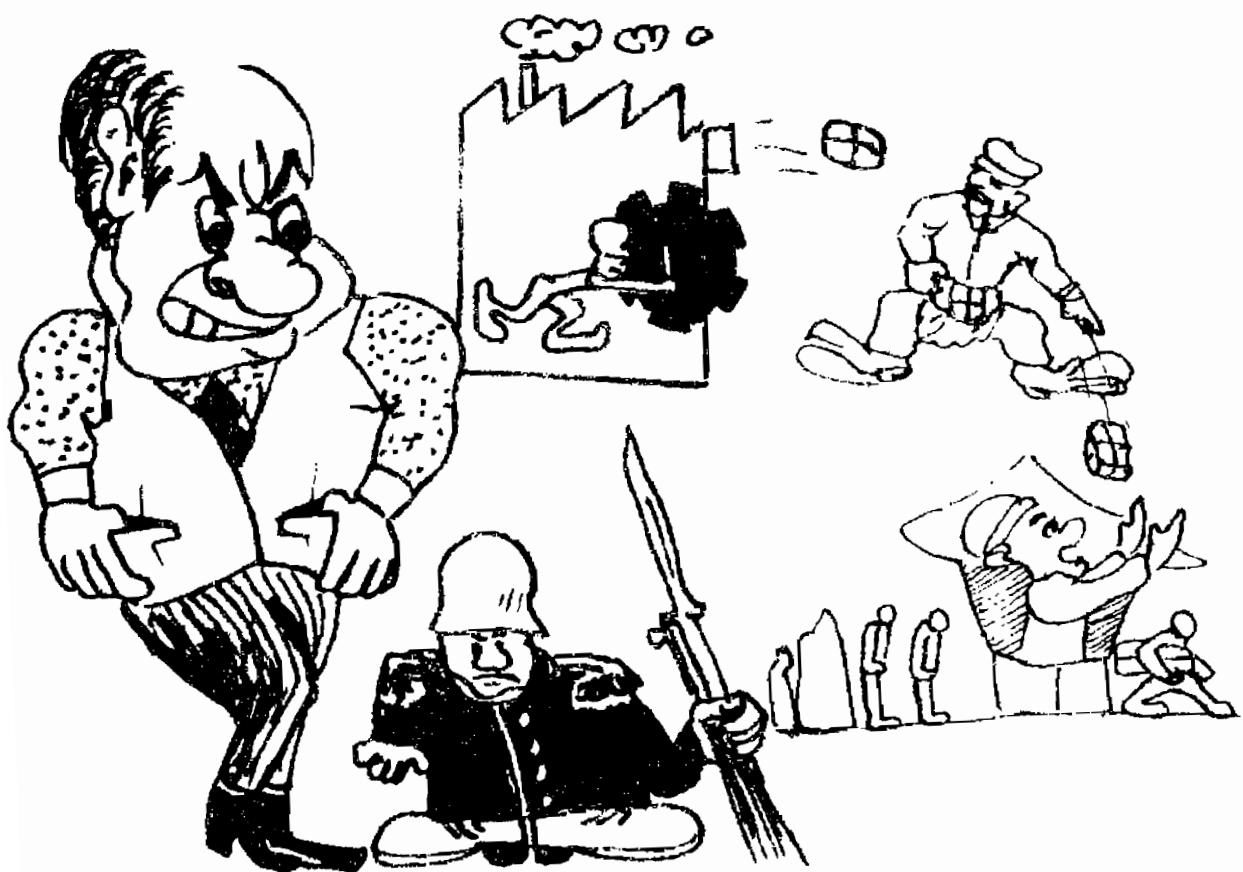
روابط تولید یا مناسبتات تولید چیست؟

انسان بطور دسته‌جمعی کار می‌کند: در نتیجه تولید اتش هم بصورت اجتماعی انجام می‌گیرد. هنگامی که انسانها کار می‌کنند و بوسیله کار دست به تولید می‌زنند، بین آنها روابطی برقرار می‌شود. این روابط عبارتند از مبادله (یعنی عوض کردن آنچه بوسیله کار تولید شده با چیز دیگر)، توزیع (تقسیم کالا بین مردم) و مصرف کالا می‌باشد.

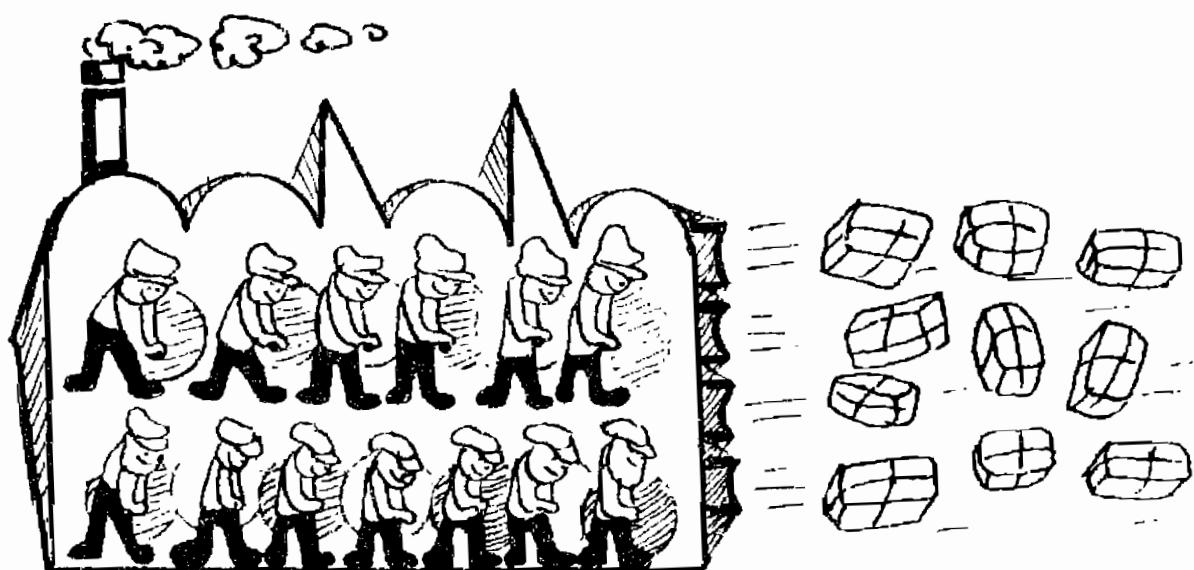


به این روابط، روابط تولید یا مناسبات تولید میگویند که در جریان تولید، توزیع، مبادله و مصرف بین انسانها بوجود می‌آید. علاوه بر این، منظور از روابط تولید یا مناسبات تولید این است که وسائل تولید در دست چه طبقه‌ای است؛ درست افراد و طبقاتی است که از آن (وسائل تولید) برای استثمار و بهره‌کشی از

طبقات دیگر استفاده میکنند؟

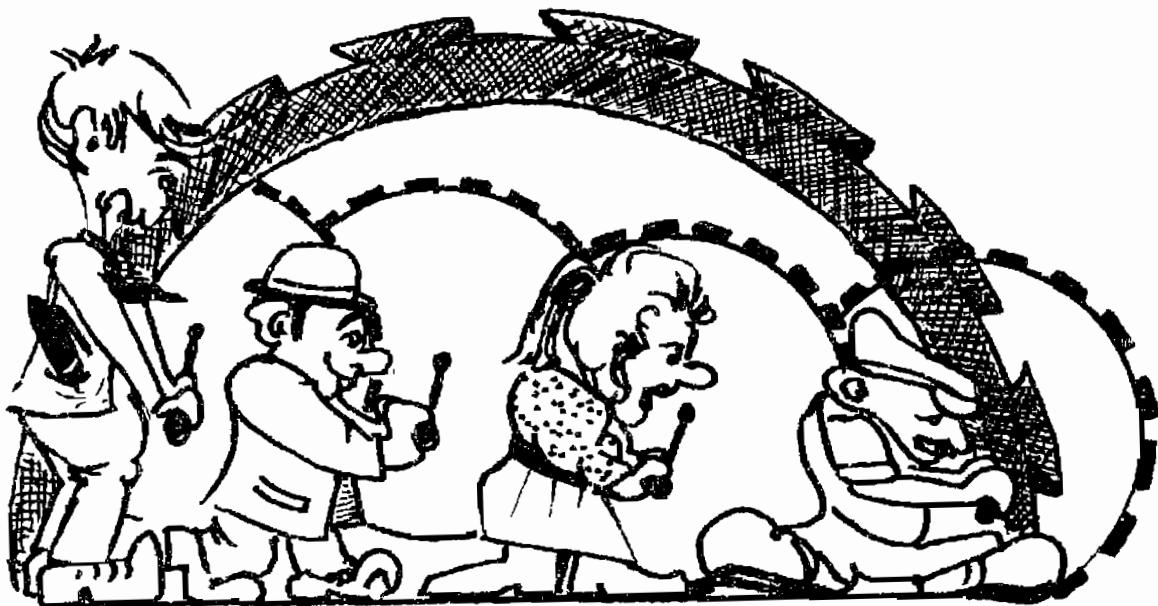


یا در دست جامعه است و از آن برای تأمین نیازها و احتیاجات
مردم استفاده میشود؟



هر گاه وسائل تولید در دست طبقه استثمار کننده باشد، بین طبقه استثمار کننده و طبقه استثمار شونده روابطی بوجود می آید که نمونه ای از روابط تولید (یا مناسبات تولید) است. مثلاً رابطه طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار نمونه ای از روابط تولید (مناسبات تولید) می باشد. روابط تولید (مناسبات تولید) به دو قسم تقسیم می شود:

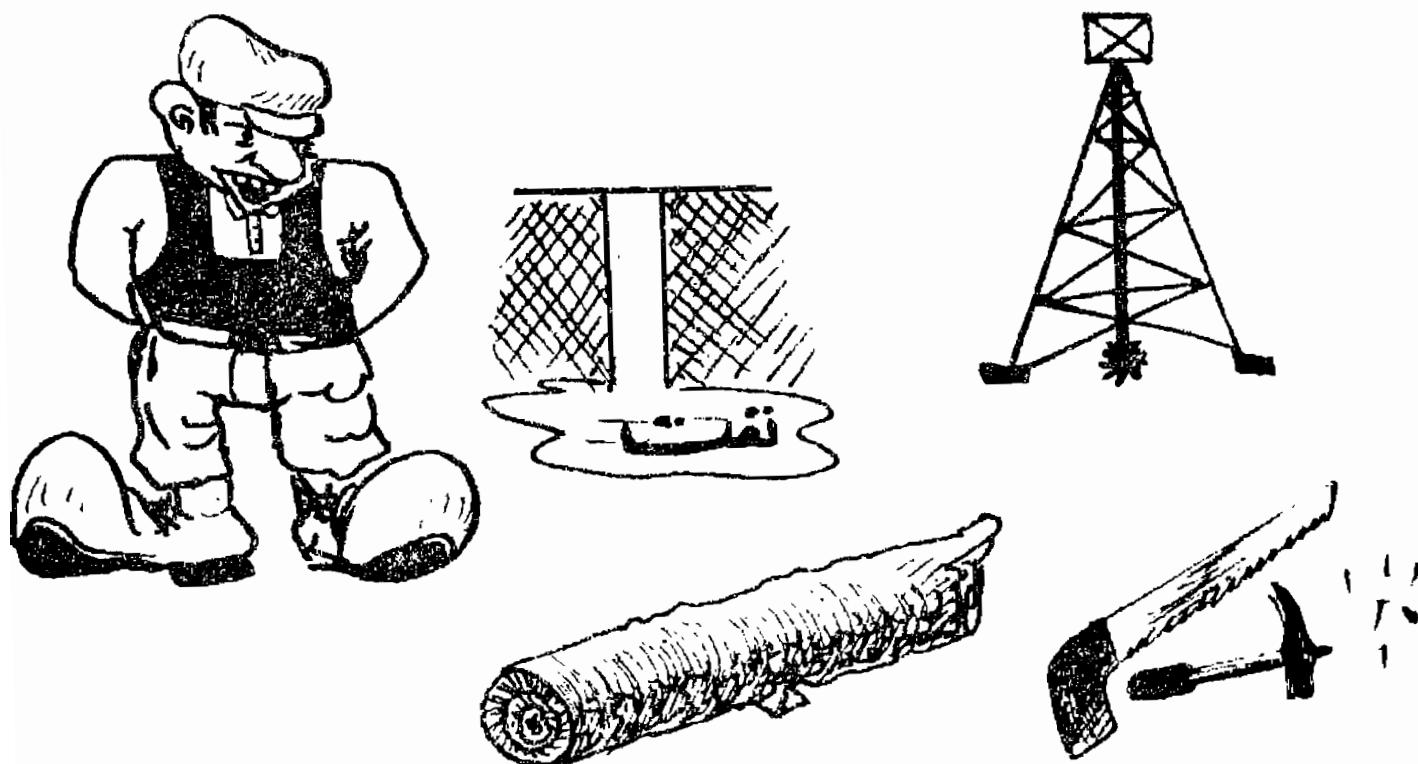
۱- روابط یا مناسبات همکاری: در کشورهای سوسیالیستی که مالکیت خصوصی جای خود را به مالکیت عمومی میدهد، و وسائل تولید در مالکیت همه مردم قرار میگیرد، استثمار انسان از انسان از بین میروند. در کشورهای سوسیالیستی مردم برای خودشان و جامعه کار کرده و همه به یکدیگر کمک و یاری میکنند.



۲- روابط یا مناسبات تبعیت: در نظامهای طبقاتی (مانند نظامهای برده داری، فئودالی و سرمایه داری) وسائل تولید در دست عددی محدودی است که از آن وسائل برای استثمار و بهره کشی از طبقات دیگر استفاده میکنند. در نظامهای طبقاتی، طبقات استثمار شونده مجبورند برای هالکان وسائل تولید کار کرده و تابع آنان باشند.

رابعه میان نیروهای مولده و روابط تولید (مناسبات تولید) چیست؟

نیروهای مولده چیست؟ قبل اگفتیم که نیروهای مولده عبارت است از مجموعه وسائل تولید (یعنی وسائل کار بعلاوه موضوع کار) و نیروی کار و مهارت انسان.



خوب این را میدانیم که با پیشرفت زمان، تجربه و مهارت انسان در کار بیشتر می‌پسود؛ همینطور، ابزار تولید نیز رشد کرده و تکامل می‌ابند. واما روابط تولید (مناسبات تولید) عبارتند از چگونگی تولید، مبادله، توزیع و مصرف کالا و چگونگی مالکیت ابزار تولید (یعنی اینکه ابزار تولید در دست چه طبقه است؛ در دست افراد و طبقاتی است که با آن انسان را استثمار می‌کنند، یا در دست مردم است و یا آن نیازهای جامعه را رفع می‌کنند؟). روابط تولید (مناسبات تولید) تا حدود

مشخصی به نیروهای مولده اجازه رشد و تکامل میدهد. اما همینکه طبقه‌ای که مالک ابزار تولید است، رشد نیروهای مولده را برای وجود خود خطرناک حس کند، تلاش مینماید که مانع رشد و تکامل نیروهای مولده شود. طبقه‌ای که مالک ابزار تولید است، ادامه وجود خود را در حفظ روابط تولید (مناسبات تولید) کهنه می‌بیند؛ ولی نیروهای مولده همچنان به رشد و تکامل خود ادامه میدهند، تا روابط تولید جدیدی جای روابط تولید قدیم را بگیرد.

بدین ترتیب، هر نظام از نظام‌های جامعه تا زمانی میتواند دوام بیاورد و به عمر خود ادامه دهد که در آن نظام، روابط تولید (مناسبات تولید) و نیروهای مولده با هم سازگار باشند.

بنابراین هرگاه، روابط تولید (مناسبات تولید) مانع رشد و تکامل نیروهای مولده که همیشه در حال رشد و تکامل هستند، شود، باهم ناسازگار شده و دیریا زود روابط تولید جدیدی که با نیروهای مولده سازگار باشد، جای روابط تولید قدیم را میگیرد و بدین ترتیب شیوه تولید عوض میشود.

آنچه در زیرمی‌آید شاید علمی نباشد، ولی به روشن تر شدن مطالب بالا کمک بسیاری میکند:

کودکی را در نظر بگیرید. این کودک با گذشت زمان رشد کرده و بزرگتر خواهد شد.

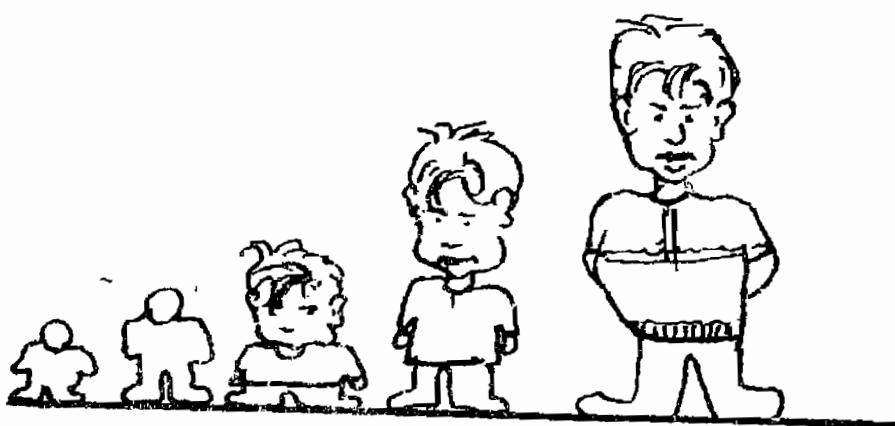
لباس کودک را هم در نظر بگیرید. همه میدانیم که لباس به هیچوجه رشد نمیکند و بزرگتر نمیشود. حال فرض کنیم که کودک نیروهای مولده؛ و لباس او روابط تولید (مناسبات تولید) باشد.

وقتی کودک لباس را به تن میکند، این لباس برای مدت زمانی مناسب او خواهد بود. یعنی لباس یک دفعه به تن کودک تنگ نمیشود. اما کودک روز به روز رشد کرده و بزرگتر خواهد شد. درحالیکه لباس

او برای همیشه به همان اندازه‌ای که بوده باقی خواهد ماند، و سرانجام نیز زمانی میرسد که لباس به تن کودک تنگ و کوچک می‌شود. اگر در چنین وضعی جای آن لباس کهنه را که دیگر مناسب تن کودک نیست، لباس مناسب‌تری نگیرد، پس از گذشت مدتی (یعنی پس از اینکه کودک کمی بیشتر رشد کرد)، درزهای لباس کهنه پاره شده و به تدریج متلاشی خواهد شد.

رابطه کودک و لباس، درست مانند رابطه نیروهای مولده و روابط تولید (مناسبات تولید) می‌باشد. در اینجا برای هر چه روش‌تر شدن مطلب، مقایسه زیر را از رابطه «لباس و کودک» و رابطه «روابط تولید و نیروهای مولده» می‌آوریم:

کودک با گذشت زمان رشد کرده و بزرگتر می‌شود.



نیروهای مولده با گذشت زمان رشد کرده و تکامل می‌ابد.

لباس برای مدتی به تن کودک مناسب خواهد بود.

روابط تولید تا حدود مشخصی به نیروهای مولده اجازه رشد و تکامل میدهد.

چون کودک به مرور زمان رشد کرده و بزرگتر می‌شود، سرانجام

لباس به تن او تنگ و کوچک خواهد شد.

چون نیروهای مولده روز به روز رشد کرده و تکامل می‌ابند، سرانجام
روابط تولید با نیروهای مولده ناسازگار شده و در مقابل
رشد آن می‌ایستد.

بارشده بیشتر کودک، لباس کهنه بقدرتیح متلاشی می‌شود و باید لباس
مناسب‌تری به تن کودک پوشاند.



با رشد و تکامل بیشتر نیروهای مولده، روابط تولید قدیم بقدرتیح
متلاشی شده و روابط تولید جدید که مناسب نیروهای مولده
خواهد بود، جای آنرا می‌گیرد.

توزيع یعنی چه؟

قبل اگفتیم انسانها برای اینکه بتوانند به حیات و زندگی خود ادامه دهند، باید تولید کنند.

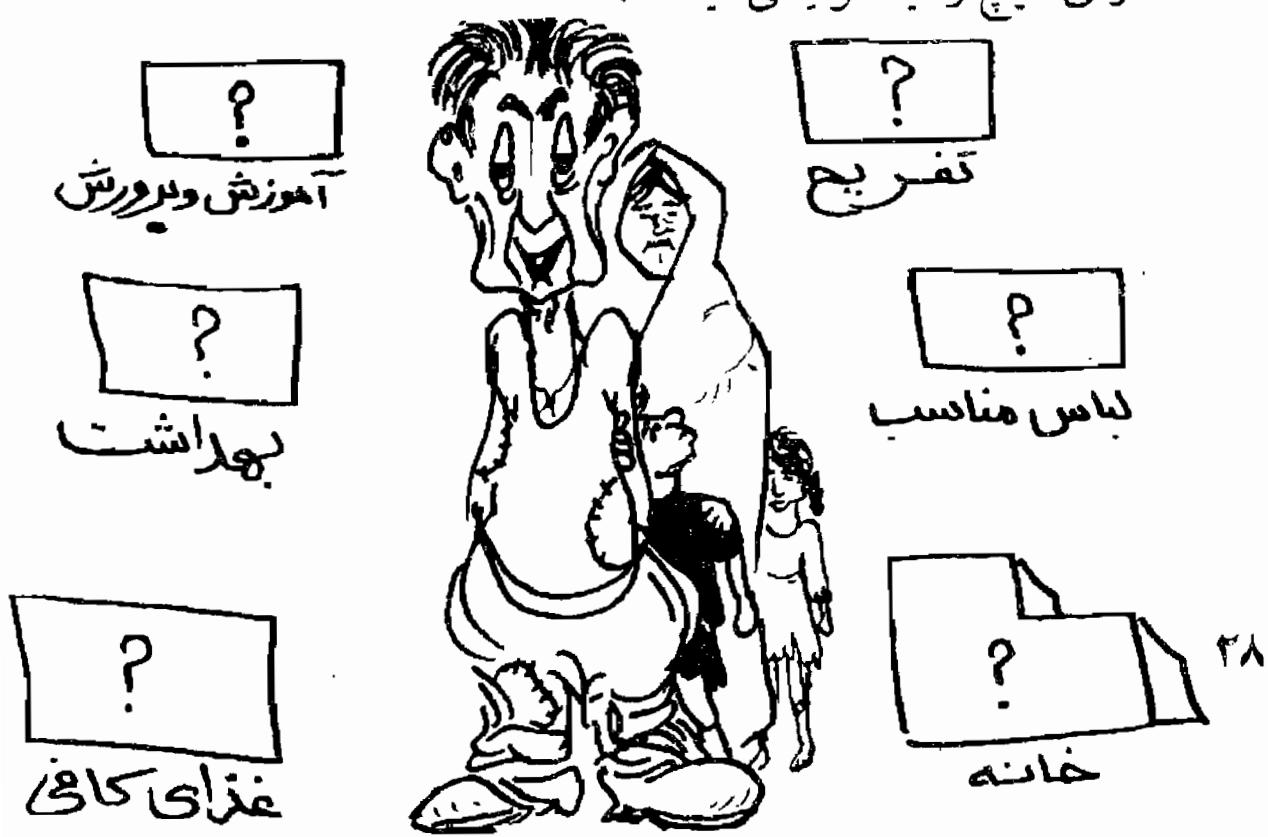
توزیع یعنی تقسیم کالاهای تولید شده، بین مردم. اما پخش این کالاهای دقیقاً بستگی به توزیع وسائل تولید دارد که قبل، یعنی قبل از توزیع کالاهای صورت گرفته. یعنوان مثال، در جوامع سرمایه‌داری وسائل تولید بطور ناعادلانه‌ای توزیع شده است که فقط در دست عدد کمی که سرمایه‌دار نام دارند در آمد؛ یعنی صورت انحصاری در آمده‌اند؛ و این در حالیست که اکثریت مردم دارای هیچ‌گونه وسیله تولیدی نیستند. بدین ترتیب چون وسائل تولید بطور ناعادلانه توزیع شده است، محصولات تولید شده نیز نمی‌توانند عادلانه توزیع شوند؛ زیرا توزیع کالا، کاملاً بستگی به توزیع قبلی، یعنی توزیع وسائل تولید دارد. وقتی وسائل و مالکیت بر آن خصوصی باشد، توزیع (تقسیم کالاهای بین مردم) نیز شکلی نابرابر خواهد داشت.



کارخانه‌ای را که اتومبیل بنزین می‌سازد در نظر بگیرید؛ همه میدانیم کارگرانی که خود با کارخود اتومبیل را می‌سازند، حتی در خواب هم نمیتوانند بیمه‌نند دارای یکی از آن اتومبیلهایی هستند که خود ساخته‌اند. وقتی وسائل تولید بطور ناعادلانه توزیع شده باشد، کالاهای عالی و مرغوب، بهترین وسائل رفاهی، بهترین غذاهای، بهترین وسائل تفریحی نصیب آنهاست خواهد شد که قبل از تولید بنفع آنان توزیع شده است.



و در نتیجه بنجمله‌ترین کالاهای ارزان‌ترین کالاهای نصیب آنهاست خواهد شد که دارای هیچ وسیله تولیدی نیستند.

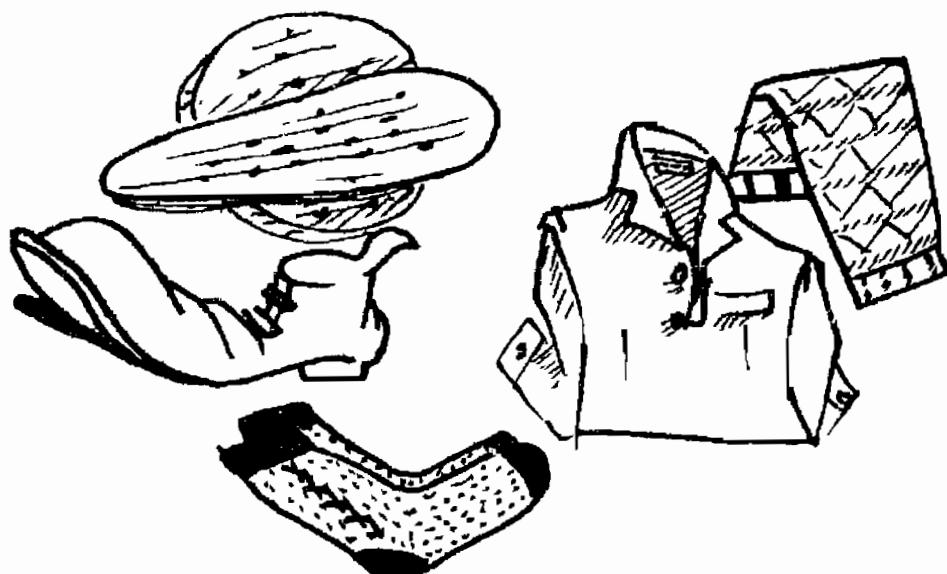


این افراد از داشتن هرگونه وسیله رفاهی محروم هستند، و بسختی میتوانند شکم خود را سیر کنند. اما اگر وسائل تولید قبل از طور عادلانه توزیع شده باشد، یعنی مالکیت آنها به شکل گروهی باشد، آنگاه تمام اعضاء جامعه به بیک اندازه از محصولات تولید شده بهره خواهند برداشت.

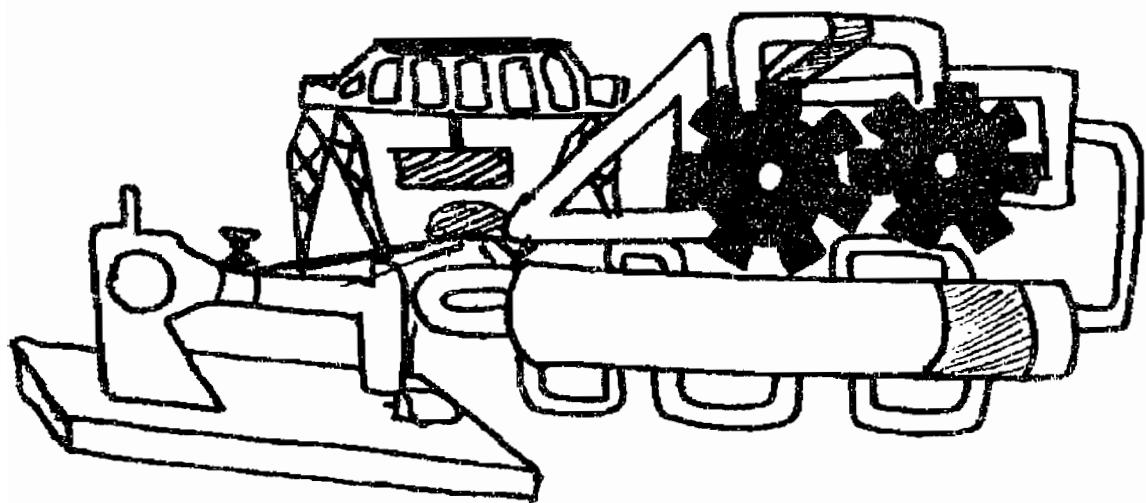
صرف چیست؟

هر کالایی که تولید میشود، به نحوی یکی از احتیاجات مردم را بر طرف میسازد. این کالاهایا یا به شکل مواد غذایی، پوشان و کلیه چیزهایی هستند که به طور مستقیم مصرف میشوند، مانند نان، لباس، کفش، جوراب، وغیره. و یا به شکل ماشینهای تولید در جهت تولید، مورد استفاده قرار میگیرند. بنابراین تمام کالاهایی که تولید میشوند، به دو قسمت تقسیم میگردند:

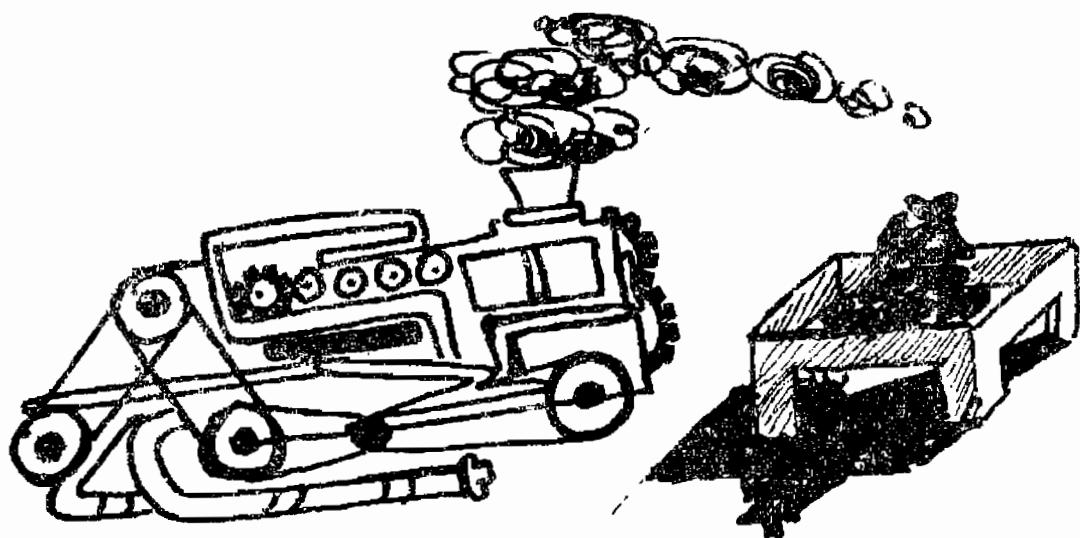
۱- کالاهایی که بطور مستقیم به صرف میرسد؛ مانند نان، کفش، لباس وغیره.



۲- کالاهایی که وسائل تولید هستند و در جهت تولید مصرف می‌شوند.

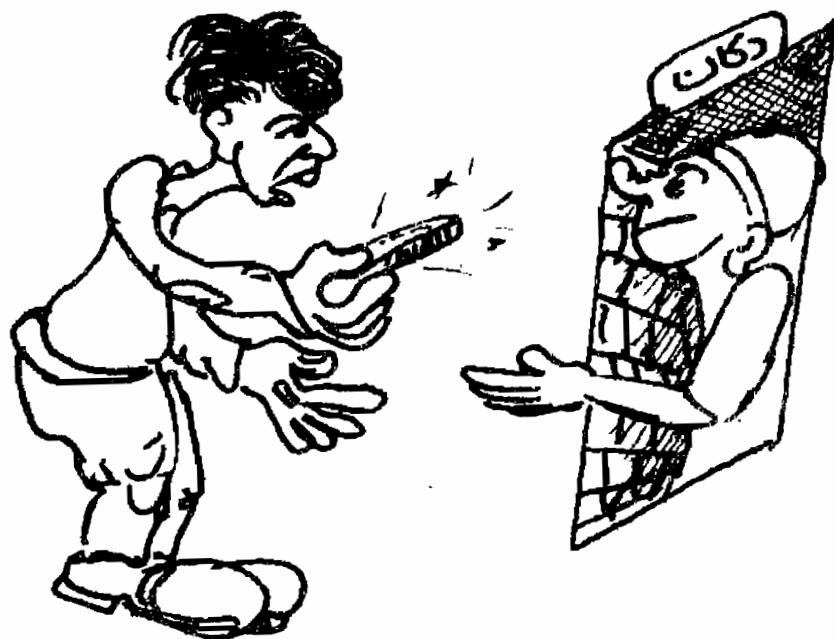


بعضی از محصولات، هم میتوانند بطور مستقیم مصرف شردن،
وهم میتوانند در جهت تولید مورد استفاده قرار گیرند؛ مانند زغال که
هم میشود از آن درزمستان مستقیماً برای گرم کردن اتاق استفاده کرد،
وهم میتوان بوسیله آن ماشینهای کارخانه‌ها را به کار انداخت.



همانطور که توزیع (تقسیم کالا بین مردم) بستگی به توزیع قبلی
وسائل تولید دارد، مصرف نیز بستگی به این دارد که مالکیت وسائل

تولید، خصوصی است یا عمومی. مثلا در جامعه‌ای که وسائل تولید در مالکیت عده کمی قرار داشته باشد، توزیع ناعادلانه خواهد بود و همینطور مصرف نیز تابع سطح درآمد و قدرت خرید اکثریت مردمی است که دارای وسائل تولید نیستند. یعنی این جمعیت عظیم مصرف کننده، به همان اندازه که پول دارند میتوانند کالاهای مورد نیازشان را خریده و مصرف نمایند.



حال با توجه به مطالبی که تاکنون گفتیم میتوانیم تعریف درستی از اقتصاد سیاسی بدھیم:

اقتصاد سیاسی چیست؟

اقتصاد سیاسی علمی است که نشان میدهد در ہر نظام اجتماعی -

اقتصادی چه قوانینی بر تولید، مبادله، توزیع وسائل مادی و وسائلی که برای ادامه زندگی ضروری است، حاکم بوده است. اقتصاد سیاسی نشان میدهد چگونه مناسبات تولید (روابط تولید) مانع رشد نیروهای مولده شده و باهم ناسازگار می‌شوند، و چگونه در اثر همین ناسازگاری ترا انجام شیوه جدید تولید، جای شیوه قدیم تولید را می‌گیرد.

شیوه‌های تولید قبل از سرمایه‌داری

نیروهای مولد در جامعه اشتراکی اولیه:

انسانهای اولیه بسیار ناتوان و ضعیف بودند؛ و اولین ابزاری را که از آن استفاده کردند، سنگ و چوب بود.
با این ابزار انسان توانست ساده‌تر و راحت‌تر از پیش شکار کند.



مدت زمان طولانی، انسان از راه جمع آوری خوراکی و شکار حیوانات کوچک زندگی می‌گذارد؛ در این مدت همواره انسان از

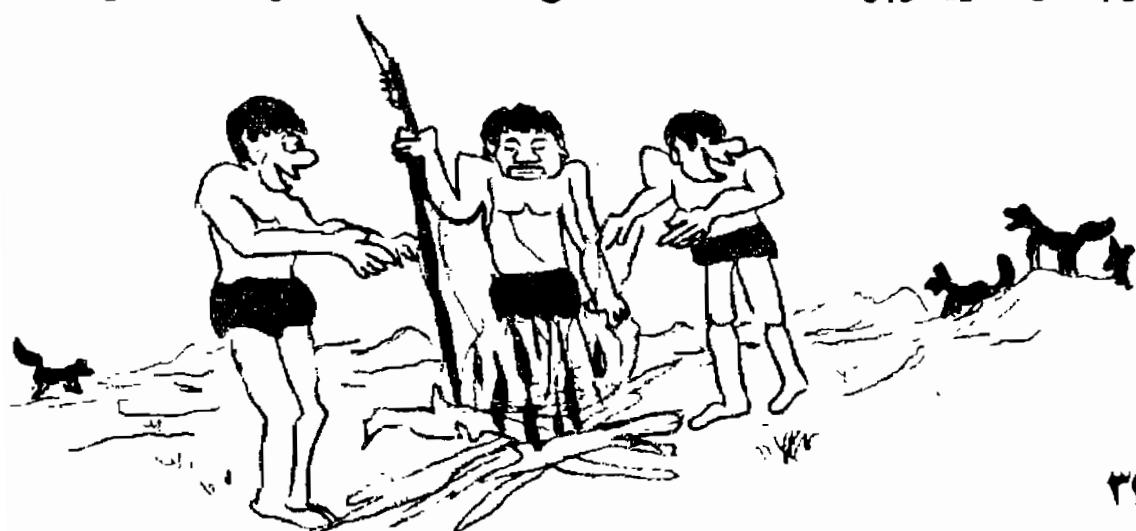
کمبود غذا رنج می‌برد؛ و این کمبود غذا سرانجام او را مجبور به آدمخواری نیز نمود.



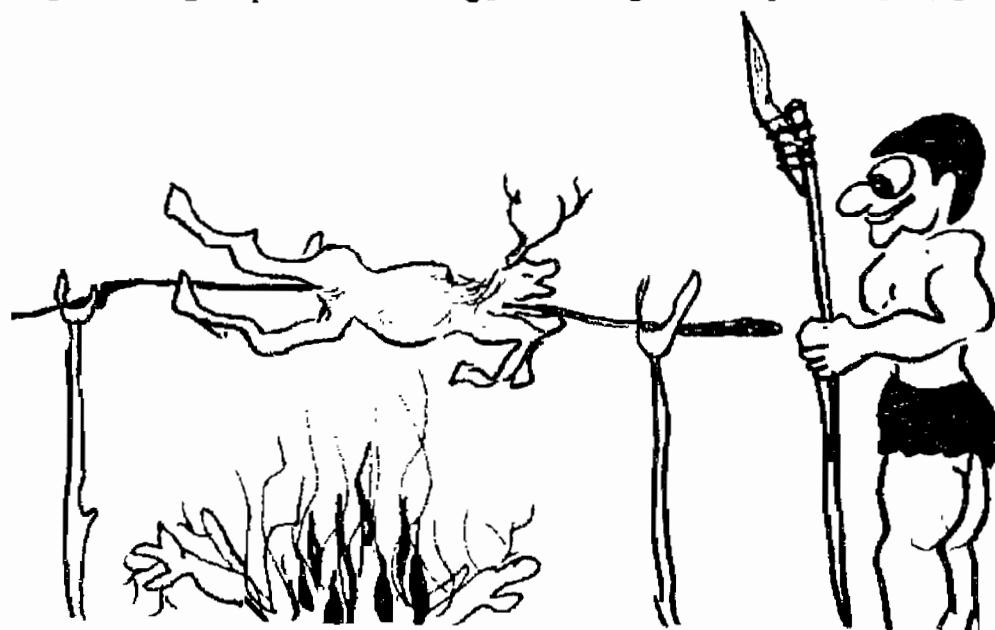
هزاران سال طول کشید تا انسان توانست دست به ساختن ابزار کارساده بزند، و از آنها برای کوبیدن، بریدن، کندن ریشه‌ها، و سایر کارهای ساده استفاده کند.

در ساختن این ابزارها، بیشتر از سنگ‌های چخماق استفاده می‌شد. آنها بوسیله سنگ‌های چخماق، سنگ‌های خاصی را می‌تراشیدند و بدین طریق چاقو و سلاحهای دیگر می‌ساختند.

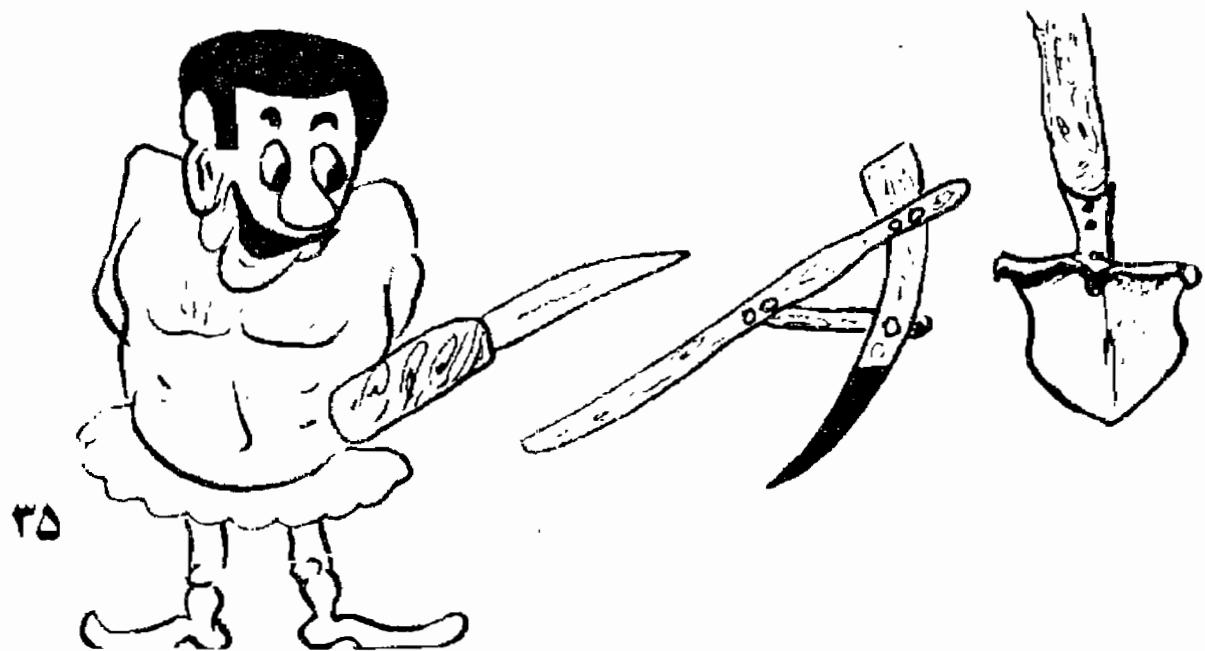
رفته‌رفته تجربه بیشتر می‌شد و تکنیک تکامل می‌یافت. انسانهای اولیه در مناطق مختلف و با شیوه‌های مختلف به ساختن ابزارهای کوچکتر و ظریفتر پرداختند. کشف آتش انسان را از حیوان جدا کرد.



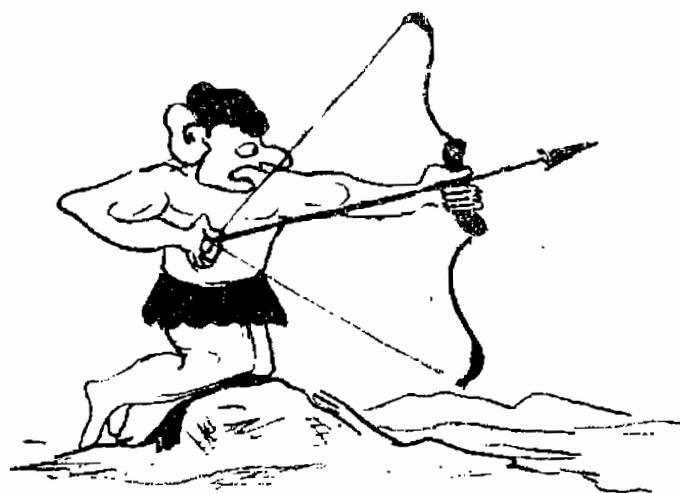
انسان توانست بوسیله کشف آتش بریکی از نیروهای طبیعت حاکم شود. آتش انسان را در برابر سرما و از آسیب حیوانات حفظ می‌کرد و به او امکان میداد تا گوشت و سایر غذاهای را کباب کرده و بخورد.



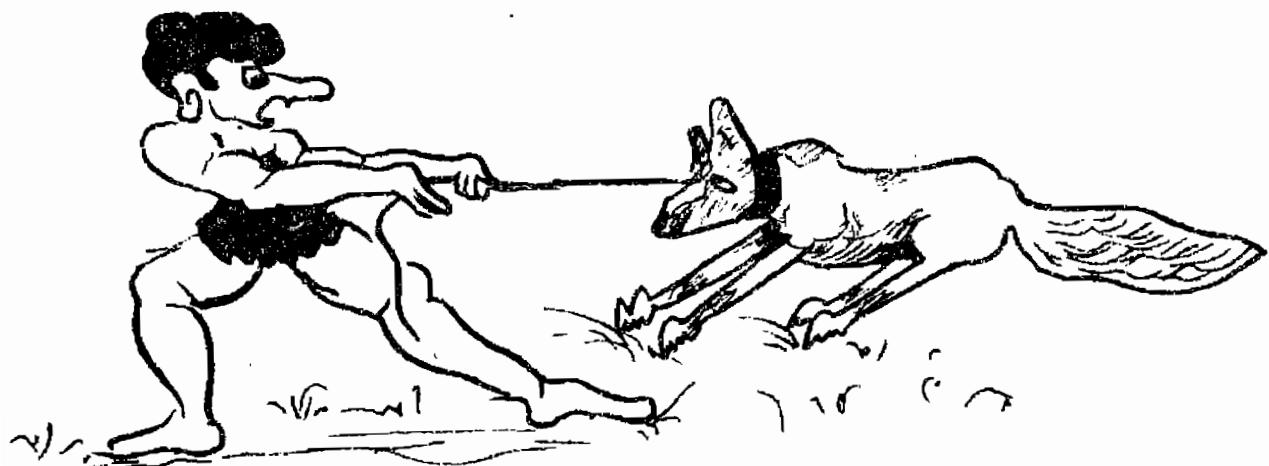
علاوه بر این آتش به انسان کمک نمود که بتواند ابزار کار را از فلز بسازد؛ ابتدا از مس، سپس برنج و بالاخره از آهن استفاده کرد. بدین ترتیب پس از عهد حجر (عصری که انسان دارای ابزار ساده بود، ابزاری که از سنگ و چوب و استخوان ساخته شده بودند.)، عصر مس و پس از آن عصر برنج و سرانجام عصر آهن فرا رسید. انسان با استفاده از فلزات و چوب، بیل، داس، چاقو، گاو آهن وغیره را ساخت.



البته قبل از اینکه انسان بتواند از فلزات استفاده کند، یعنی در همان عصر حجر، تیروکمان را اختراع کرد که دست آورده بزرگی بود؛ زیرا با اختراع این وسیله، نیازمندیهای اولیه‌ی زندگی از راه شکار بهتر فراهم میشد.



رشد و توسعه شکار به تأسیس اشکال ابتدایی دامپوری نیز منجر شد. شکارچیان به رام کردن حیوانات پرداختند.



اولین حیوانی را که انسان توانست رام کند سگ بود. سپس

بز، گاو، خوک و اسب نیز اهلی و رام شدند. همانطور که اشکال ابتدایی پرورش حیوانات از شکار ناشی گردید، اشکال ابتدایی کشاورزی نیز از جمع آوری میوه‌جات و گیاهان خوراکی که بطور روحشی می‌روئیدند، ناشی گردید.



انسانهای اولیه زمین را در ابتدای کار با چوب‌دستی ساده و سپس با چوب‌دستی‌های چنگدار و خیشهای چوبین شخم می‌کردند.



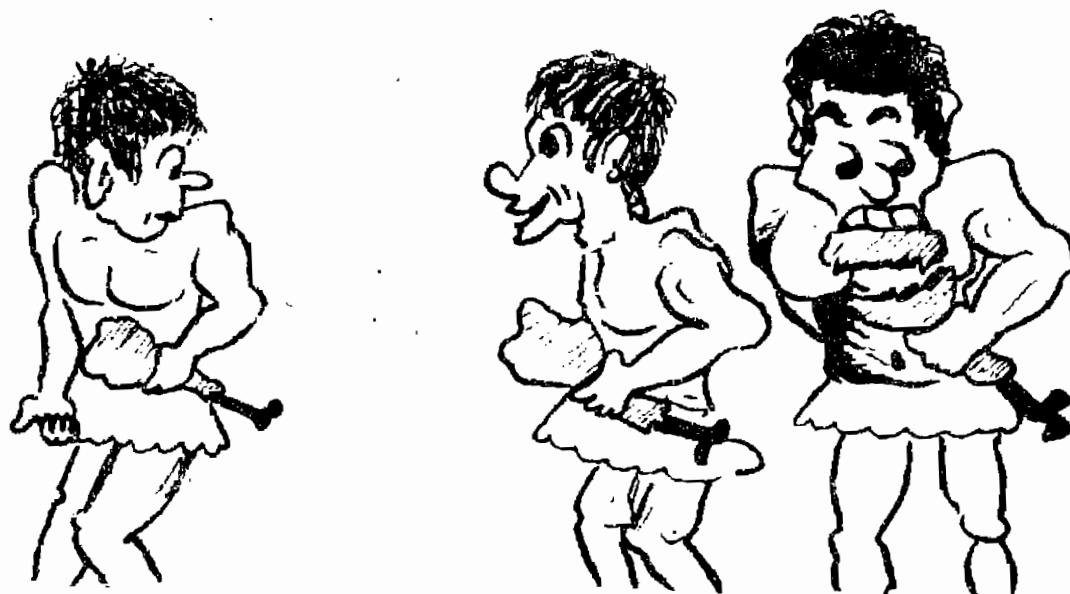
مناسبات تولید در جامعه اولیه:

در این دوره، انسان مجبور بود اشتراکی زندگی کند؛ مثلاً یک حیوان وحشی را حتماً می‌بایستی بصورت دسته جمعی می‌کشند؛ برای چیزی میوه می‌بایستی به جنگل میرفند، که باز هم مجبور بودند دسته جمعی اینکار را انجام دهند. آنها هر کاری را دسته جمعی یا اشتراکی انجام میدادند؛ نتیجتاً هر چه هم بدنسته آوردنده، بطور مساوی بین هم تقسیم می‌نمودند. بنابراین در این دوره، استثمار نمی‌توانست وجود داشته باشد؛ یکی بعلت کار اشتراکی؛ و دیگری به خاطر اینکه ابزار تولید مهمی وجود نداشت.



ردی هم رفته آدمها دسته جمعی کار و تولید می‌کردند. دسته جمعی شکار می‌کردند و همه به یک اندازه در هر چیزی سهم داشتند؛ یعنی مالکیت خصوصی مفهومی نداشت. وضع طوری بود که اگر کسی بیش از سهم عمومی خود دریافت می‌نمود، شخص دیگری باید گرسنه

می‌ماند.



در حدود هفت هزار سال پیش، به محض اینکه چند سال از اختراع نیزه گذشت، کم کم کارها بر حسب زن یا مرد بودن، بین آنها تقسیم شد. مردها به شکار حیوانات و تهیه پوست می‌رفتند و زنانه به مسائل زایمان، حسید ماهی و بچه‌داری پرداختند؛ حتی کودکان و سالخوردگان هم کار مربوط به خود را انجام میدادند. تخصص یافتن مردان در شکار و تخصص یافتن زنان در جمع آوری خوراکیها و خانه‌داری تا حدودی به عالی‌تر شدن محصولات و باروری کار منجر شد.



شکار با سلاحهای ابتدایی کار مردانه بود، ولی این نمی‌توانست زندگی انسان را تأمین کنند؛ این بود که کشاورزی و دامپروری اهمیت بسیار زیادی پیدا کردند؛ برای اینکه کشاورزی و دامپروری منبع مطمئن تری برای تأمین نیازهای انسان بود. تا زمانی که کشاورزی و دامپروری بعده و ابتدایی بود، کشت و کار و پسروش دام توسط زنان انجام می‌گرفت، زیرا آنها در حفاظه می‌ماندند و مردان به شکار می‌فرغند.



در آن زمان، ازدواج بین زن و مرد بشکل امروز نبود؛ بلکه بشکل گروهی بود؛ و بچه فقط مادرش را می‌شناخت، در حالیکه اصلاحی دانست پدرش کیست؟ بهمین خاطر نام و نویش‌شاندی بچه‌ها از روی اجداد و نیاکان مادری تعیین می‌شد؛ علاوه بر این موضوع، کار کشاورزی و دامداری نیز بر عهده زن بود؛ و همین‌ها باعث شد که زن نقش رهبری را داشته راشد. این دوره که تا حدودی طولانی هم بود، مادر شاهی (مادرسالاری) نامیده می‌شود. اما بعد‌ها که کشاورزی شکل عالی تری به خود گرفت و دامپروری هم رونق یافت، کشت و کار و دامپروری به‌سوش مردان افتاد.



بدین ترتیب پدرشاهی (پدرسالاری) جای مادرشاهی (مادرسالاری) را گرفت.

اقتصاد طبیعی یا اقتصاد جنسی:

اساس اقتصاد در جامعه اشتراکی اولیه، اقتصاد طبیعی بود. یعنی انسانها برای مصرف شخصی خود تولید می کردند. پس اقتصاد طبیعی یعنی تولید برای مصرف شخصی.

در این جامعه، گاه پیش می آمد که قبیله‌ای برخی از محصولات خود را با قبیله دیگر مبادله (عوض) می کردند. مثلاً گاه قبیله کشاورز، قسمی از گندم‌هایشان را که تمام اعضای قبیله بطور اشتراکی، تولید کرده بودند به قبیله دامدار داده و مقداری پشم بز، گاو و غیره می گرفتند؛ که البته این مبادله‌ها جنبه اتفاقی داشتند و بر حسب تصادف صورت می گرفتند؛ اما آنچه مهم می باشد، اینستکه در این جامعه، انسان برای فروش، تولید نمی کرد.

جامعه اشتراکی بسوی نابودی:

تکامل کشاورزی و دامپروری که در هفت یا هشت هزار سال پیش با اهلی کردن گاو، گوسفند، بز و خوک بوجود آمد، باعث شد کشاورزی از دامداری جدا شود. در ابتدا به خاطر ضعیف بودن کشاورزی ابتدایی و دامداری ابتدایی که عبارت بود از شکار حیوانات و ذخیره شکارها برای استفاده از گوشتشان، هر قبیله می‌توانست هم کشاورز باشد و هم دامدار؛ ولی تکامل هردو باعث پیچیدگی بیشتر کشاورزی و دامداری شده و موج جدایی آنها گردید. البته یکی از عمل دیگر جدایی دامداری و کشاورزی این بود که دامدار احتیاج به مرتع و چراغاههای زیادی داشت.



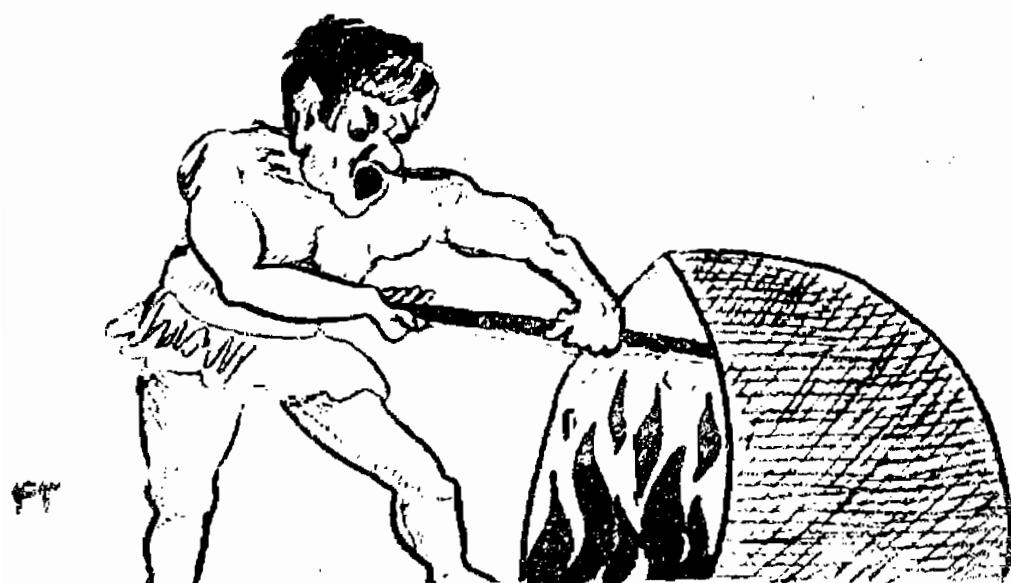
این جدایی، اولین تقسیم کار بین اجتماع را بوجود آورد. در این تقسیم کار، قبایل دامپرور یا شبان از قبایل کشاورز جدا شدند. قبایل کشاورز در راه پیشرفت کشاورزی تلاش و کوشش می‌نمودند و

قبایل دامدار نیز در راه توسعه دامپروری.

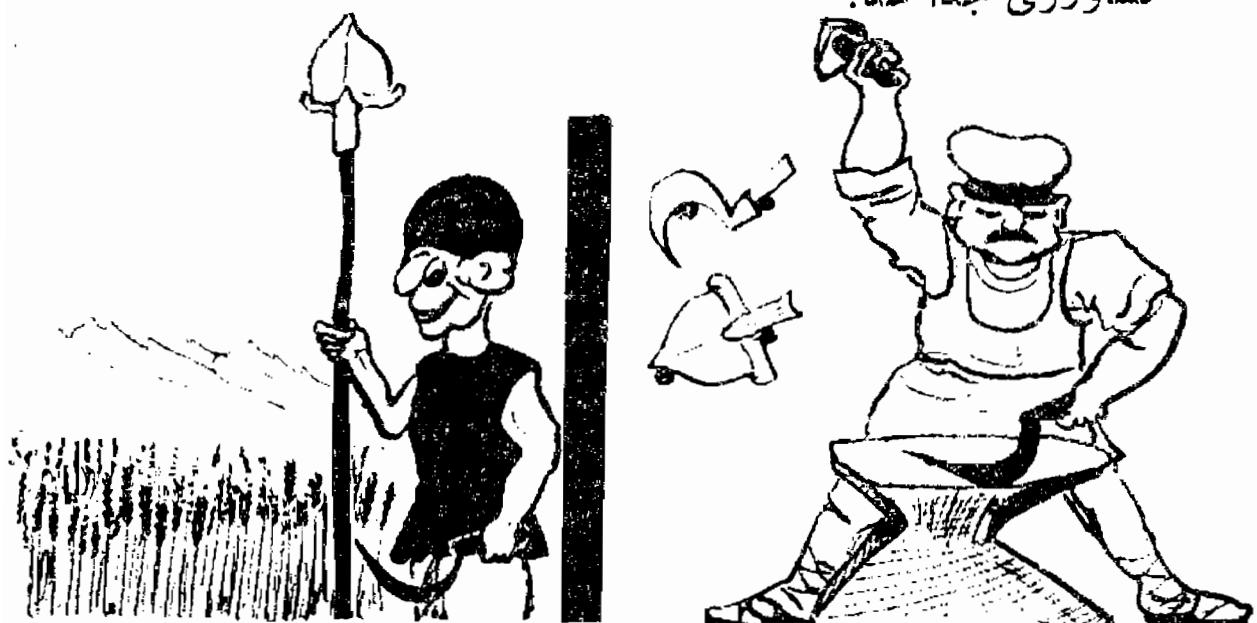


باجدا شدن قبایل کشاورز از قبایل دامپرور، به خاطر احتیاجاتشان بیکدیگر نه تنها روابطشان را باهم قطع نکردند، بلکه به مبادله تجربه‌ها و اختراعاتشان نیز پرداختند.

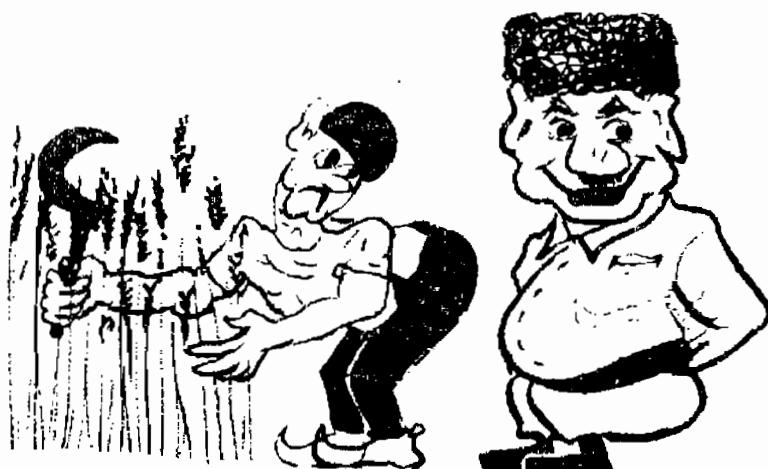
بعد هابا تکامل ابزار تولید و با انجام این نوع مبادله‌ها، زندگی انسان که بصورت خانواده بود، مرغه‌تر گشت؛ ولی تکامل ابزار تولید باعث شد که انسان بتواند بیش از آنچه نیاز دارد تولید کند. بنابراین، یک محصول اضافی می‌ماند که شخص دیگری آنرا تصرف می‌کرد. برای ذوب فلزات یا درست کردن چیزهایی نظیر خیش چوبین که در کشاورزی بکار میرفت، احتیاج به متخصص بود؛ متخصص‌هم احتیاج به جایی داشت که بتواند در آن با استفاده از تخصص خود، کار و تلاش کند. مثلاً فلز کار مجبور بود برای خود کورهٔ فلز بسازد.



به این ترتیب پیشه‌وری بوجود آمد. در ابتدا، کشاورز برای خود می‌توانست ابزار ساده کشاورزی را درست کرده و با آن کار کند، ولی با تکامل نیروهای مولده، برای ساختن ابزار کشاورزی، جامعه احتیاج شدیدی به متخصص پیدا کرد؛ بطوریکه دیگر یک کشاورز نمی‌توانست هم سازنده ابزار کشاورزی، یعنی پیشه‌ور باشد وهم کشاورزی کند؛ درنتیجه دوین تقسیم کار اجتماعی صورت گرفت که در این تقسیم کار، پیشه‌وری از کشاورزی جدا شد.



این امر، تولیدات و مبادله‌ها را زیاد کرده، استثمار و مالکیت خصوصی نیز به همراه خود آورد.



اینجا دیگر، یعنی پایان زندگی اشتراکی.

وقتی در حدود چهل هزار سال پیش، انسان بصورت خانواده بهزندگی خود ادامه می‌داد، گاهی اتفاق می‌افتد که قبیله‌ای برای بدست آوردن زمین و آب بهتر، به قبیله دیگر حمله کرده و در نتیجه، قبیله پیروز تمام اسیران را می‌کشدند؛ چون ابزار تولید ضعیف بود و هر کس بزور می‌توانست با آن ابزار، شکم خود را سیر کند؛ بنابراین زنده بودن اسیران، برای قبیله پیروز در درسری بود.



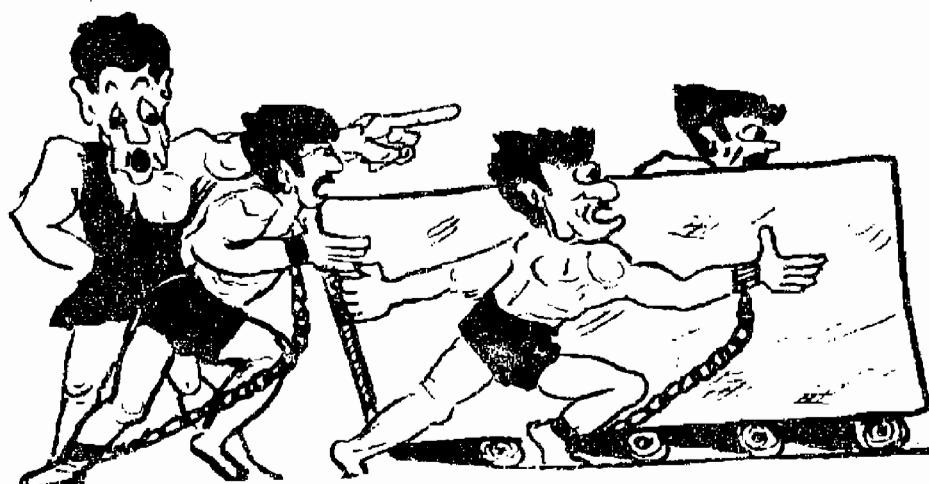
بعد از اینکه کشاورزی و دامپروری تکامل یافند و انسان در اثر کشف آتش توانست به ذوب فلزات دست یابد و بطور کلی ابزار تولید تکامل یافت و تکامل ابزار تولید هم باعث شد که هر کس بتواند بیش از احتیاج خود تولید کند، دیگر قبیله‌هایی که در جنگ پیروز می‌شدند، اسیران را نمی‌کشندند، بلکه آنها را بکار می‌کشیدند.



و سرانجام بدین ترتیب جامعه اشتراکی از هم پاشیده شد.

بردهداری:

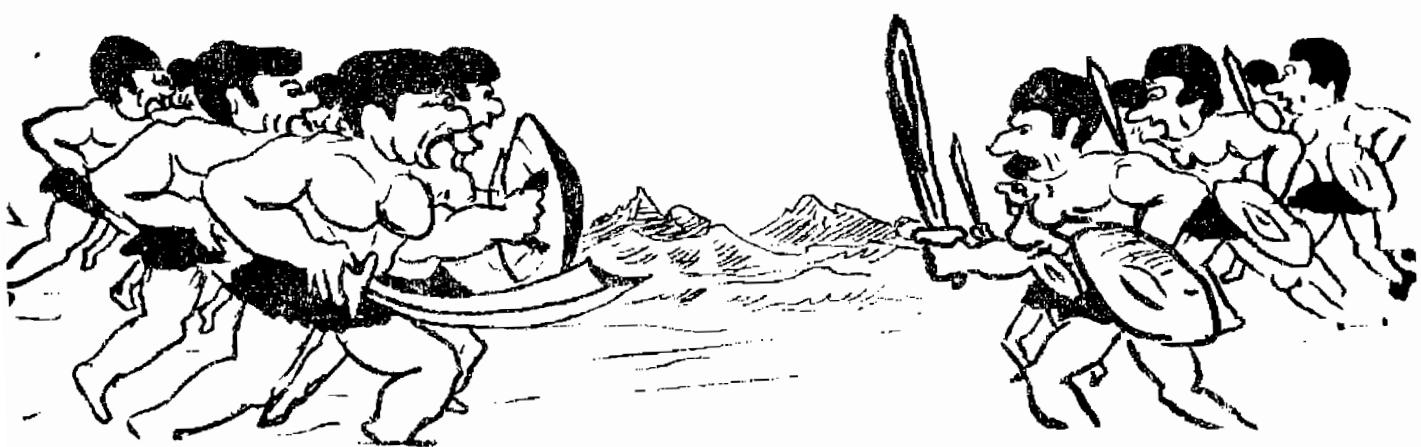
در این نظام، برای اولین بار جامعه به طبقات تقسیم شد. طبقه بردهدار و طبقه برده؛ طبقه استثمارکننده و طبقه استثمارشونده. استثمار در نظام بردهداری باشدت و خشونت بسیار زیادی همراه بود.



از آنجاکه بردهداران نمی‌توانستند بدون یک سازمان منظم و دائمی، بردهگان را برای مدت زیادی در بنده خود، اسیر کنند، سازمانی تشکیل دادند که بتدربیح و کم کم، بصورت دولت درآمد. مهم‌ترین وظیفه دولت، فشار آوردن بردهها برای استثمارهای چه بیشتر آنها و سرکوب بردهای شورشی بود.



وظیفه دیگر دولت، گسترش سرزمهین خود و همچنین تعجیل.
به حاکمیت دیگر و تبدیل آنها به برده بود.

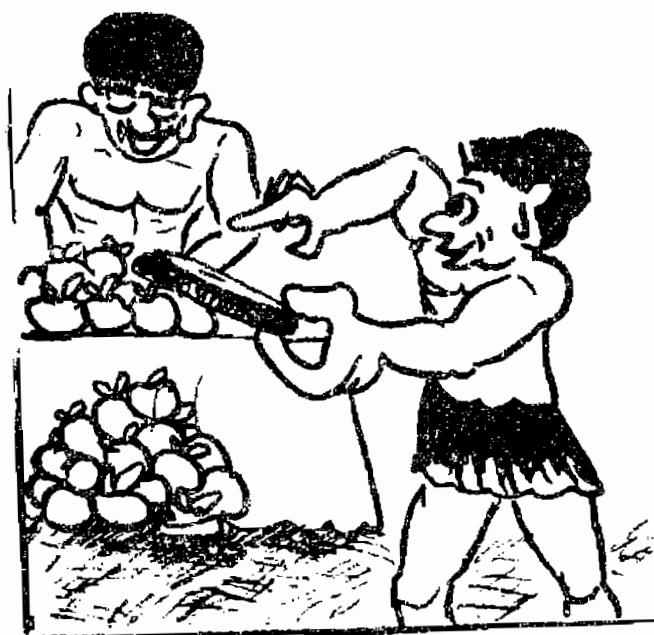


نیروهای مولده در نظام بردهداری:

نیروهای مولده در بردهداری بطور عجیبی تکامل یافت؛ یعنوان
مثال گاوآهن و ابزار صنایع دستی اصلاح و تکمیل شد؛ مبارلات، شکل
وسیعی بخود گرفت. مردم، ابتدا از مس و آهن برای داد و ستد استفاده
میکردند؛ یعنی اینکه مس و آهن را به جای پول بکار میبردند.



اما بعدها طلا و نقره جای مس و آهن را گرفت و مردم از آنها برای داد و ستد استفاده نمودند. تکامل این مبادلات سرانجام بهجایی رسید که سکه‌های پول بعنوان واسطه گردش مبادلات قرار گرفت و بدین ترتیب قطعات فلزی که بعنوان وسیله‌ای برای داد و ستد استفاده میشد، از میدان خارج گردید.



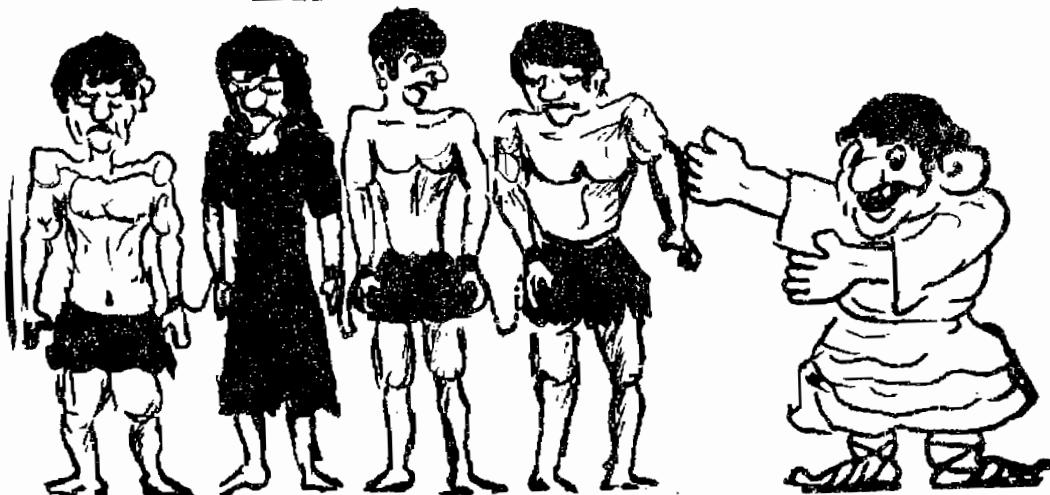
زیاد شدن حجم محصولات و همینطور زیاد شدن انواع محصولات از یک طرف، وزیاد بودن فاصله بعضی از فروشندگان تا محل تولید محصولات از طرف دیگر، باعث شد که بین فروشندگان و تولیدکنندگان واسطه‌ای بوجود بیاید. زیرا برای فروشندگان، این امکان وجود نداشت که مثلا برای خرید برنج به شهرalf واقع در هزار کیلومتری و برای خرید پسته به شهر ب واقع در پانصد کیلومتری، برای خرید پوست به شهر ج و... رفته و چیزهای مورد نیاز را بخرند؛ این پود که واسطه‌هایی آمدند و بطور مستقیم محصولات را از تولیدکنندگان گرفته و آنها را در اختیار فروشندگان قرار دادند. به این واسطه‌ها که هیچ نهضتی در تولید کالاهای نداشته‌اند، تاجری گفته‌اند.



پیدا شدن این واسطه (تاجر) که خود هیچ نقشی در تولید نداشت، موجب سوهین تقسیم بروگ کار اجتماعی شد. در اینجا باید متذکر شد که با اینکه در جوامع بردهداری، تولید برای فروش (مبادله) هم وجود داشت، اما غالب نبود. یعنی در نظام برده‌گی انسانها بطور عمدی، برای مصرف شخصی خویش تولید می‌کردند و بدین ترتیب آنچه حاکم بود، اقتصاد طبیعی (یعنی تولید برای مصرف شخصی) بود؛ اما در کنار حاکمیت اقتصاد طبیعی، تولید برای فروش (مبادله) هم بدلرت و بطور خیلی ضعیف وجود داشت.

هماسبات تولید در نظام بزرگداری:

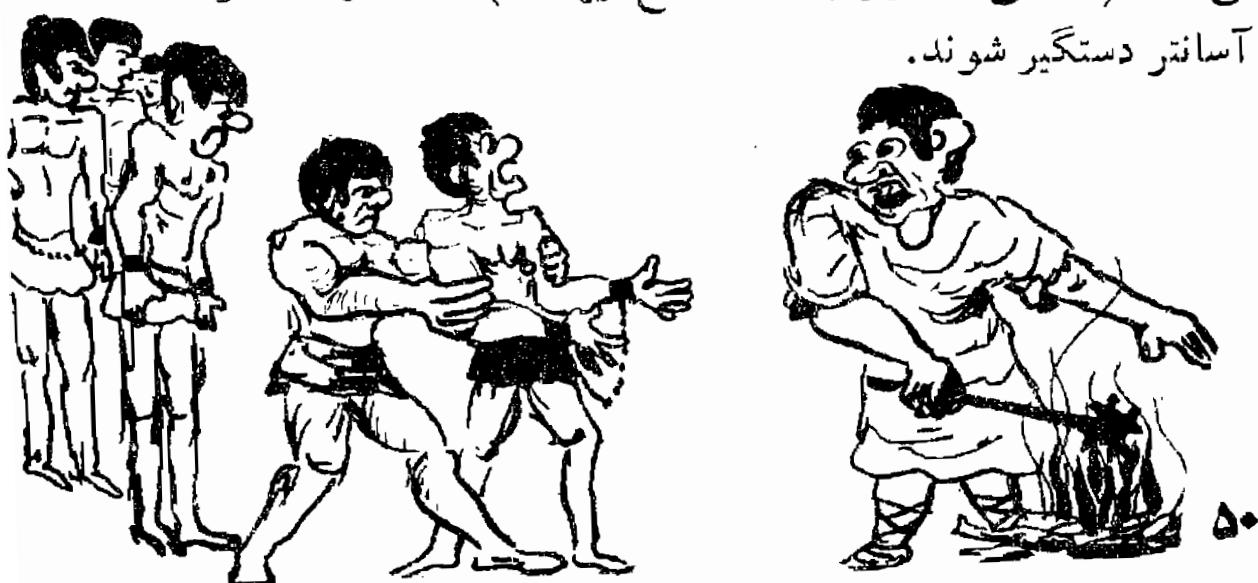
بردهداران علاوه بر اینکه مالک وسایل تولید بودند، بر برده‌ها نیز احساس مالکیت کرده و آنها را مانند گاوها و گوسفندها یا شان خرید و فروش می‌کردند.



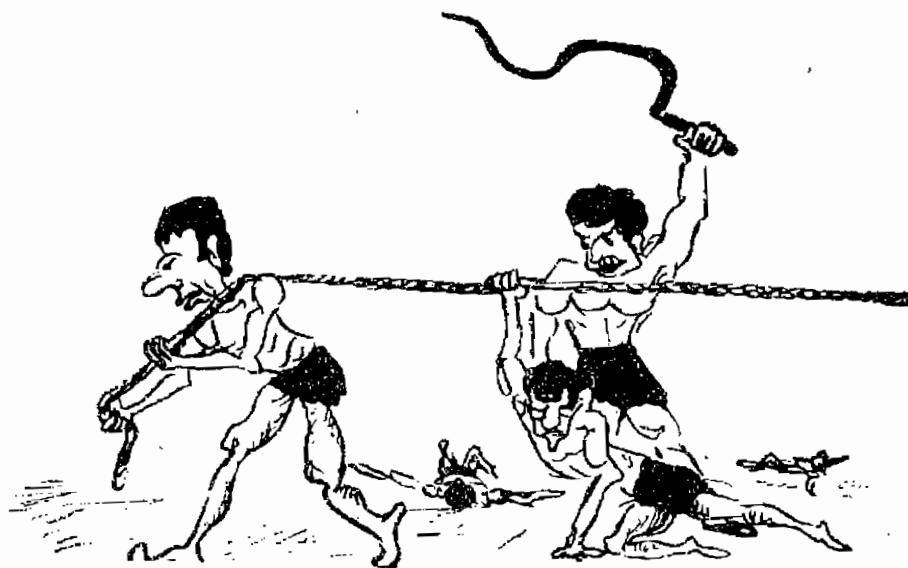
حتی آنها می توانستند هر وقت دلشان خواست برده هارا بکشند،
بدون اینکه هیچگونه مجاز اتنی در آن ظار شان باشد.



پر واضح است که این رفتار سخت و ناراحت کننده که در مورد حیوانات هم بکار برده نمی شد، گاهی برده ها را بفکر فرار می انداخت؛ و برده دارها هم بخاطر اینکه محکم کاری کرده باشند، برده هارا داغ می زدند (علامتی را روی بدن آنها داغ می زدند) تا در صورت فرار، آسانتر دستگیر شوند.

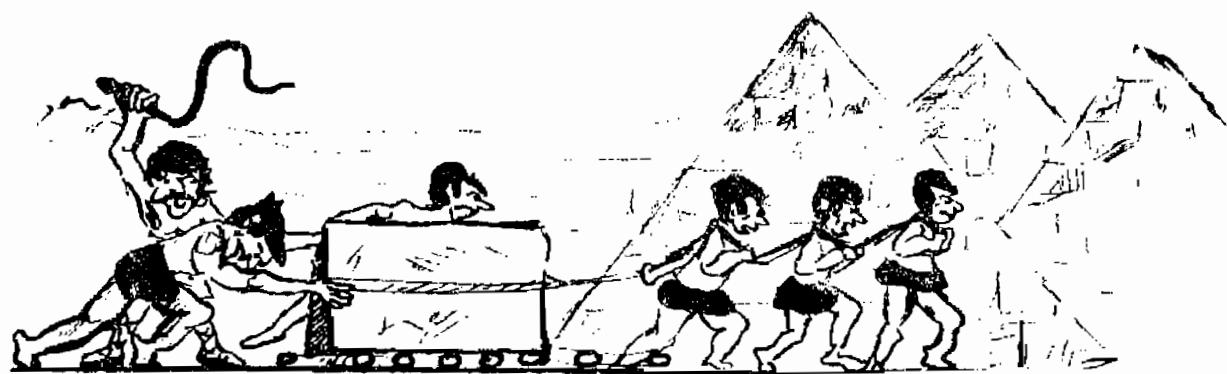


بردهدارها تمام دسترنج بردهها را غارت میکردند و مقدار بسیار کمی از حاصل زحمات آنها را به خودشان میدادند که برای زندگیشان ناچیز بود و بسختی سیرشان میکرد. استئشار غارتگرانه بدانجا رسید که بردگان از نظر جسمانی نابود شدند؛ بهمین خاطر عمر آنها زیاد بطول نمیانجامید.

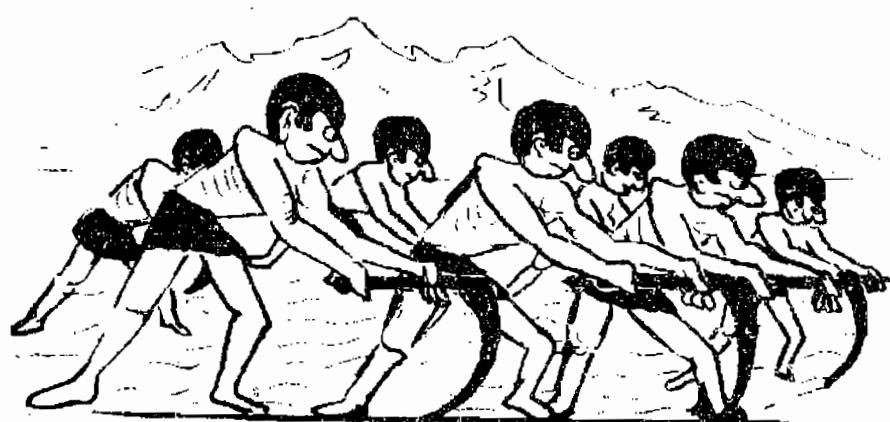


اما بردهدارها باید جای بردههای از بین رفته را پرمیکرند؛ و این راههایی داشت؛ یکی از این راهها این بود که بردهها خانواده تشکیل داده تا بردهدارها با بچههای آنان، جای بردههایی را که از بین می‌رفتند پر کنند؛ ولی این در واقع امکان پذیر نبود؛ چرا که بردهها با آن وضع فجیع نمی‌توانستند خانواده تشکیل بدهند و در بسیاری از کشورها، بیشتر بردهها خانواده‌ای نداشتند. علاوه بر این بردهداران نمی‌توانستند از کودکان بردگان که قادر به کار کردن نبودند، ذکر نداری کنند. بنابراین راه دیگری که برای بردهدارها می‌ماند، این بود که بوسیله جنگک، خلق‌های دیگر را به اسارت خود درآورده و به استئصال آنها بپردازند.

دولت‌های برده‌داران که تعداد بسیار عظیمی برده را در اختیار داشتند، با تقسیم کار بین آنها حداقل استفاده را می‌نمودند؛ و با نیروی برده‌گان پلها، جاده‌ها، بناهای عظیم، بناهای محکم نظامی و... می‌ساختند.



در یونان برده‌گان را در رشته‌های پیشه‌وری مانند استخراج آهن، نقره، طلا و... بکار گرفتند.
در روم کار برده‌گی در کشاورزی رواج و گسترش یافت. اعیان و اشراف رومی مزارع اختصاصی بزرگ‌که در اختیار داشتند و در آن صدها و هزاران برده مشغول بکار بودند.



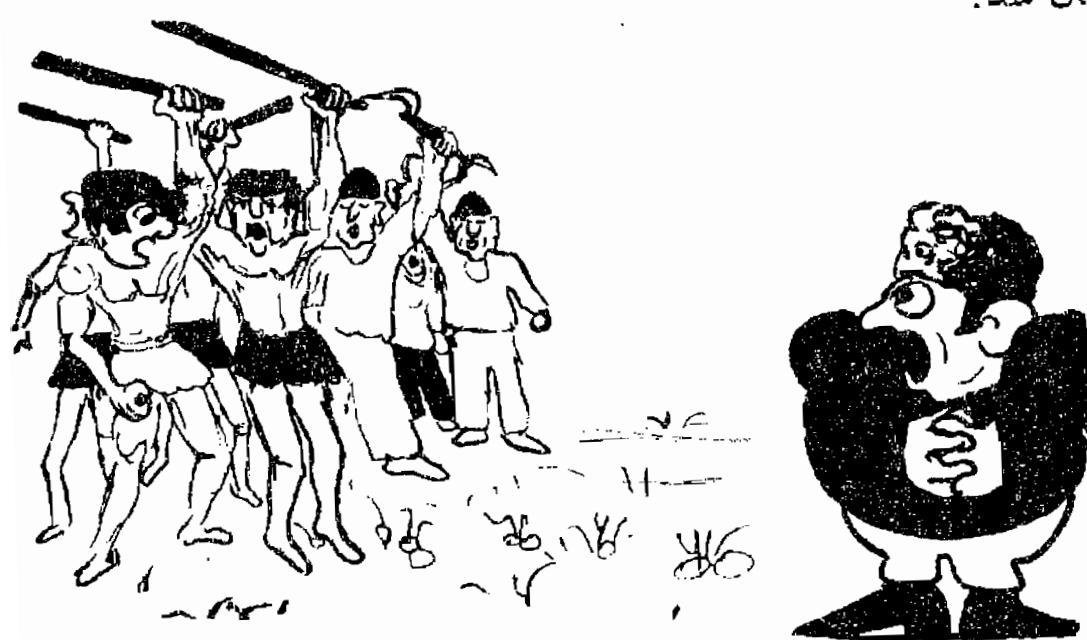
بکار بردن کار بر دگان به برده داران امکان داد از هر گونه کار بدنی (کار جسمانی) آزاد شوند و این کارها را بردوش بر دگان قرار دهند. بدین ترتیب آنها زندگی انگل وار خود را شروع کردند.



همینطور که امروز، جهان سرمایه داری به دو طبقه سرمایه دار و کارگر تقسیم می شود و در این میان نیز اقسامی وجود دارد که نه کارگر هستند و نه سرمایه دار، و به آنها خرد بورژوا می گویند، آن موقع نیز یعنی در (نظام برده داری) اقسامی وجود داشتند که نه برده دار بودند و نه برده؛ به این اقسام، آزادگان می گفتهند. آزادگان عبارت بودند از مالکین بزرگ، دهقانان و پیشهوران. آزادگان به اشکال مختلف از حقوق مدنی، از حقوق سیاسی و قضایی، از حق داشتن مال و ثروت برخور دار بودند، در حالیکه این حقوق از بر دگان سلب شده بود . البته در عدل فقط قشر معینی از آزادگان (یعنی مالکین بزرگ) می توانستند، از آن مزایایی که نام بر دیم، برخوردار باشند. دولت های برده داری، بعضی از فشرهای آزادگان (مالکین بزرگ، دانشمندان) را در رأس کارهای دولتی و کارهای علمی و هنری قراردادند و بدین ترتیب بین کار فکری و کار جسمی تضاد ایجاد کردند. یعنی کار فکری فقط منحصر به اقسام معینی از آزادگان (یعنی مالکین بزرگ، دانشمندان، و...) شد



و کار جسمی هم منحصر شد به بردگان، دهقانان و پیشهوران. مدت‌ها بعد دولت‌های برده‌داری، مالکیت بروزمن را در دست خود گرفته و بر دهقانان مالیات‌های سنگین بستند؛ آنان را به انجام انواع و اقسام بیکاری‌ها (کار مجانی) گماشتند و بدین ترتیب به شدید ترین و جهی دهقانان را وابسته کردند، بطوریکه موقعیت آنان نیز مانند بردگان شد.

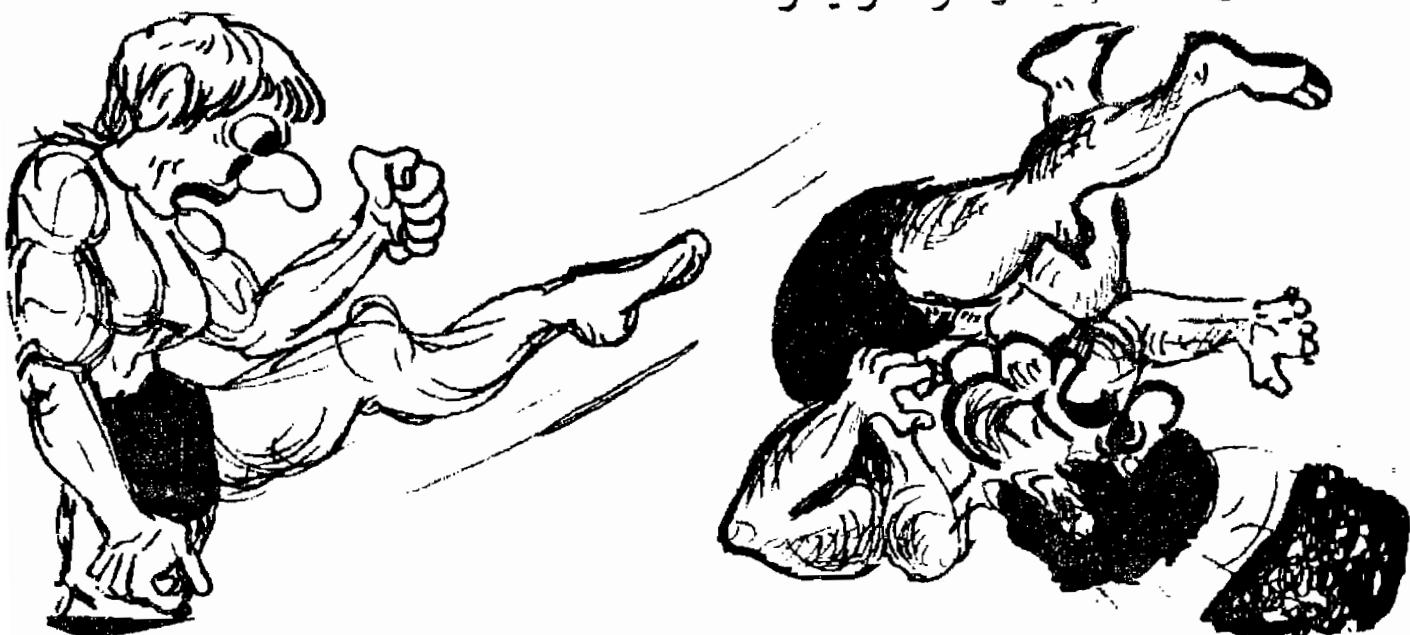


دهقانان که نمی‌توانستند بدھی‌های خود را به رباخواران بپردازند

و دهقانانی که نمی‌توانستند سهم بهرهٔ مالکانه را به ارباب بپردازند، ناچار می‌شدند برای مدت معین، بصورت برده‌بیگار، کار‌مجانی برای برده‌داران، مالکان زمین و یا نزول‌خواران انجام دهند.

تصادهای نظام برده‌داری و سقوط این نظام:

هیچکس فکر نمی‌کرد که چیزی بتواند این بنای عظیم (نظام برده‌داری) را بزرگه درآورد؛ ولی علائمی پیدا شده بود که خبر از نابودی برده‌داری میداد؛ برده‌گان به نتیجه کار خود اصلاً علاوه‌ای نداشتند و برده‌دار ناچار بود دستگاهی بزرگ و پیچیده برای مراقبت و اعمال فشار و سرکوب، ایجاد کند، که این برایش گران تمام می‌شد و در نتیجه تو لید را گران‌تر می‌کرد.



ملکان (زمین‌داران) برای تشویق برده‌گان به کار، املاک و سیع خود را بقطعات کوچک تقسیم کردند و این مزارع کوچک را در اختیار آنان گذاشتند که در مقابل پرداخت قسمتی از محصول، در آن زمین‌ها

کشت و کار کنند.

دهقانان جدید به قطعه زمینی که رویش کشت میکردند، وابسته شدند و ملاکین میتوانستند آنها را نیز با زمین بفروشند؛ با وجود این آنها دیگر برده محسوب نمیشدند؛ بلکه تولید کنندگان جزء بودند که «کولون» نامیده شدند.

بدین ترتیب در بطن بردهداری، عوامل شیوه تولید جدیدی پدید آمد که شیوه تولید ذکورالی نامیده شد.

قیام بر دگان:

در طول نظام بردهداری، مبارزه طبقاتی بطور شدید بین توده‌ها و برده‌داران وجود داشته است. برده‌ها بارها و بارها علیه برده‌داران و مالکین بزرگ قیام کرده‌اند؛ و در کنار برده‌ها، دهقانان و سایر اقوام زحمتکش نیز وجود داشتند که تنها راه نجاتشان را مبارزه علیه برده‌داران و مالکین بزرگ میدانستند.

این قیام گرچه نمیتوانست استثمار انسان از انسان را از میان ببرد، ولی ضربات سخت و کشنده‌ای بر بیرحمانه‌ترین نوع استثمار وارد کرد، و سرانجام نیز منجر به سقوط نظام بردهداری گردید.

ی آنها
ن، کلیساها

مین شدند.

نظم فئودالی

شده بودند، خود

همانطور که بتدریج بردهداری که ظاهراً امتداد زمینها را به میرسید، بسوی نابودی پیش میرفت، قلعه‌های آنها به کارگماردن بردند، رشد می‌کرد.

در حدود هزار و پانصد سال پیش
ژرمن سقوط کرد.



قبایل ژرمن، قبیله‌هایی بود
اعضای هر قبیله در آن مزارع کار جدید (یعنی مالکینی که از طرف شاه تقسیم می‌شد؛ بطور کلی بغیر از طعات کوچکتری تقسیم شده بود، «فئود» زمینها بطور اشتراکی به همه عات زمین را «فثودال» مینامیدند.

بسیه به زمین نبودند؛ یعنی میتوانستند هر کجا به زمین مالک دیگری بروند. درجه وابستگی، و همانطور درجه وابستگی کولونها نیز از



«فموجود بین برگان سابق و کولونها و دهقانان
باری وقتی اینمه آنان به توده‌های یکپارچه‌ای از دهقانان وابسته استقبال مردم زحمت که به آنها «سرف» یا «رعیت» می‌گفتهند. سرف، رو بروگشته و با اتحاد که هیچ چاره‌ای نداشت، جز اطاعت کردن آنچه

شد

آنها د

که «کولو

بدین تر

پدید آمد که شیوه

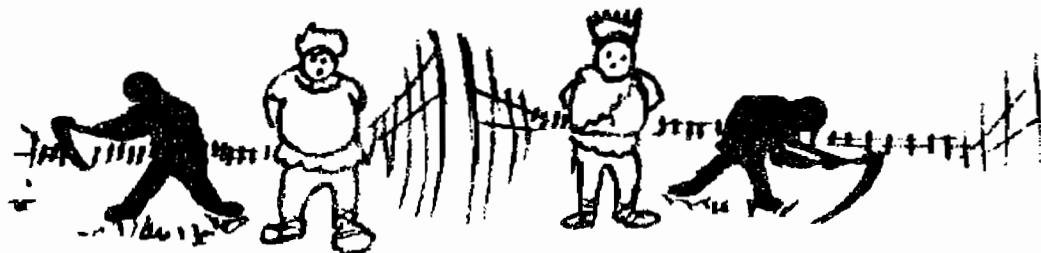
قیام بردگان:

در طول نظام برد، از زمینهای دولتی و قسمتی از زمینهای زمین-
وبردهداران وجود داشته است. دند. ابتدا زمین، جنگلها و چراگاهها به-
مالکین بزرگ قیام کردند؛ ارج ریش سفیدان و سران قبیله ها هم از
زحمتکش نیز وجود داشتند که دند؛ و برای حفظ آن سخت بد تلاش
داران و مالکین بزرگ می دانست. دولت خود می شوانستند شروت و
این قیام گرچه نمیتوانست سست که خیر. بنابراین مالکان زمین
برد، ولی ضربات سخت و کشنده ندوچنین هم کردند. در این ایشان
وارد کرد، و سرانجام نیز منجر به سقوط که شاه نامیده می شدند.



پادشاهان، زمینهای مردم را بین نزدیکان و اقوام و خویشان خود تقسیم مینمودند؛ و آنها نیز در مقابل این همه بخشش شاهانه! باید برای حفظ قدرت شاه تلاش و مبارزه میکردند.

به روحا نیون و کشیش‌ها هم زمینهای زیادی رسید که روی آنها دهقانان کشت میکردند. بطور کلی خدمتکاران شاه، شاهزادگان، کلیساها و تمام افراد قابل اعتماد شاه، صاحب قطعات بزرگ زمین شدند. آنچه مسلم است، این افراد که صاحب زمین شده بودند، خود نمیتوانستند بر روی آن زمینهای کار کنند؛ بنابراین آمدند و زمینهای را به قطعات کوچکتری تقسیم کرده و دهقانان را بر روی آنها به کار گماردند.



به این قطعات که توسط مالکین جدید (یعنی مالکینی که از طرف شاه صاحب زمین شده بودند) به قطعات کوچکتری تقسیم شده بود، «فتوود» میگفتند؛ و صاحبان این قطعات زمین را «فتووال» مینامیدند.

در ابتدا، دهقانان وابسته به زمین نبودند؛ یعنی میتوانستند هرگاه بخواهند، از زمین مالکی به زمین مالک دیگری بروند. درجه وابستگی دهقانان از کولونها کمتر، و همین‌طور درجه وابستگی کولونها نیز از بر دگان سابق کمتر بود.

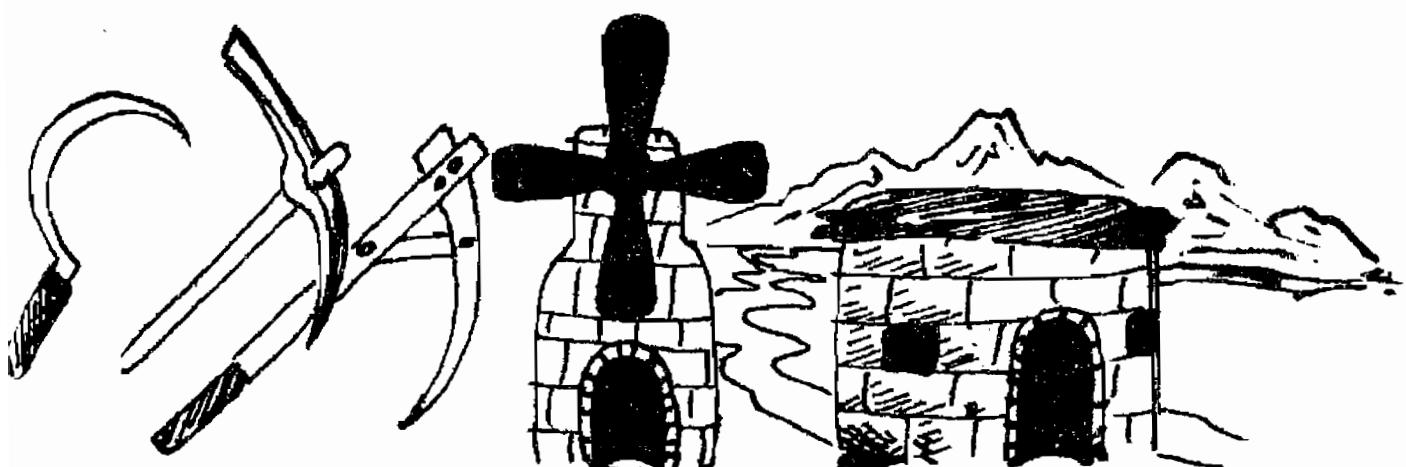
ولی بعدها اختلاف موجود بین بر دگان سابق و کولونها و دهقانان آزاد از بین رفت و همه آنان به توده‌های یکپارچه‌ای از دهقانان وابسته به زمین تبدیل شدند که به آنها «سرف» یا «رعیت» میگفتند. سرف، انسان محرومی بود که هیچ چاره‌ای نداشت، جزا طاعت کردن آنچه

ارباب میگفت.



نیروهای مولده در فئودالیسم:

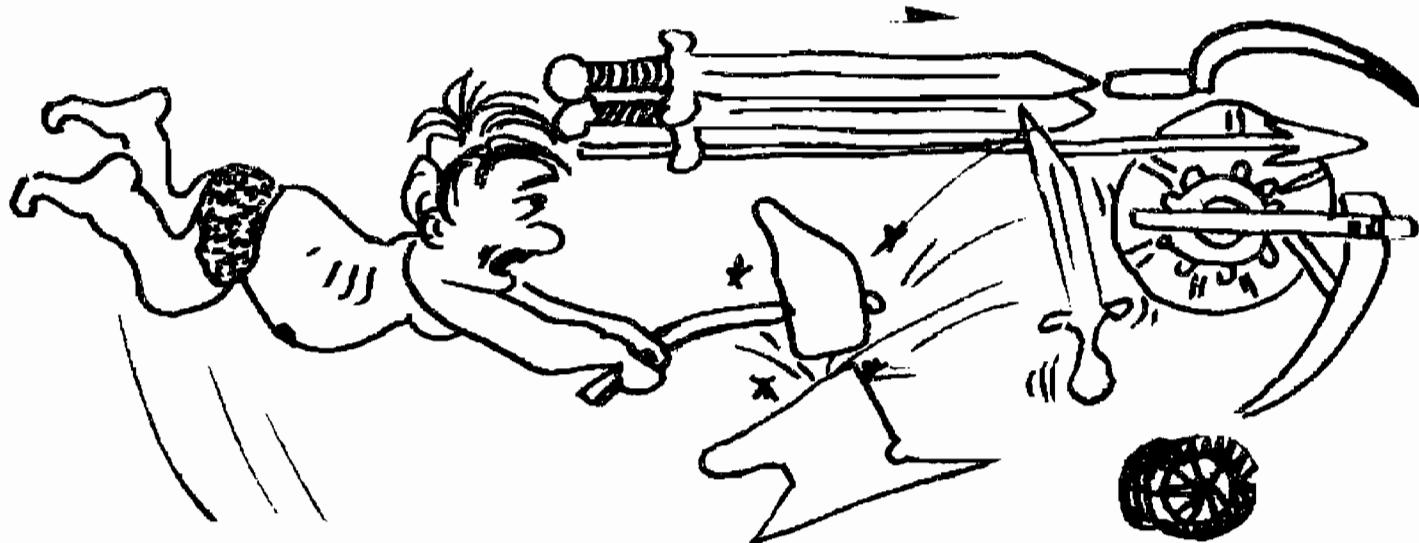
در مراحل ابتدایی فئودالیسم، از ابزارهای ساده‌ای مانند بیل، داس، کلنگ و گاو آهن استفاده میشد؛ ولی به تدریج آسیابهای بادی و واپی نیز مورد استفاده قرار گرفتند.



در چنین زمانی، سبزیکاری، پرورش میوه‌های مختلف، بخصوص
میوه‌های روغنی مانند بادام، گردو، زیتون و غیره رواج میافتد و شیوه
کشت غلات به مرور زمان بهتر میشد.



شیوه‌های تصفیه و کار با آهن پیشرفت کرده و بطور وسیعی مورد
استفاده قرار گرفتند.



داد و ستد بتدريج تکامل میافت. ابزاری که توسط صنعتگران

مورد استفاده قرار میگرفت، رشد میکرد.
بطور کلی نیروهای مولده در فئودالیسم نسبت به نیروهای مولده
دربرد داری، در سطح بهتر و عالی تری قرار داشت.

مناسبات تولید (روابط تولید) در جامعه فئودالی:

درجامعه فئودالی مهمترین وسیله تولید، زمین بود که آنهم مملک خصوصی فئودال محسوب میشد؛ و تمام فئودالها با زور و پشتیبانی دولت، از این املاک خصوصی حفاظت میکردند.



خوب، صد البته اگر این زمینها سالهای سال، بدون اینکه کسی روی آنها کار کند، گوشهای میافتد، هیچ فایده ای برای فئودالها نداشت؛ و باز کاملاً واضح بود که خود فئودالها نمیتوانستند روی آن همه زمین

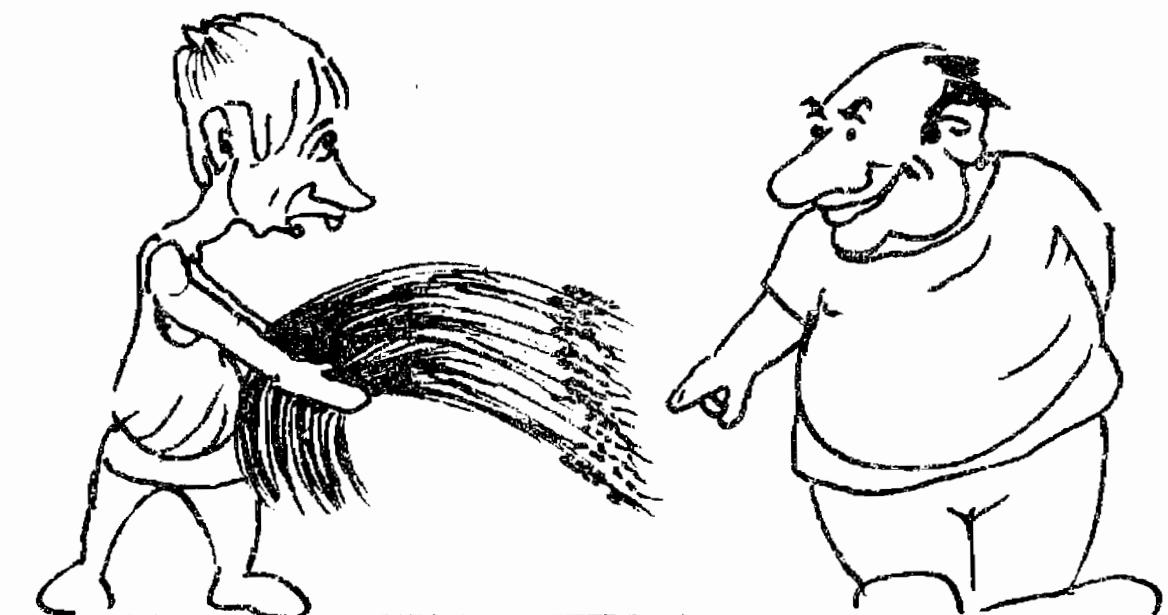
کار کنند، و اصولاً آنها کار کردن را برای خود ننگ که می‌شمارندند، بنابراین زندگی آنها از طریق استثمار دهقانان می‌چرخید؛ نظام فئودالی بر استثمار دهقانان متکی بود.



فئودال بخش بزرگی از زمینهای را برای خود نگهداشت و بخش دیگر آنرا به قطعات کوچکی تقسیم کرده و آنها را تحت شرایط بسیار استثمارگراندای به دهقانان واگذار می‌کرد.

دهقان می‌بایست در زمین ارباب کار می‌کرد، زمین ارباب را با ابزار کار خود شخم می‌زد، و با چهار پایان خود کشت و کار می‌کرد. سپس زمان کوتاهی در هفته را هم در زمین کوچکی که ظاهرآ به خودش تعلق داشت کار می‌کرد و زندگی خود و خانواده‌اش را می‌چرخاند. زمان کار دهقانان به دو بخش تقسیم می‌شد:

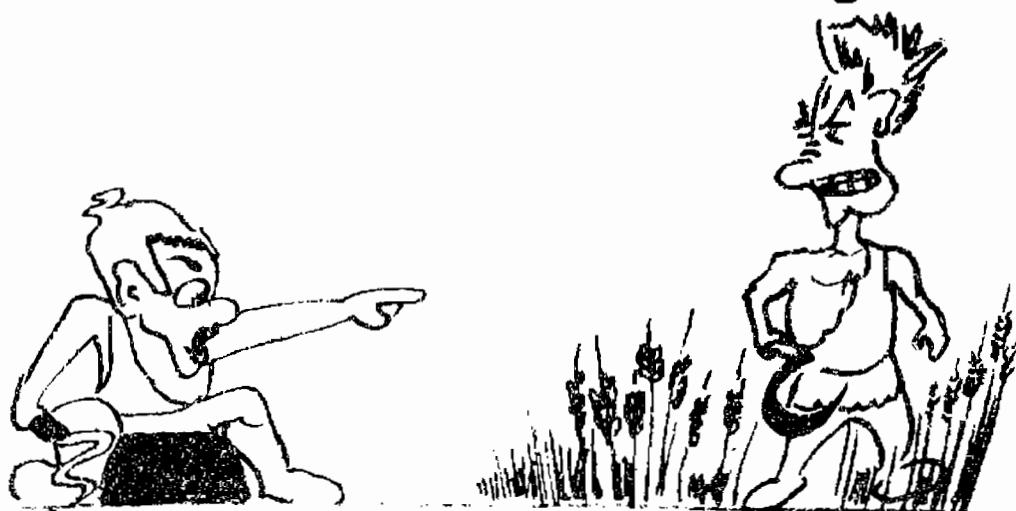
۱- زمان کار لازم: که در این زمان دهقان در قطعه زمین کوچک خویش برای چرخاندن زندگی خود و خانواده‌اش، کار می‌کرد. دهقان مجبور بود محصول اضافی‌ای که از زمین خویش بدست می‌آورد، به فئودال تقدیم کند.



۲- زمان کار اضافی: که در این زمان، دهقان، زمین فتووال را سخنم میزد، آنرا میکاشت، درو و خرم‌نگوبی میکرد. وقتی دهقان در مزارع متعلق به فتووال کار میکرد، اغلب اتفاق میافتد که محصولات خودش را باد و باران از بین میبرد. دهقانان مجبور بودند مدت معینی در هفته (مثلا سه یا چند روز در هفته) را با ابزار شخصی خود (گاو آهن، گاو و غیره) در زمین فتووال کشتکار کنند، و بقیه روزها را در قطعه زمین خود، به کشتکار بپردازند. علاوه بر این دهقان مجبور بود برای فتووال کارهایی از قبیل خانه‌سازی، پل‌سازی، ساختمان‌آوار، چوب‌بری و هیزم شکنی وغیره نیز انجام دهد؛ که به تمام این کارها بیگاری میگفتند. حتی زن و فرزندان دهقان هم مجبور به بیگاری برای فتووال بودند، آنها برای فتووال پارچه میبافتند، قارچ و دانه‌های خوراکی جمع میکردند و بسیاری از این کارها برای او، یعنی ارباب انجام میدادند.

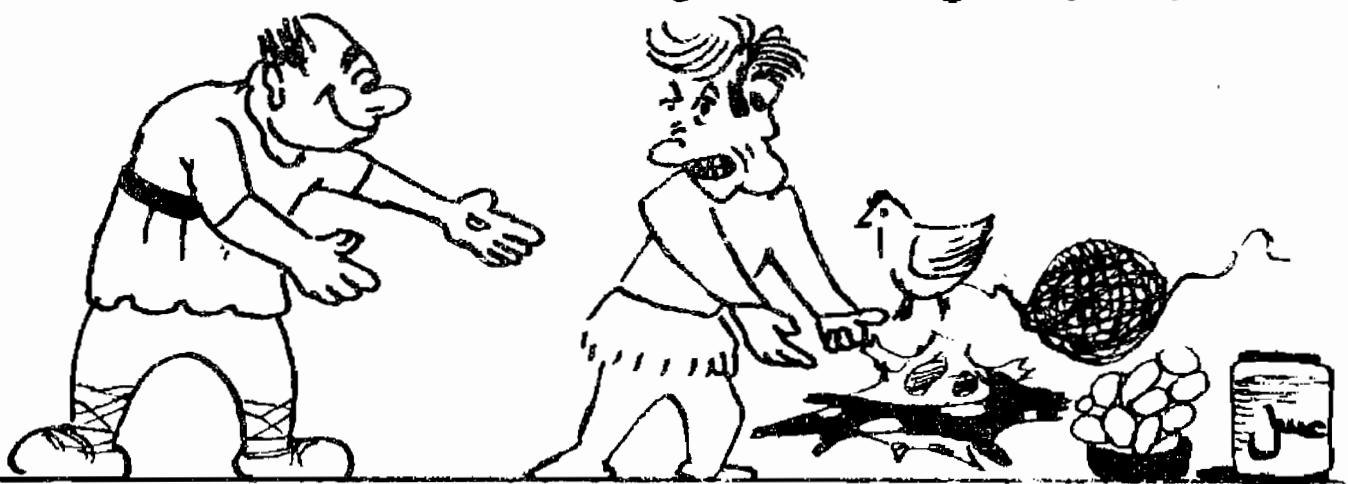


دهقان در تمام مدتی که در زمین خویش برای رفع احتیاجات خود و خانواده اش کار نمیکرد، علاقه بسیاری به کار و خوب شدن و بارور شدن محصول نشان نمیداد؛ و به همین دلیل از جان و دلتلاش مینمود. ولی وقتی در زمین فتوودال مشغول بکار نمیشد، سستی میکرد و هیچ علاقه ای به بارور شدن محصول نشان نمیداد. این بود که فتوودال مجبور نمیشد نگهبانانی بالای سردهقانان بگذارد که از زیر کار فرار نکنند.

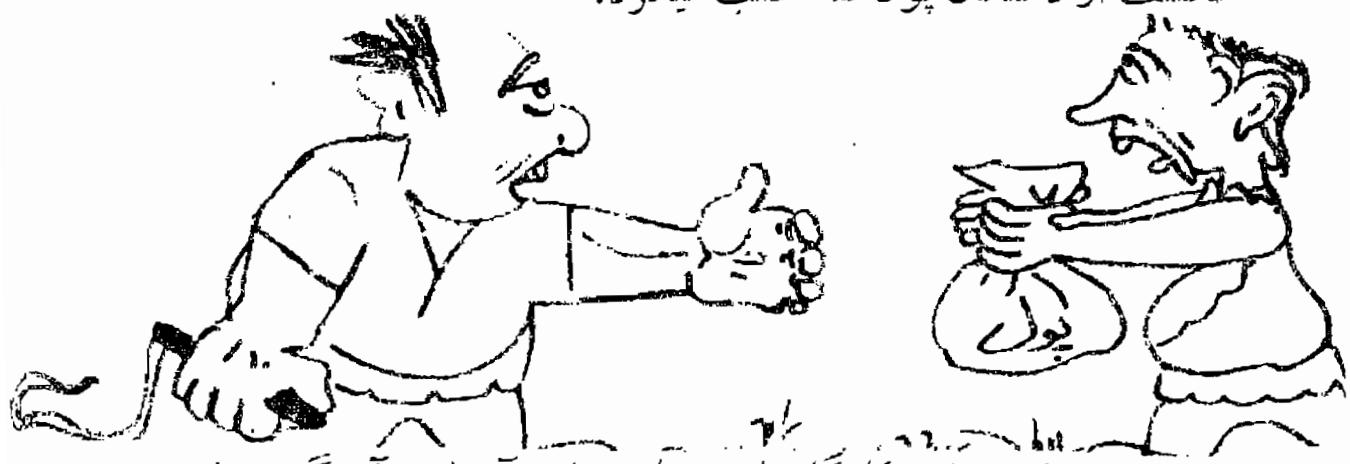


باری، بعدها بتدریج و بارشد فتوودالیسم، بهره جنسی جای بیگاری را گرفت.

بهره جنسی عبارت بود از قسمتی از محصول مزرعه دهقان، مرغ و خروس، بو قلمون، لبنتیات، تخم مرغ، کره و عسل، کتان، نخ تابیده و غیره.. حتی چرمی را هم که دهقانان تولید میکردند، مجبور بودند به عنوان بهره جنسی بهار باب تحویل دهند.

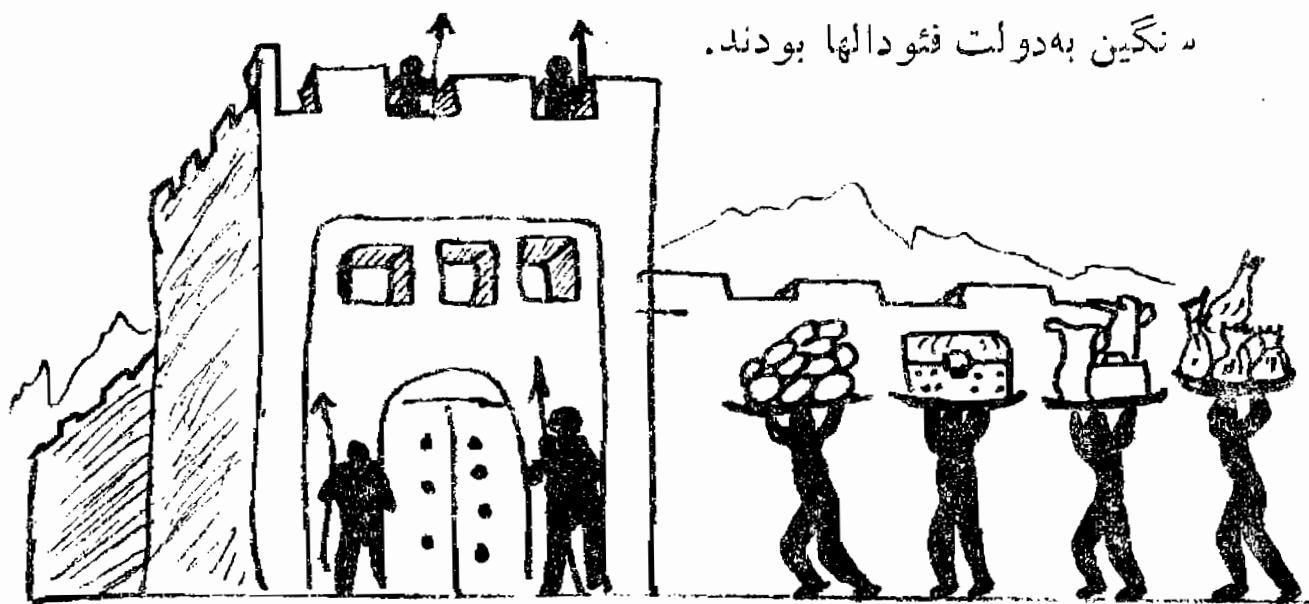


و باز هم در مرحله بعدی رشد فئودالیسم، بهره دولی (نقدی) رواج یافت. فئودال برای به چنگ آوردن درآمد بیشتر، به بهانه‌های مختلف از دهقانان پول نقد طلب میکرد.



در بیشتر موارد، کارگاههای مختلف مانند آسیاب، آشنگری، پارچه بافی و... فقط در دست فئودال بود، بنابراین دهقانان ناچار میبایست گندمها یشان را در آسیاب فئودال آرد کنند و با بت آن پول بپردازند.

فئودال حتی منابع طبیعی مانند جنگلها، چمنزارها و دخانه‌ها را نیز ملک خصوصی خود دانسته و از دهقانان باخت استفاده از اینها پول میگرفت. دهقانان باید برای استفاده از پلها و جاده‌ها نیز مبالغی پول میدادند. علاوه بر این‌ها، دهقانان موظف به پرداخت مالیات‌های سنگین به دولت فئودالها بودند.



دهقانان گذشته از آنکه اینهمه از سوی فئودالها استثمار میشدند، بایستی در عرض سال یک دهم محصول برداشتی شان را نیز به کلیسا میدادند.

اساس تولید در فئودالیسم:

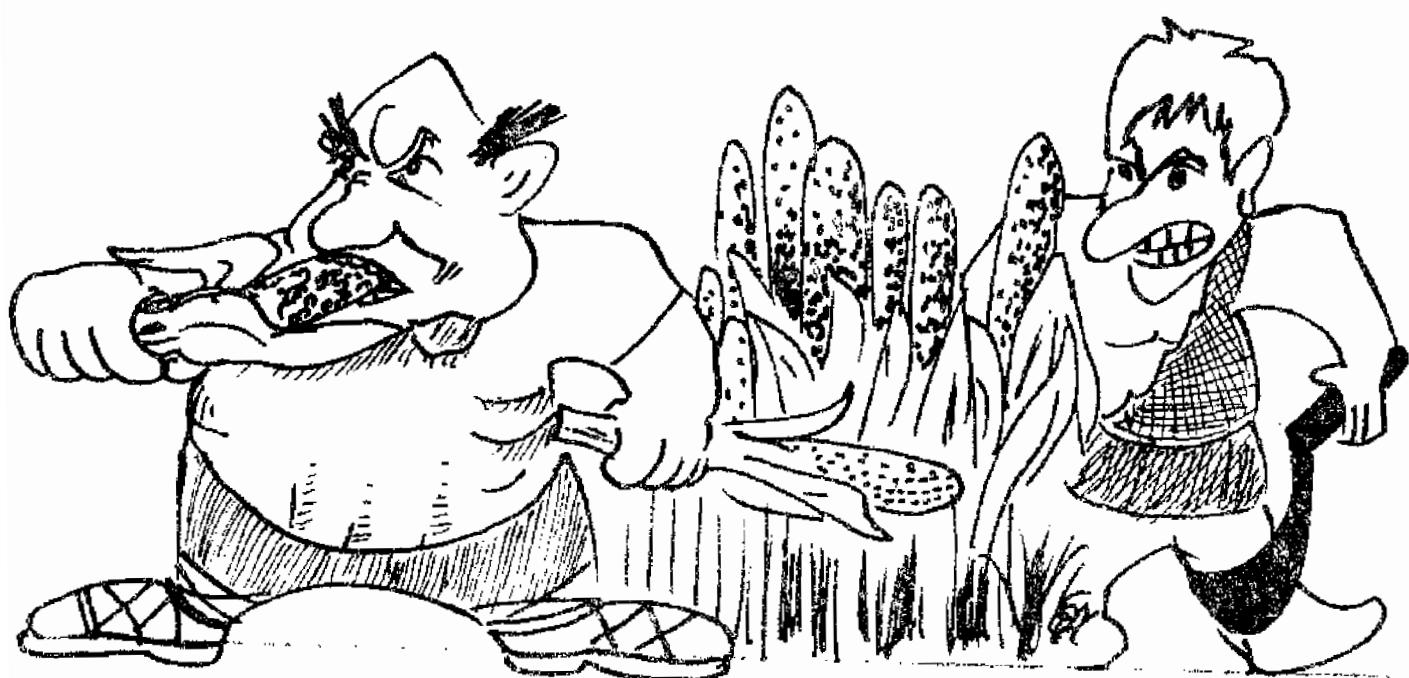
اقتصاد فئodalی نیز مانند اقتصاد بردهداری، اقتصادی طبیعی بود. یعنی اکثر آنچه که تولید میشد، برای مصرف شخصی، تولید میشد، نه برای مبادله و یافروش. احتیاجات و آنچه مورد نیاز دهقانان و فئودالها بود، در داخل زمینهای فئودالها تولید و تهیه میشد. دهقانان برای مصرف خویش تولید میکردند؛ آنها نه تنها در کشاورزی، بلکه در زمینه‌های دیگری مانند ریسندگی، بافندگی، خانه‌سازی، گلیم‌سازی و غیره نیز کارهایی انجام میداده‌اند.

فئودالها هم از طریق استثمار دهقانان هر آنچه را که احتیاج داشتند، رفع میکردند. آنها در املاک خود انواع صنعتگران را در اختیار داشتند که برایشان کار میکردند.



فئودالها برای بدست آوردن پول نقد، سعی میکردند قسمتی از تولیدات ملک خود را بفروش برسانند؛ اما این کار، کار آسانی نبود؛ چون در املاک دیگران هم اغلب همان محصولاتی که فئودال قصد

فروشش را داشت، به بار می‌آمد. بنابراین می‌بینیم که در این نظام خرید و فروش به دشواری انجام می‌گرفت؛ زیرا همانطور که گفتیم دهقانان بطور عمدۀ برای مصرف خویش تولید می‌کردند، و فتوودالها هم تمام اختیاجات و نیازهایشان از دست نج و استثمار مستقیمان تأمین می‌شدند.



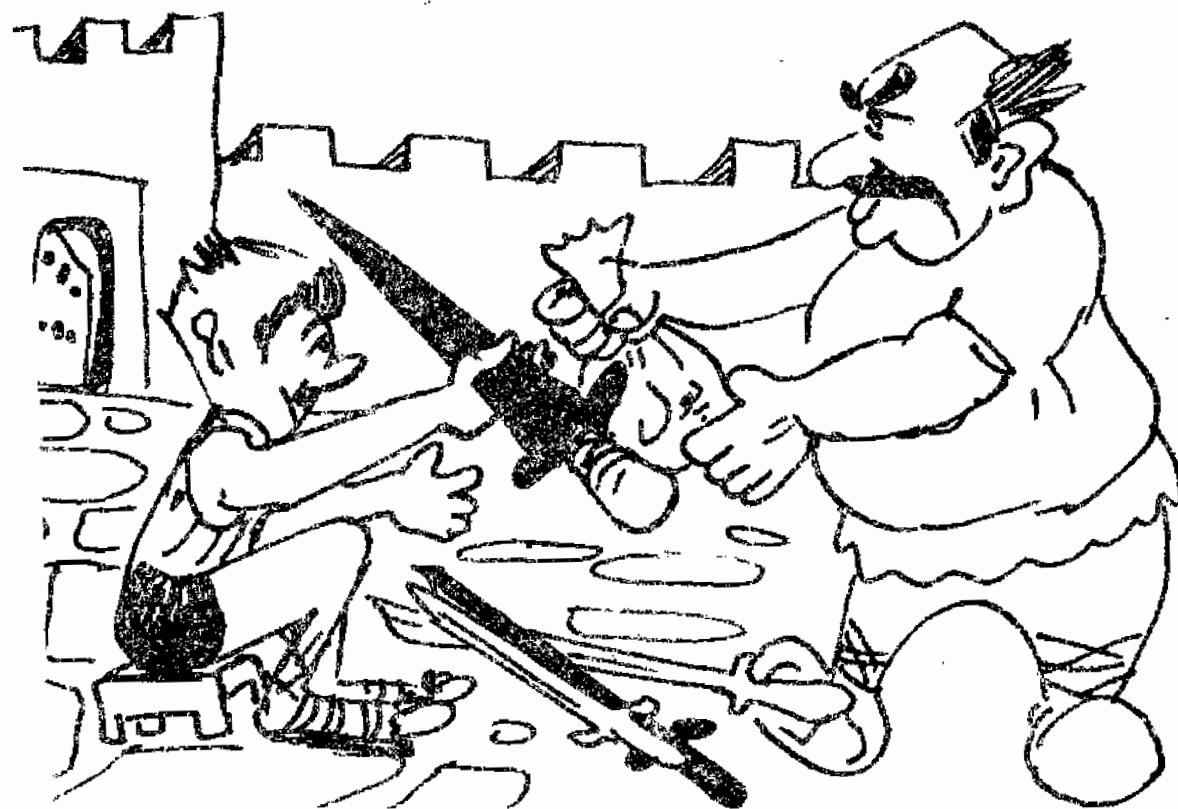
شهر در قرنها بی که فتوودالیسم بر جیان حاکم بود:

در بالا گفتیم که فتوودالها در املاک خود انواع صنعتگران را در اختیار داشتند. یعنی در املاک آنها رعیتهایی وجود داشت که پیشه‌وری می‌کردند و برای ارباب چیزهای مورد لزوم را می‌ساختند.

اما در شهرها نیز پیشه‌ورانی زندگی می‌کردند. در اوایل، کارهای این پیشه‌وران کارهایی سفارشی بود؛ یعنی مثلاً دهقانان مواد لازم را برای تهیه آنچه که می‌خواستند، به پیشه‌ور میدادند، و پیشه‌ورهم با استفاده

از آن مواد، آنچه را که دهقان میخواست برای او درست میکرد. مثلا وقتی دهقانان کفش و لباس میخواستند، چرم و پارچه‌ای را که خود تهیه کرده بودند، به نزد پیشه‌وران می‌بردند و پیشه‌وران نیز برای آنها کفش و لباس میدوختند و در برابر کاری که انجام میدادند، از دهقانان گندم، برنج، ذرت و یا چیزهای دیگر می‌گرفتند. در این زمان ابزار کار پیشه‌وران بسیار ساده و ابتدایی بود.

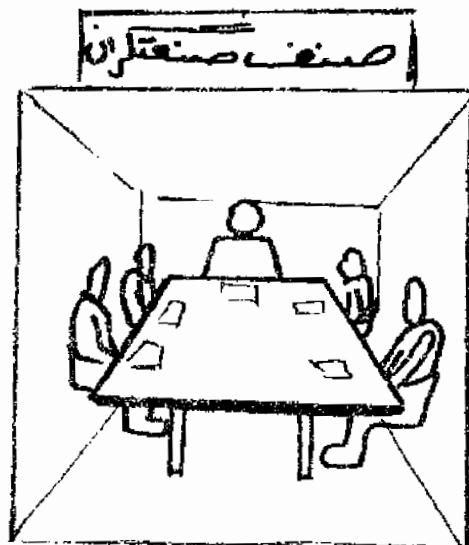
اما بعدها با رشد و تکامل صنعت، پیشه‌وران نه تنها قادر بودند به اندازه مصرف اربابان فئودال و دهقانان روستا، تولید نمایند، بلکه میتوانستند محصولاتی بیش از آنچه اربابان فئودال و دهقانان روستا نیاز داشتند، تولید کنند. بدین ترتیب با گذشت زمان مهارت پیشه‌وران بیشتر میشد، و فئودالها که میدیدند محصولات رعیتهایی که در املاکشان برای آنها (یعنی فئودالها) کارپیشه‌وری میکردند، چندان خوب نیست، ناچار برای خرید محصولات بهتر به پیشه‌وران شهری مراجعه کرده و چیزهای مورد نیازشان را از آنها خرید میکردند.



بمندرج پیشهوران نه برای مصرف، بلکه برای فروش دست به تولید زدند، و بدین ترتیب، محصولات پیشهوران به کالا تبدیل میشد. تولید محصول برای فروش (یعنی تولید کالا) موجب شد که صنعت از زراعت جدا شده، و بهمین جهت مبادلات بین پیشهوران و دهقانان زیادتر شد.

اصناف:

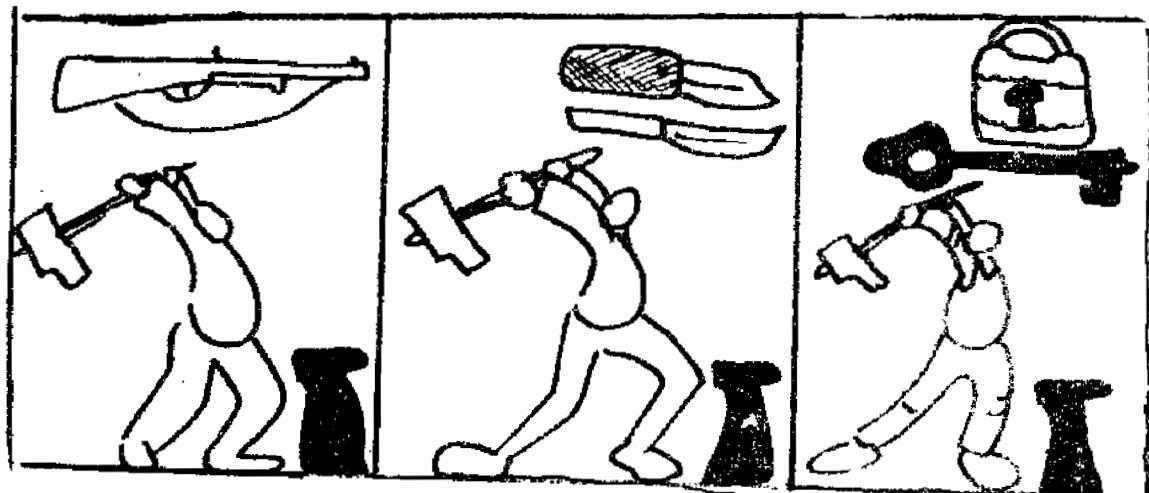
تا زمانیکه پیشهوران کارهای خود را براساس سفارشات انجام میدادند و (منتظر از سفارشات، اگریادتان باشد قبل اگفتیم آن زمانی است که دهقانان چرم و پارچه را نزد پیشهوران می بردند و سفارش میدادند که برای آنها کفش و لباس بدوزنند)، بایکدیگر چندان رقابتی نمیکردند و یا رقابت شان بسیار ضعیف بود، ولی وقتی تولید برای فروش رواج یافت و شهرها محل تولید کالا شد، رقابت شدید شد. رعیتها (سرفها) از روستاهای شهرها فرار میکردند، و از این جهت تولید کنندگان کوچک میتوانند کارشان از دستشان بروند؛ به همین خاطر تلاش منمودند که نگذارند رقیبهایشان به تولید دست پیدا کنند. برای اینکار پیشهوران تشکیلات خود را (یعنی اصناف را) بوجود آورند، و بدین ترتیب به دفاع از امتیازهای خود پرداختند.



پیشواران برای اینکه در کنار رعیتها و مردمی که در شهر سکونت داشتند، بر علیه استثمار و سرکوب فتوادالها مبارزه کنند، در درون اصناف دست به اتحاد زدند.

رشد نیروهای مولد:

نیروهای مولد در نظام فتوادالی از نیروهای مولد در نظام بردۀ داری بسیار تکامل یافته‌تر گشت. بعنوان مثال، تکنیک در کشاورزی به سطح عالیتری رسید، رشته‌های دیگری در کشاورزی پیدا شد؛ با غبانی موکاری، گل‌کاری، سبزیکاری و غیره، رشد قابل توجهی یافت. دام‌پروردی نیز بیش از بدش رشد یافته و در تولید شیر و پنیر هم پیشرفت‌هایی حاصل شد. ابزار کار پیشواران، و روش‌های تهییه مواد خام بهتر شد؛ در این دوره اختراع قطب‌نما، کمک بزرگی به تکامل کشته‌رانی کرد. چاپ کتاب رواج یافت؛ باروت و کاغذ اختراع شد، حرشهای تارهای بوجود آمد که از آن جمله عبارت بودند از اسلحه سازی، ریخته‌گری، قفل‌سازی، چاقوسازی و چندین حرفة دیگر.

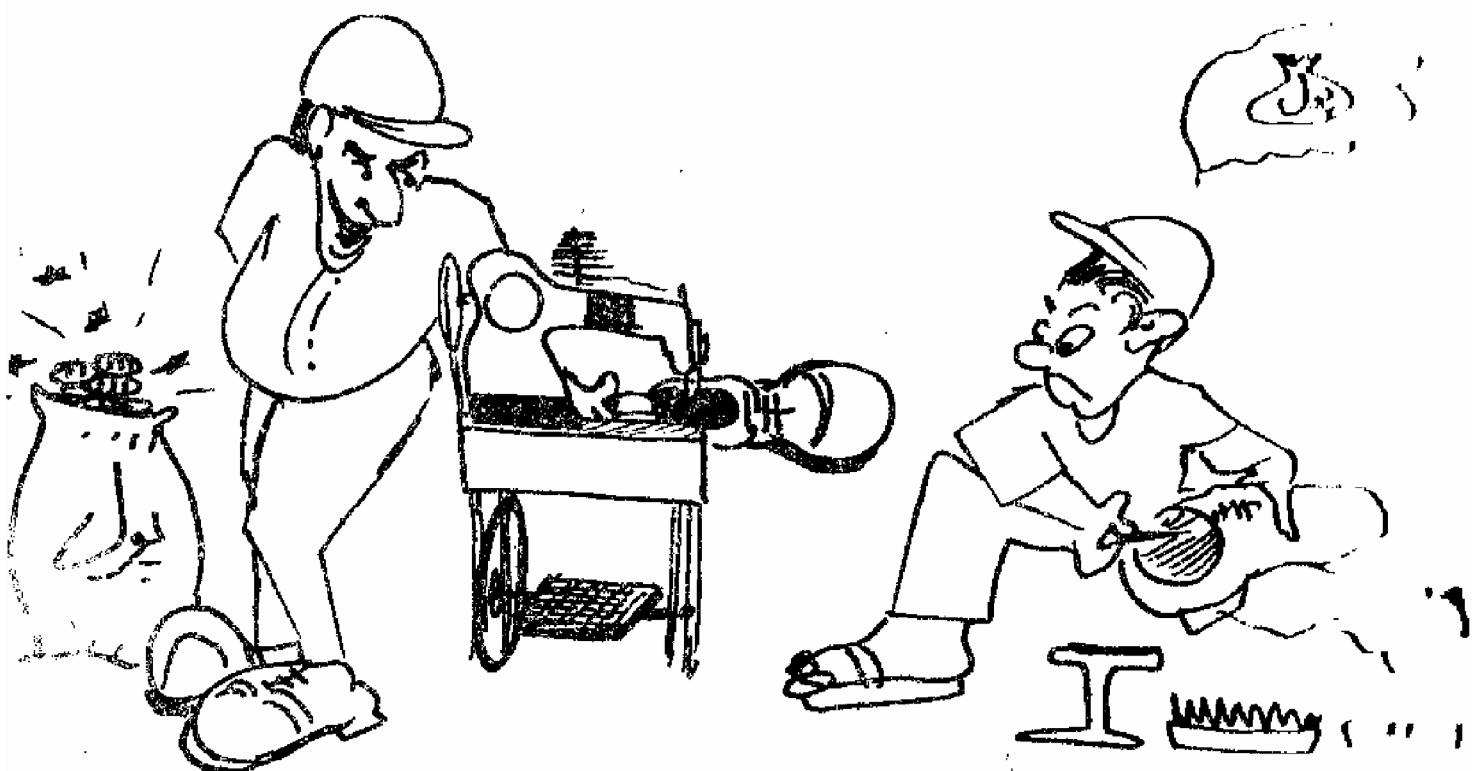


هر چه نیروهای مولد به مرور زمان بیشتر تکامل می‌یافتد، چهار چوب‌تنگ روابط تولید (مناسبات تولید) را بیش از پیش برای خود تنگ می‌دید (مانند کودکی که هر چه بزرگتر می‌شود، لباس برای او تنگتر می‌گردد). دهقانان که زیرفشار و استثمار و سرکوب فئودالها قرار داشتند، در وضعی نبودند که تولید محصولات کشاورزی را بالا برند. بنابراین بار آوری و محصولات دهقانان روز به روز کمتر می‌شد. در شهرها هم کارپیشه‌وران در اثر وجود مشکلات و مواعنی که قوانین و مقررات ایجاد کرده بود، بار آوری نداشت. وهمه اینها نشان میداد که چگونه روابط تولید (مناسبات تولید) و نیروهای مولد با هم ناسازگار شده‌اند؛ و بدین ترتیب ضرورت ایجاد مسکر که روابط تولید (مناسبات تولید) سرمایه داری جای روابط تولید کهنه و قوامی را بگیرد.

بیدایش تولید سرمایه‌داری:

قدیم ترین شکل سرمایه، سرمایه تجارتی است. وقتی تولید کالا (یعنی تولید محصول برای فروش و مبادله نه برای مصرف) در فئودالیسم رشد یافت، همه تولیدکنندگان (که اکثریت را هم تشکیل میدادند) دارای ابزار تولید خوبی نبودند و بعضی از تولیدکنندگان نیز ابزار کار بهتری در اختیار داشتند. در نتیجه، آن تولیدکنندگانی که ابزار کارش بهتر بود، وقت کمتری برای تولید کالای معینی (مثل اکفس) انجام میداد، و آن تولیدکنندگانی که ابزار کارش خوب نبود، برای تولید همان کالا (کفس) باید وقت بیشتری صرف می‌کرد؛ و این در حالی بود که هر دو، کالایشان را به یک قیمت در بازار می‌فروختند. در واقع برای بازار فرق نمی‌کرد که کدام تولیدکننده برای تولید کالایش وقت بیشتری

صرف کرده و کدام تولید کننده وقت کمتر، بازار از هر دو تولید کننده؛ کالا را به یک قیمت میخرید. بدین ترتیب تولید کنندگانی که با صرف وقت زیاد، کالای کمتری تولید مینمودند، ورشکسته میگشند. یعنی بین تولید کنندگان کوچک، بخش کوچکی بتدریج ثروتمند گشته و بخش بزرگ آن (اکثریت تولید کنندگان کوچک) فقیرتر میشند.

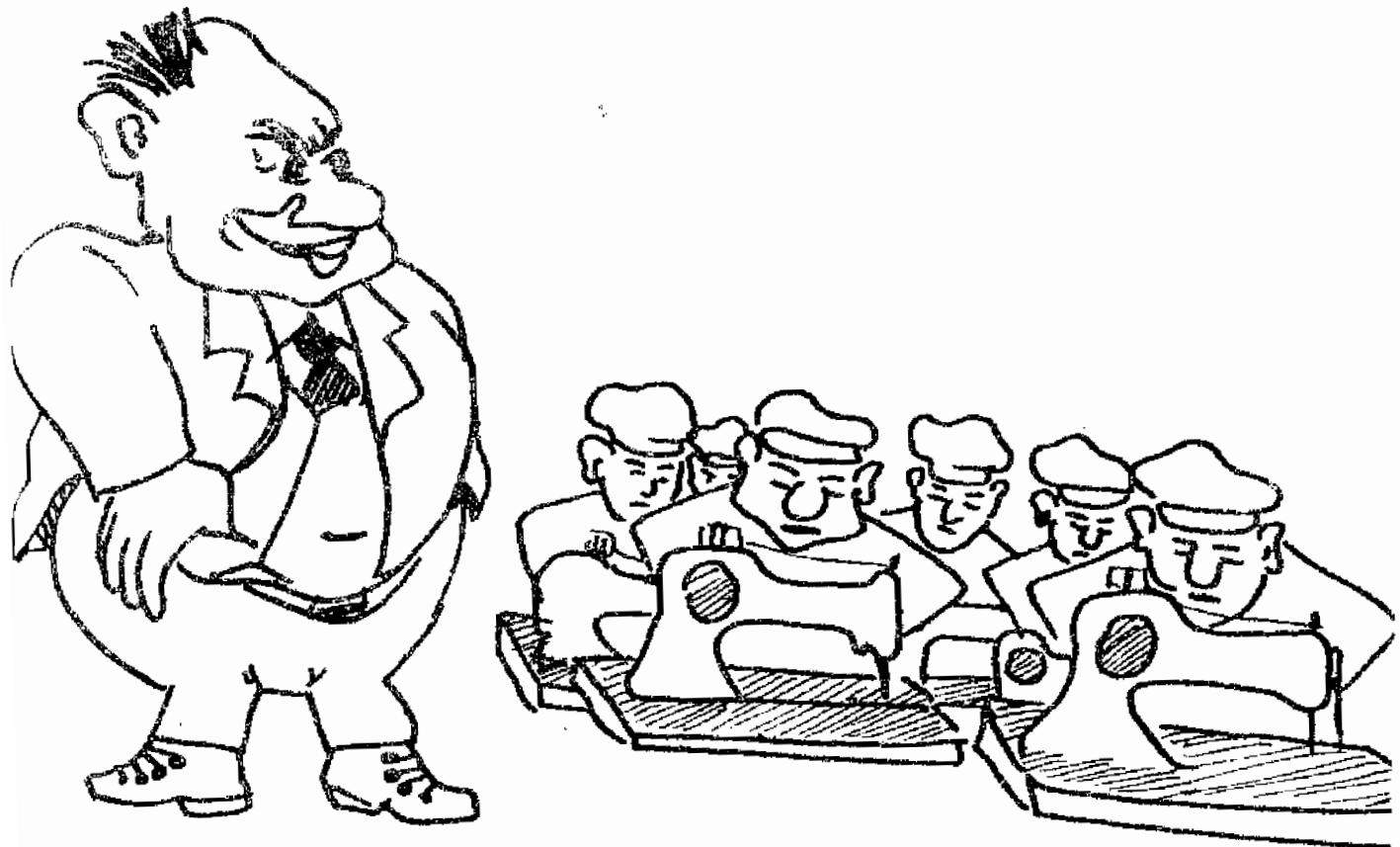


اربابان فتووال به دلخواه خود، بر کالاهایی که از کشورهای دیگر وارد میشد، گمرکی میستند و همینطور نیز برای دادن اجازه عبور کالا از این نقطه کشور به آن نقطه کشور، مالیات‌های سنگینی طلب میکردند.

و این بود که فتووالیسم مانع بزرگی در راه رشد و تکامل مبادلات بوجود آورده بود. برای گسترش و تکامل این مبادلات لازم بود که نظام فتووالی از بین برود.

گسترش مبادلات، تجارت جهانی را گسترش میداد، بطوریکه

دیگر تولید کوچک پیشه‌وری در جهان قادر نبود جواب نیازهای بازار را که کالاهای زیادتری درخواست می‌کرد بدهد. این امر باعث شد که تولید کوچک پیشه‌وری به تولید بزرگ سرمایه‌داری که بر اساس استثمار کارگران مزد بگیر استوار بود، بطور سریع انجام گیرد؛ بتدریج تولید کنندگانی که بازار کار عالیتری داشتند (وبه همین جهت نزدیک‌تر از سایر تولید کنندگان بودند) بتدریج سرمایه‌دار شدند؛ و تولید کنندگان فقیر و شاگردان، تبدیل به کارگر روزمزد گشتند؛ بدین ترتیب سرمایه تجاری از طریق جمع کردن تولید کنندگان فقیر و شاگردان، دریک کارگاه و تبدیل آنان به کارگران مزد بگیر، به سرمایه صنعتی تبدیل شد.



در روستاها نیز فکور الیسم در حال نابودی بود. چون با تکامل تولید کالایی، (یعنی تولید برای فروش) قدرت پول بیش از پوشش شد و به همین خاطر اربابان فوادال از دهقانان پول نقد طلب می‌کردند؛ دهقانان هم ناچار بودند محصولات خود را در بازار بفروش رسانیده

و بهاربابان پول نقد پرداخت کنند. از این رو دهقانان همیشه در بی‌پول بسرمیبردند. در کنار این توده عظیم دهقانان فقیر، تعداد کمی دهقانان ثروتمند (بورژوا) در روستاهای پیدا شدند که از طریق دادن وام به استشمار دهقانان فقیر پرداختند. و این بود که در درون نظام فشودالی، تولید سرمایه‌داری، هم در شهر و هم در ده پدید آمد، و بدین ترتیب نابودی فشودالیسم امری ضروری و حتمی گشت.

قیام‌های دهقانان در ایران:

طولانی‌ترین قیام دهقانی، قیام دهقانان آذربایجان بهره‌بری بابلک بود. این قیام از کوههای طالش در آذربایجان شروع و تا اصفهان و کرمان کشانده شد. دهقانان چندین بار اشکرها عظیم خلیفه «مستعصم» را درهم شکستند. خلیفه «مستعصم» ارتش نیرومندی را سازمان داد و در رأس آن فشودالی بنام افشنین را مأمور جنگ با دهقانان کرد؛ که این ارتش هم با شکست روبرو گشت. سرانجام خلیفه پس از کوشش‌های فراوان توانست قیام راسر کوب کند. بابلک به یکی از شاهزاده نشینهای آلبانیا پناه برد، که او را به خلیفه تسلیم کردند، و بدین ترتیب کشته شد.



یکی از مهمترین قیامهای دهقانی در ایران که از یک طرف عليه استثمارگران فشودال و از طرف دیگر نیز علیه تسلط بیگانگان مغولی انجام گرفت، قیام «سربداران» بود. به این قیام از این جهت «سربداران» میگویند که دهقانان شورشی میگفتند: «این اربابان و این بیگانگان مغولی، خیلی به ما زور میگویند؛ اگر مبارزه کنیم، ظالم را از بین میبریم و ظالم را نابود میکنیم؛ اگر نتوانیم ظالم را نابود کنیم، بگذار سرهایمان به دار برود، زیرا تحمل زور و بیداد را نداریم.»

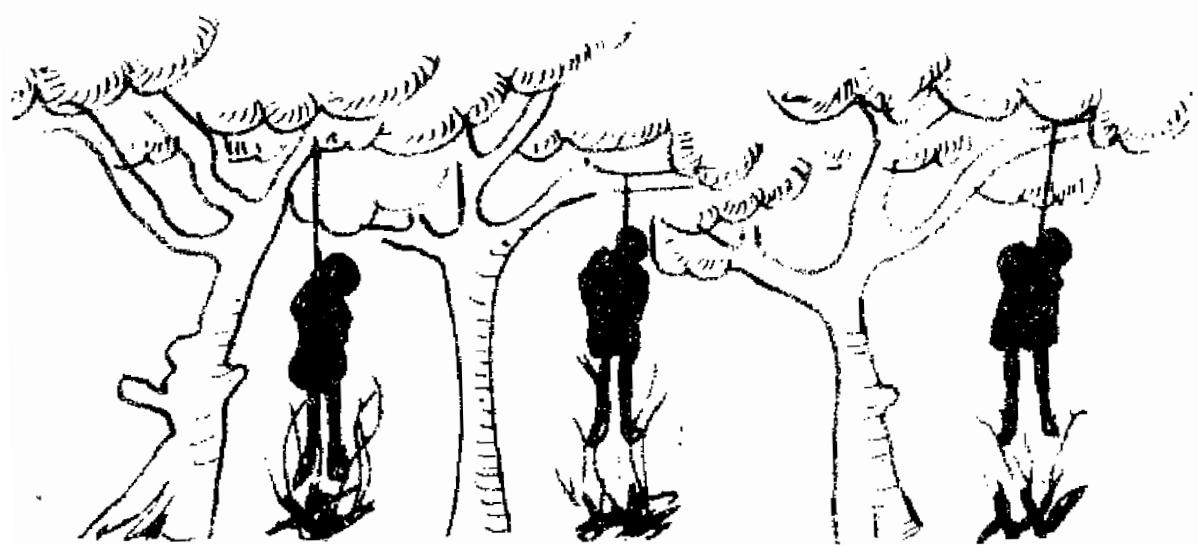
در این قیام علاوه بر دهقانان و پیشه‌وران، خوده مالکان نیز شرکت داشتند. سربداران بسیار سریع توانستند سبزوار را تصرف کرده و آنجا را مرکز حکومتی خود قرار دهند. پس از آن نیز سراسر غرب خراسان و شهرهای نیشابور و طوس را هم به قلمرو خود درآوردند.

از دیگر قیامهای دهقانی در ایران، در زمان شاه صفی، نوہ و جانشین شاه عباس اول روی داد. در این قیام سی هزار نفر شرکت داشتند که در راس آنان دهقانان بودند. وزیر شاه، بر آن شد که ارتضی دهقانان و مردم بینوا را قلع و قمع کند؛ ولی خودش بسختی شکست خورد. پس از آن، وزیر و بسیاری از اشراف گردیدند. قیام کنندگان رشت، فومن، لاهیجان و شهرهای دیگر را به تصرف خود درآوردند. آنها در رشت انبارهای دولتی را تصرف کردند، و در حدود ۴۰ هزار کیلو ابریشم خام را که بوسیله مامورین شاه به عنوان مالیات از دهقانان گرفته شده بود، از انبارها خالی کرده و آنها را بین رعیت‌ها و مالیات‌دهندگان و محروم‌مان تقسیم کردند.

سرانجام این قیام به علت عملیات بدون سازمان و نداشتن تشكیل، توسط دولت شاه شکست خورد. قیام، سرکوب شد، اما دسته‌های پراکنده‌ای از دهقانان در جنگلهای گیلان مخفی شده و گاهگاهی علیه قدرت شاه به تبردهای چریکی میپرداختند.

قیامهای دهقانان در دیگر کشورهای جهان:

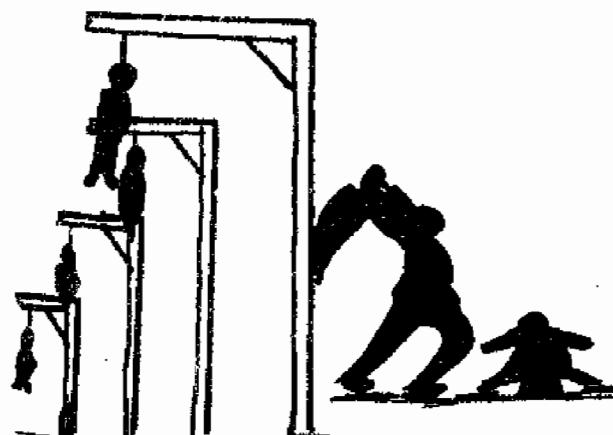
فرانسه: در قرن چهاردهم، قباد دهقانی بزرگی بنام قیام «ژاکری» شمال فرانسه را در بر گرفت. رهبری این قیام را شخصی بنام «گیوم کال» بر عهده داشت. دهقانان، قلعه‌های فتووالی را اوران کرده و تمام ساکنان آنها را نابود کردند. این قیام سرانجام با شکست رو برو شد. اشراف درباری، دهقانان را که دارای سلاح مناسب و نظم و انضباط کافی نبودند، بسختی شکست دادند. در پایان این قیام که فقط دو هفته بطول انجامید، گیوم کال را اسیر کردند. اشراف درباری در حالیکه او را به مسخره «پادشاه دهاتی» می‌خواندند، به جای تاج، حلقه‌ای از آهن گذاخته بر سرش نهادند و سپس اعدامش کردند. دهقانان شورشی را از درختها می‌آویختند و آتش میزدند؛ بالاخره در این سرکوب و حشیابی بیش از بیست هزار تن از شورشیان را کشند.



انگلستان: در اواخر قرن چهاردهم، شرق انگلستان را قباد دهقانی فرا کرفت. در این قیام، دهقانان ماموران وصول مالیات را بیرون کرده

وعده‌ای از آنان را نیز به قتل رساندند. قیام در ابتدا به عنوان اعتراض علیه مالیات آغاز شد، ولی چیزی نگذشت که این قیام به ضداستثمار گران (یعنی فئودالها تبدیل گشت. دهقانان کلیساها و خانه‌های اربابی را غارت کرده و اموال آنان را به غارت میبردند. این قیام را به این جهت که به رهبری شخصی دهاتی بنام «وات تایلور» بوده است، قیام وات تایلور می‌گویند.

این قیام نیز شکست خورد و قیام کنندگان شدیداً سر کوب شدند. در این سر کوب ابتدا وات تایلور و کلیه سران قیام به قتل رسیدند، و پس از مدتی نیز هزاران دهقان و مردم بینوایی را که در قیام شرکت کرده بودند، بدار آویخته و یا گردن زدند.



روسیه تزاری: در روسیه تزاری قیام‌های بزرگی بوقوع پیوست که بزرگترین آنها سورشی بود به رهبری «استپان رازین». در قرن هفدهم، دهقانان تحت رهبری استپان رازین در ولگا شورش کرده، شهرهای «هشتراخان» و «تساریتسین» و شهرهای دیگر را تسخیر نموده، نمایندگان تزار را کشته و قسمتهای بزرگی از کشور را به تصرف خود درآورده‌اند. استپان رازین در شهرهای تسخیر شده حکومت شاه و فئودالها را بنزنداخت. این قیام سرانجام به شکست

انجامید، و رازین را به مسکو برده و در میدان سرخ چهارقطعه کردند. صد سال بعد، شورش دیگری به رهبری «بو گاچف» بوقوع پیوست. این قیام هم که از پشتیبانی توده‌های مردم فقیر برخوردار بود، توسط قوای دولتی درهم شکسته شد و بو گاچف را در سال ۱۷۷۵ در میدان باطلاق مسکو، اعدام کردند.



چین: یکی از بزرگترین قیامهای دهقانی در چین، قیامی بود که رهبری آنرا «هوانگ چائو» به عهده داشت. وقتی قیام کنندگان به رهبری هوانگ چائو به شهر چانگان، پایتخت امپراتوری وارد شدند، امپراتور گریخت، اما تمام بستگان او، بسیاری از فئودالها، کارمندان دولتی و سران به قتل رسیدند و به جای آنان دهقانان بر سر کارها گمارده شدند؛ پس از دو سال و نیم، گروههای عظیم برای سرکوبی قیام از سراسر چین برآمدند. مردم این گروهها را که از اتحاد امپراتور و فئودالها تشکیل شده بود، «کلاغ سیاه» مینامیدند. سرانجام نیز جنگ بین کلاغ سیاهها و قیام کنندگان، به شکست شورشیان انجامید.

اهمیت انقلابی قیامهای دهقانی در این بود که پایه‌های نظام فئودالی را بلرزه در آوردند. گذار فئودالیسم به سرمایه‌داری در کشورهای اروپای غربی با انقلاب بورژوازی انجام گرفت؛ و سرانجام نیز انقلابات بورژوازی منجر به نابودی نظام فئودالی و برقراری سرمایه‌داری گردید.

بخش دوم

سروما یه‌داری

فصل اول

تولید کالا

کالا چیست؟

در زمان‌های قدیم دهقان گندم می‌کاشت و خانواده‌اش از آن گندم برای خود نان می‌پخت.
اما امروز، نان را نانوا می‌پزد، و مردم باید برای خرید نان تئوری به نانوا، و برای خرید نان ماشینی به معازه‌های نان فروشی مراجعه کنند.



نانی را که دهقان می پخت، یکی از نیازهای او را رفع می کرد؛
نان دهقان دارای خصوصیاتی بود که شکم گرسنه انسان را سیر می کرد؛
بنابراین، نان دهقان دارای ادش محرف بود.

نانی را که نانوا و یا کارخانه ماشینی می پزد هم یکی از نیازهای انسان را رفع می کند؛ نانی را که نانوا یا کارخانه ماشینی می پزد هم مانند نان دهقان دارای خصوصیاتی است که شکم گرسنه انسان را سیر می کند. بنابراین نان نانوا و کارخانه ماشینی هم دارای ارزش مصرف می باشند. دهقان نان را برای مصرف خود می پخت، اما نانوا و کارخانه ماشینی نان را برای فروش (مبادله) می پزند. نان نانوا که برای ممبادله تولید می شود، دارای ادش مبادله‌ای می باشد، در حالی که نان دهقان که نه برای مبادله، بلکه برای مصرف شخصی خود تولید شده بود، دارای ارزش مبادله‌ای نبود.

نان دهقان فقط ارزش مصرفی داشته؛ اما نان نانوا، هم ارزش مصرفی دارد و هم ارزش مبادله‌ای.

نان دهقان محصولی بود که برای مصرف شخصی تولید می شد، و نان نانوا محصولی است که برای مبادله تولید می شود؛ و چون برای

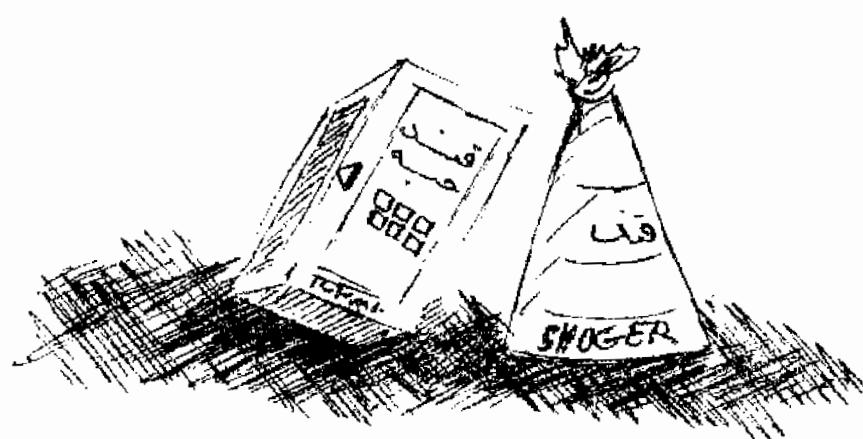


مبادله تولید می شود به آن کالا می گوییم.

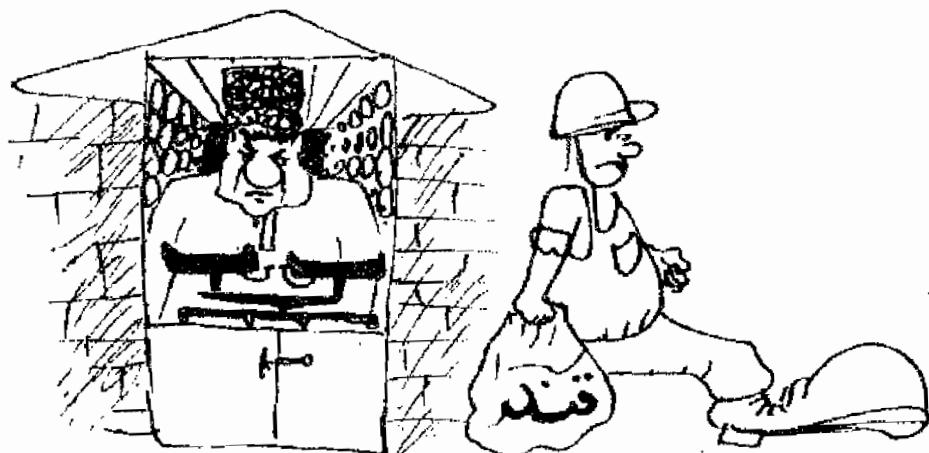
هر محصولی برای اینکه بتواند کالا باشد، باید دارای دو مشخصه

باشد:

- ۱- ارزش مصرفی داشته باشد؛ یعنی یکی از احتیاجات انسان را بوطرف نماید.



۴- ارزش مبادله‌ای داشته باشد؛ یعنی برای مبادله (فروش) تولید شده باشد.



بنابراین کالا دارای دو خاصیت است، یکی داشتن ارزش مصرفی است، و دیگری داشتن ارزش مبادله‌ای (و یا به عبارت دیگر: داشتن ارزش) است.

تولید کالا بی:

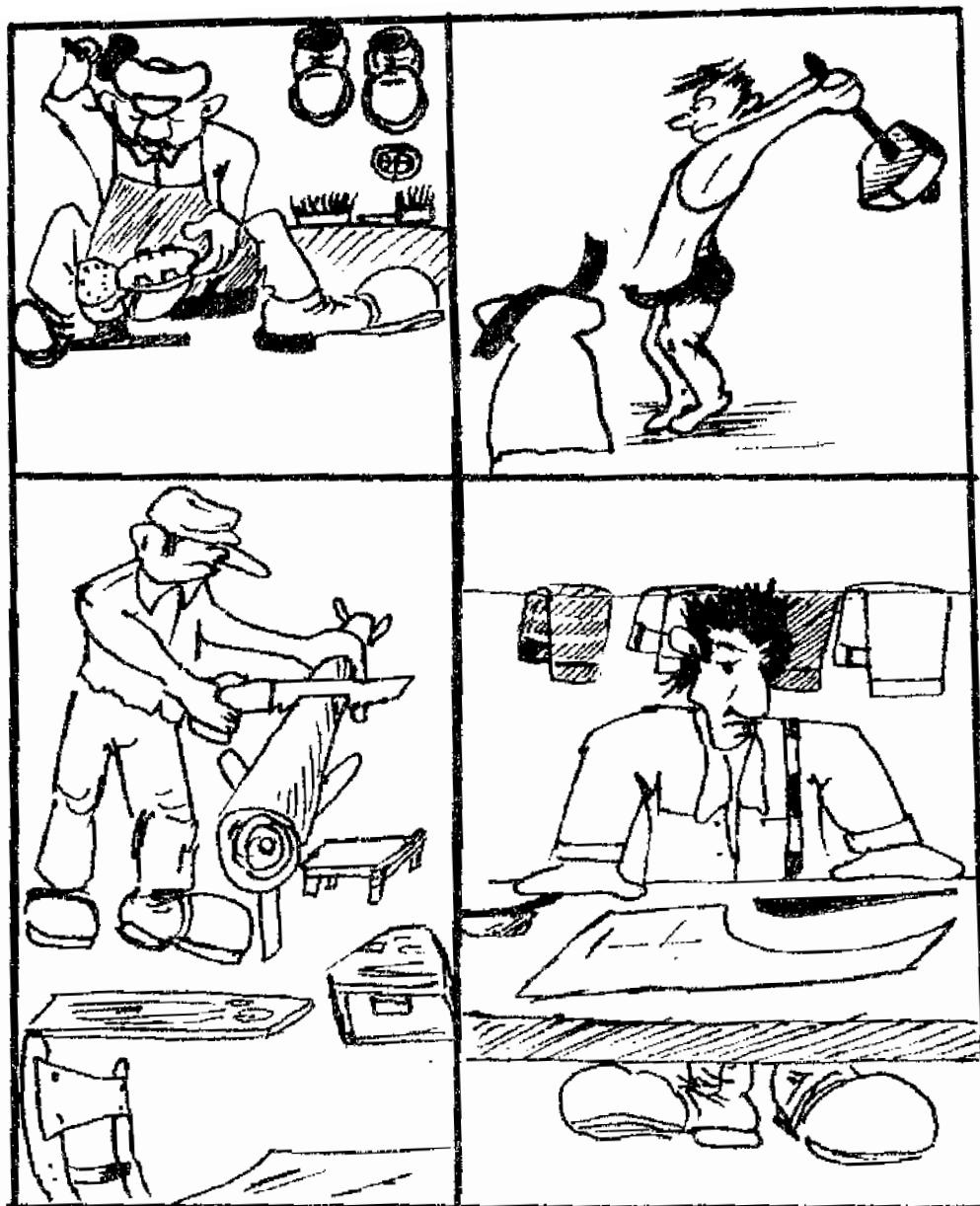
همانطور که کالا محصولی است که برای مبادله تولید می‌شود، تولید کالا بی هم تولیدی است که برای مبادله (فروش) صورت می‌گیرد. قبل از اینکه تولید کالا بی برجامع حاکم شود و اساس و پایه اقتصادی هر جامعه را تولید کالا بی تشکیل دهد، مدت‌های بسیار طولانی تولید طبیعی (یعنی تولیدی که برای مصرف شخصی انسان صورت می‌گرفت) بر جوامع حاکم بود. البته منظور از حاکمیت تولید طبیعی به این معنی

نیست که اصلاً تولید کالایی وجود نداشت؛ بعد از متنلاشی شدن کمون اولیه، در کنار حاکمیت تولید طبیعی (تولید برای مصرف شخصی)، تولید کالایی (تولید برای فروش) هم وجود داشت؛ اما این تولید کالایی نه تنها غالب و حاکم نبود، بلکه بسیار محدود و ضعیف بود. تولید طبیعی نه فقط در دوره بردگی و در دوره فتوودالیسم حاکم بود، بلکه در مرحله ابتدائی سرمایه‌داری هم که هنوز تولید کالایی حاکم نشده بود، بعنوان پایه و اساس اقتصادی جامعه، حکم فرمایی می‌کرد. فقط در جریان تکامل سرمایه‌داری بود که ضربه قطعی بر تولید طبیعی وارد گشته و بدین ترتیب تولید طبیعی از میان رفت و تولید کالایی، یعنی تولید برای فروش برتری یافت.

مهم‌ترین شرط پیدایش تولید کالایی، تقسیم کار اجتماعی می‌باشد. اما مگر در زمان‌های قدیم، مثلاً در جامعه اشتراکی اولیه، تقسیم کار وجود نداشته است؟

جواب: چرا، در جامعه اشتراکی اولیه، همانطور که در بخش اول این کتاب خواندید، اولین و دومین تقسیم بزرگ کار اجتماعی صورت گرفت؛ و این تقسیم‌ها بخاطر تکامل کشاورزی، دامداری و پیشه‌وری بوجود آمد. درست است که در آن زمان هم تقسیم کار وجود داشته، ولی این واقعیتی است که با وجود تقسیم کار، تولید برای فروش، یعنی تولید کالایی وجود نداشته است.

تقسیم کار، شرط لازم تولید کالاست؛ اما تولید کالا شرط لازم تقسیم کار نیست. یعنی اینکه برای تولید کالا، حتماً تقسیم کار لازم است؛ اما برای وجود تقسیم کار در جامعه، حتماً لازم نیست که کالا تولید شود.



چرا نمی‌توان بدون تقسیم کار کالا تولید نمود؟ برای این که هرگاه در جامعه هر خانواده خودش زراعت بکند، به گاوداری پردازد، گندم را دروکند، آن را در آسیای دستی بساید، نان بپزد، منزل بسازد، چرم درست کند، لوازم منزل و ابزار کار بسازد، آهنگری و نجاری هم بکند، دیگر تولید کالا مفهومی نخواهد داشت؛ زیرا کالا چیزیست که برای فروش تولید می‌شود، و وقتی در جامعه تقسیم کار وجود نداشته باشد و بهمین خاطر هر کس به تنها یعنی همه کاری بکند، تولید کالا امکان‌پذیر نیست.



شرط دیگری که برای تولید کالا لازم است، مالکیت خصوصی بر ابزار تولید می‌باشد؛ بعنوان مثال، وقتی کسی کالایی تولید کند، حتماً قصد فروش آن را خواهد کرد، چون کالا چیزی است که برای فروش تولید می‌شود. خوب، حال وقتی شخصی چیزی تولید کرده و بخواهد آن را بفروشد، (یعنی کالا تولید کرده باشد)، در صورتی می‌تواند این کار را یکنند که آن محصول مال خودش باشد؛ زیرا اگر آن محصول مال خودش نباشد (چگونه می‌تواند آن را بفروشد؟ وهمین‌طور در صورتی آن محصول تولید شده است مال خودش باشد). یعنی تولید کننده وقتی می‌تواند کالا (چیزی که به قصد فروش تولید می‌شود) تولید کند که مالک ابزار تولید باشد. مثلاً در جامعه اشتراکی اولیه چون مالکیت خصوصی بر ابزار تولید وجود نداشت، به هیچ عنوان تولید کالایی (تولید برای فروش) وجود نداشته است. اما در دوره بردگی و فعدالیسم با این‌که تولید طبیعی بر جامعه حاکم بود، تولید کالاهم بطور بسیار ضعیف و محدود وجود داشت، یعنی تولید کالا اساس و پایه اقتصادی جامعه را تشکیل نمی‌داد.

بنابراین خلاصه و نتیجه تمام مطالب بالا بشرح زیر می‌شود:

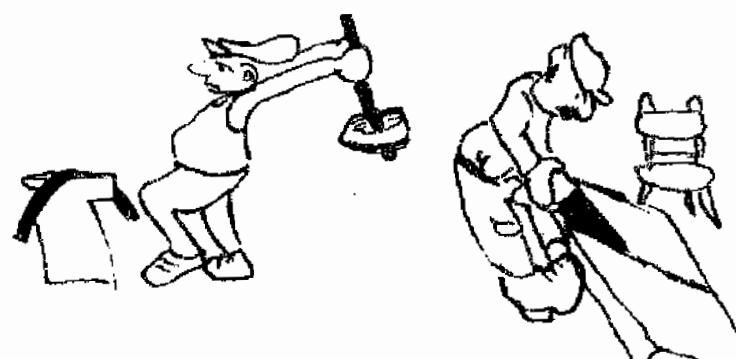
شرایط لازم برای تولید کالایی عبارتند از:

۱- تقسیم کار اجتماعی.

۲- مالکیت خصوصی بر ابزار تولید.

تولید کالایی ساده و تولید کالایی سرمایه داری:

قبل از سرمایه داری در مراحل ابتدائی سرمایه داری، آن زمان که هنوز از کارخانجات عظیم خبری نبود، تولید بوسیله تولید کنندگان کوچک یعنی پیشهوران و دهقانان صورت می گرفت. این تولید کنندگان، هم خودشان مالک ابزار تولید بودند، وهم خودشان با آن ابزار، کار کرده و تولید می کردند. مثلاً دهقان با ابزار خود (گاو آهن) روی زمین کار می کرد. کفash با ابزار کار خود، آهنگر با ابزار خود و خلاصه هر صنعتگری با ابزار خود، کار می کرده و بدین صورت دست به تولید می زند. به این نوع تولید، تولید کالایی ساده می گویند. بنابراین تولید کالایی ساده، تولیدی است که توسط تولید کنندگان کوچک صورت می گرفت که هم خود مالک ابزار تولید بودند، وهم خود با آن ابزار تولید کار می کردند.



امروزه هم هنوز تولید کالایی ساده وجود دارد، و دهقانان جزء و صنعتگران از نمایندگان این نوع تولید هستند. اینها نه برای مصرف خویش، بلکه برای مبادله (به شکل فروش) تولید می‌کنند.

تولید کالایی ساده خصلت دو گانه‌ای دارد؛ یعنی از یک طرف چون مالکیت خصوصی اساس آن است، دهقانِ جزء و صنعتگر که مالک ابزار تولید می‌باشند، به سرمایه‌دار نزدیکند؛ و از طرف دیگر، چون تولید کالایی ساده بر کار شخصی تولید کننده مبتنی است، دهقان و صنعتگر که خود با ابزار خود کار می‌کنند، زحمتکش حساب شده و از این جهت به کارگر نزدیک می‌باشند.



اما تولید کالایی سرمایه‌ای بدین شکل است که سرمایه‌داران مالک ابزار تولید بوده و بوسیله آن ابزار، کارگران را استثمار می‌کنند. بنابراین تولید کالایی سرمایه‌داری و تولید کالایی ساده در یک چیز به

هم شبیه هستند، و آن هم مالکیت خصوصی است؛ زیرا هم تولید کالایی ساده مبتنی بر مالکیت خصوصی است و هم تولید کالایی سرمایه داری در تولید کالایی ساده، تولید کنندگان کوچک، مانند دهقانان جزء و صنعتگران مالک ابزار تولید هستند، و در تولید کالایی سرمایه داری، سرمایه داران، مالک ابزار تولید می باشند. تولید کالایی ساده و تولید کالایی سرمایه داری تفاوت بزرگی نیز باهم دارند، و آن اینکه در تولید کالایی ساده، تولید کنندگان کوچک که مالک ابزار تولید هستند خود با آن ابزار، کار می کنند؛ در حالیکه در تولید کالایی سرمایه داری، سرمایه داران که مالک ابزار تولید هستند، خود هیچ کاری انجام نداده و کارگران را تحت استثمار قرار می دهند.

ادش مصرف چیست؟

قبل اگفتیم یکی از مشخصات کالا این است که بعضی از نیازهای انسان را رفع کند، بنابراین کالا برای انسان سودمند است و انسان می تواند آنرا برای رفع احتیاجاتش مصرف نماید؛ پس کالا دارای ارزش مصرف است. حال در اینجا این سوال مطرح می شود:



آیا هر چیزی که دارای ارزش مصرف است، کالا می‌باشد؟
جواب: خیر، مثلاً نانی را که دهقان برای مصرف شخصی خود
می‌پخت، برای انسان سودمند بوده و یک نیاز انسان را رفع
می‌نمود، به همین دلیل ارزش مصرفی داشت؛ درحالی که چون دهقان
نان را برای مصرف شخصی خود تولید می‌نمود، نه برای فروش، آن
نان کالا محسوب نمی‌شد.



بسیاری از چیزها که محصول کار انسان هم نیستند وجود دارند
که برای انسان سودمند می‌باشند و دارای ارزش مصرف هستند، ولی
کالا نیستند؛ مانند آب، هوا، چوب، درخت، و بسیاری چیزهای دیگر.



تا اینجا دانستیم هر چیزی که ارزش مصرفی داشته باشد، کالا نیست؟ خوب باز می‌توان این سؤال را مطرح نمود که آیا تمام کالاهای دارای ارزش مصرف هستند؟

جواب: چون یکی از خصوصیات کالا این است که سودمند بوده و به نحوی یکی از احتیاجات انسان را رفع نماید، بنابراین دارای ارزش مصرف می‌باشد.

بطور کلی هر کالایی دارای ارزش مصرف هست؛ اما هر چیزی که دارای ارزش مصرف باشد، کالا نیست.



ادش (یا ادش مبادله) چیست؟

در تولید کالایی، مبادله بین کالاهایی که دارای ارزش‌های مصرف مختلف هستند صورت می‌گیرد. چرا مبادله فقط بین کالاهایی که دارای ارزش‌های مصرف مختلف هستند صورت می‌گیرد؟ چون مبادله کالاهایی که دارای ارزش‌های مصرف یکسان هستند، مفهومی ندارد؛ مثلاً مبادله‌گندم با گندم، پارچه با پارچه، خرما با خرما لزومی ندارد و البته کسی هم به این فکر نمی‌افتد که خرما را با خرما، یا گندم را با گندم عوض کند. گندم را با گندم مبادله نمی‌کنند، چون ارزش‌های

چرا؟ چون ارزش‌های مصرف گندم و خرما یکسان نیست، یعنی مختلف است.



وقتی دونفر پنج کیلو گندم و یک کیلو آهن را با یکدیگر مبادله می‌کنند، در برخورد اول کاملاً برای ما روشن است آن دو کالا در یک چیز باهم برابرند که صاحبان آنها حاضر به مبادله شده‌اند؛ اما در همان برخورد اول برای ما روشن نمی‌شود آن دو کالا در چه چیزی با هم برابرند که صاحبان آنها حاضر به مبادله شده‌اند. برای یافتن آن چیزی که دو کالا را باهم برابر کرده، مسئله را پی‌گیری می‌کنیم:
آیا آن دو کالا در وزن برابرند؟

جواب: پرواصلح است که خیر، زیرا وزن گندم پنج کیلوست و وزن آهن یک کیلو می‌باشد.

آیا آن دو کالا دارای ارزش‌های مصرف برابرند؟
جواب: خیر؛ زیرا انسان‌ها کالاهایی را که دارای ارزش‌های مصرف برابر باشند، مبادله نمی‌کنند؛ مثلاً چه کسی حاضر است گندم و گندم را که دارای ارزش‌های مصرف برابرند، مبادله نماید؟ کاملاً روشن است که گندم و آهن دارای ارزش‌های مصرف برابر نیستند.

(یعنی دارای ارزش‌های مصرف مختلف‌اند). زیرا از گندم نان پخته و می‌خورند، اما تابه‌حال کسی دیده که از آهن نان بپزند و بخورند؟ وقتی دونفرمی خواهند ۵ کیلو گندم و ۱ کیلو آهن را با یکدیگر مبادله کنند، آنکه صاحب گندم است با خود چنین می‌گوید:

برای تولید ۵ کیلو گندم همان مقدار کار صرف شده که برای تولید ۱ کیلو آهن صرف شده است.

آن کسی که صاحب آهن است نیز با خود چنین می‌گوید:

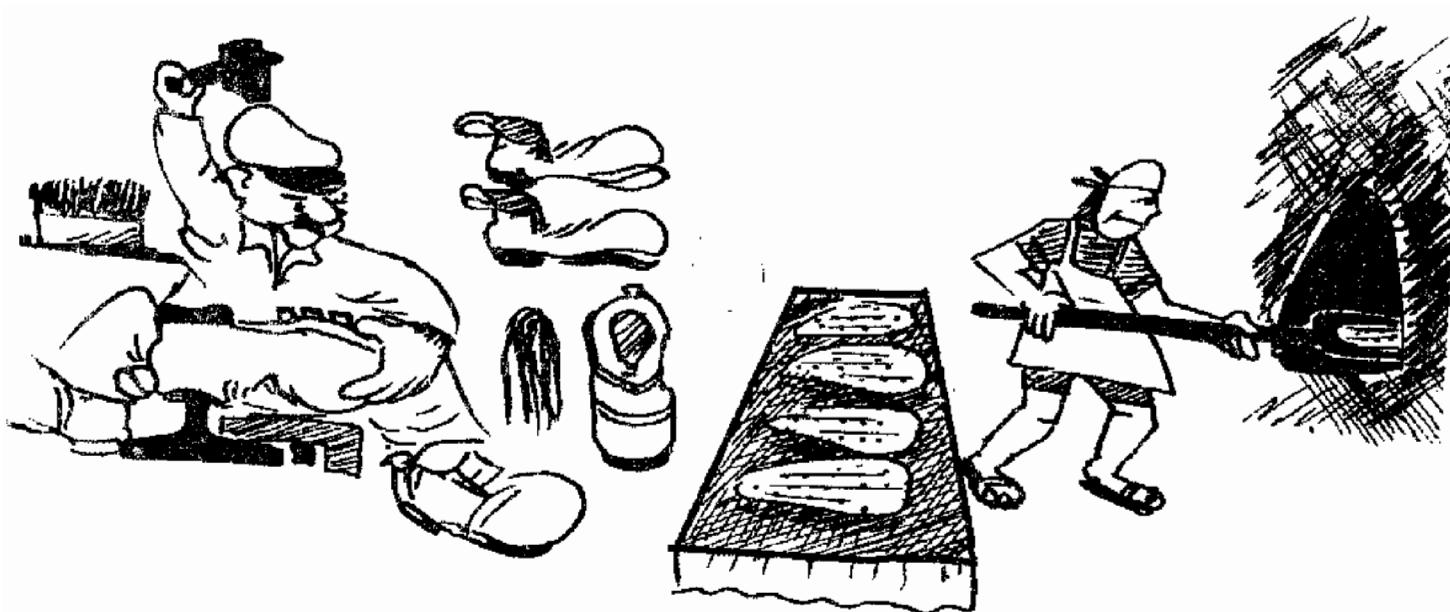
برای تولید یک کیلو آهن، من همان مقدار وقت صرف کرده‌ام که این‌بابا برای تولید ۵ کیلو گندم صرف کرده است.

بنابراین می‌بینیم این دو کالا در مقدار کاری که صرف تهیه آنها شده است مساویند.

در تولید کالایی، مبادلات بیشتر با کمک پول انجام می‌گیرند. کالایی را به مقداری پول فروخته و با همان پول کالای دیگری می‌خرند.

مثلثاً وقتی خیاطی یک پیراهن را به ۵۰۰ ریال می‌فروشد، آن ۵۰۰ ریال را برای همیشه توی جیبش نمی‌گذارد؛ بلکه با آن پول چیزی را می‌خرد که احتیاج دارد. فرض کنیم خیاط با ۵۰۰ ریال، یک جفت کفش بخرد، در این حاست که می‌بینیم در واقع خیاط پیراهن را با یک جفت کفش مبادله کرده است. منتهی این مبادله با کمک پول انجام گرفته. مقدار کاری که برای تولید پیراهن و یک جفت کفش مصرف شده نیز برابرند که باهم مبادله شده‌اند.

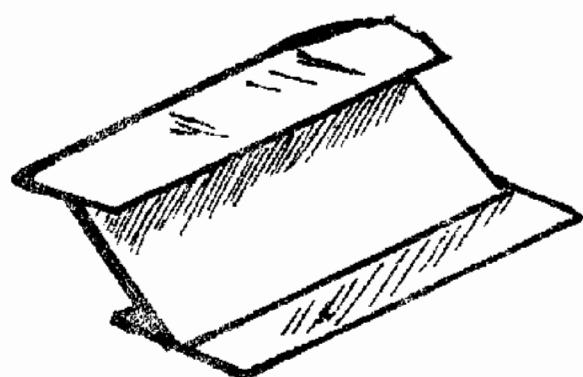
هر گاه دو و یا چند کالا باهم مبادله می‌شوند، آنچه آنها را دارای ارزش (ارزش مبادله) کرده، مقدار کاری است که در آنها نهفته است.



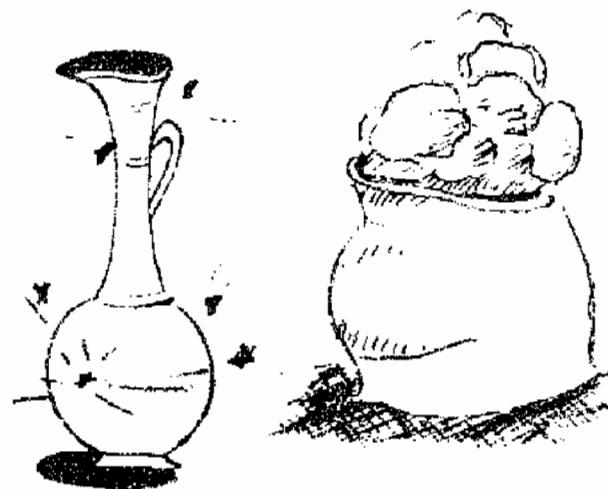
وقتی به مغازه‌ای مراجعه می‌کنید و می‌بینید کالایی را که می‌خواهد بخرید بسیار گران است، شاید از خود سؤال کنید علت گرانی این کالا چیست. و راستی علت گرانی و یا ارزانی بعضی کالاهای چیست؟ آیا گرانی کالا به این دلیل است که وزنش زیاد است؟ حجمش زیاد است؟ کمیاب است؟ تعداد آن کالا از تعداد مشتریانش کمتر است؟

اگر بدرستی دقت کنیم متوجه خواهیم شد که هیچ یک از دلایل بالا نمی‌تواند علت گرانی کالا باشد. برای اثبات این موضوع، دلایل بالا را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

قیمت یک گرم طلا چندین برابر قیمت یک کیلو آهن است؟ حال اگر علت گرانی هر کالا سنگینی زیاد آن بود، باید قیمت آهن بسیار بسیار از طلا بیشتر می‌بود.



قیمت یک کیلو نقره صدها برابر قیمت یک کیلو پنبه است، حال ادر علت گرانی هر کالا زیادبودن حجم آن باشد، چون حجم یک کیلو پنبه چندین برابر حجم یک کیلو نقره است، باید قیمتش هم از آن گرانتر باشد؛ در حالی که اینطور نیست.



فرض کنید در بازار، چای بسیار کمیاب است و در عوض طلا بسیار زیاد. حال هر چه طلا زیاد باشد و چای کمیاب، آیا قیمت یک کیلو طلا با یک کیلو و حتی چندین کیلو چای برابر خواهد شد؟ اگر علت گرانی، کمیابی باشد، وقتی چای کمیاب شود، باید قیمت یک کیلوی آن بیش از یک کیلو طلا باشد، در حالی که اینطور نیست، چای هر چقدر هم در بازار کمیاب باشد، نه تنها قیمت یک کیلوی آن بلکه قیمت صد کیلوی آن هم برابر قیمت یک کیلو طلا نخواهد شد. پس کمیاب بودن کالا هم دلیل بر گرانی نیست.

آیا زیاد بودن مشتری (یعنی بالارفتن تقاضا) و کمی موجودی کالا (یعنی پایین بودن عرضه) می‌تواند علت گرانی کالا باشد؟ و یا همه چنین کم بودن مشتری (پایین آمدن تقاضا) و زیاد بودن کالا (زیاد بودن عرضه) دلیل بر ارزان بودن کالا خواهد بود؟

فرض کنید در یک جامعه هزار کیلو برشج وجود دارد و دو هزار مشتری که هر کدام یک کیلو برشج می خواهد. مقدار برشج هزار کیلو است، در حالی که جامعه دوهزار کیلو برشج طلب می کند.

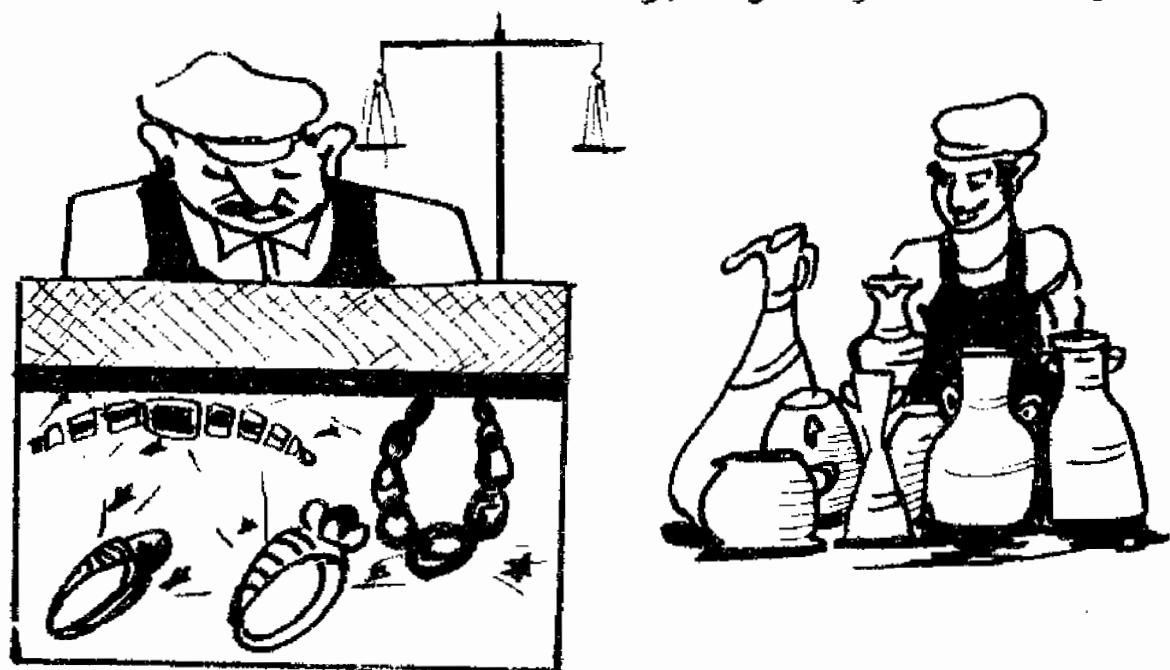
حال باز فرض کنید در همین جامعه هزار کیلو نمک وجود دارد و دو هزار مشتری که هر کدام یک کیلو نمک می خواهد. مقدار نمک نیز هزار کیلو است، در حالی که جامعه دوهزار کیلو نمک طلب می کند. خوب، اگر علت گرانی کالا زیاد بودن مشتری و کم بودن کالا است، قیمت برشج و نمک که هردو به یک مقدار در جامعه وجود دارند، و تعداد مشتری هردو کالا نیز برابر است، باید برابر باشد. یعنی باید قیمت یک کیلو نمک برابر شود با قیمت یک کیلو برشج. آیا چنین چیزی می شود؟ معلوم است که خیر.



پس قیمت کالا چگونه تعیین می شود؟

قیمت هر کالا بوسیله کاری که صرف تهیه آن می شود، تعیین می گردد. مثلاً یک ژاکت را در نظر بگیرید، این ژاکت ابتدا بصورت

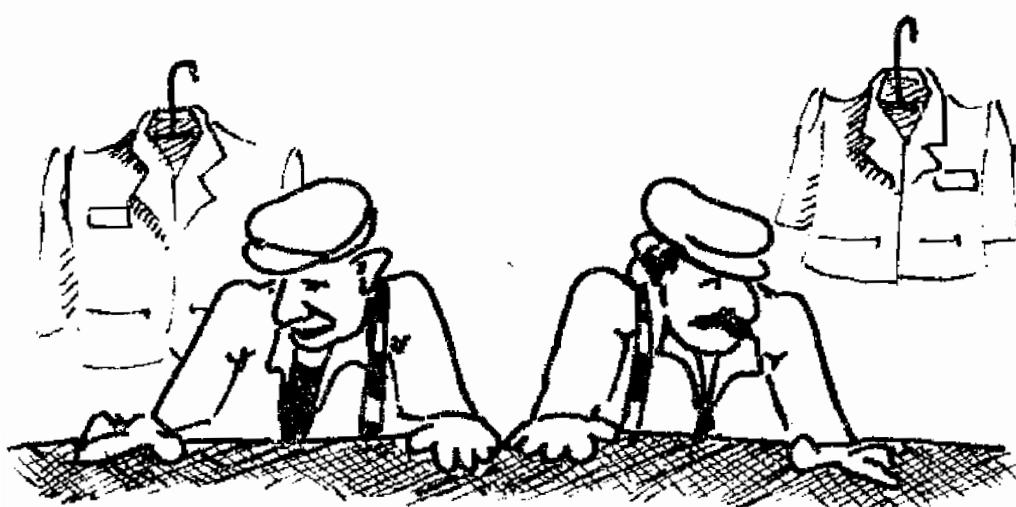
پشم بر پشت گو سفند قرار داشته؛ مقداری کار صرف چیدن آن شده، مقداری کار صرف رسیدن پشم و تبدیل آن به نخ کشته، و سرانجام مقداری کارهم صرف خواهد شد تا از نخ، ژاکت بافته شود. بنابراین قیمت این ژاکت برابر است با کاری که صرف آن شده است. هر گاه برای تولید یک کالا کار کمی صرف گردد، قیمت آن کالا ارزان خواهد بود؛ و بر عکس، هر گاه برای تولید یک کالا، کار زیادی صرف گردد، قیمت آن کالا بزرگ آن خواهد بود.



بسیاری از کالاهای که قبلاً گران بودند، بعلت رشد ابزار تولید، ارزانتر شدند؛ چون پس از رشد ابزار تولید مدت کار لازم برای تهیه آن کالاهای کمتر شد.

حال اگر تولید کننده‌ای به علت کمی تجربه‌ویا کند کاری، کالایی را که تهیه آن در واقع به چهار ساعت کار احتیاج دارد، در عرض شش ساعت تهیه کند، در این صورت آیا قیمت کالای او اگر انتر خواهد بود؟ مثالی می‌زنیم: فرض کنیم برای تهیه یک جفت کفش، ۴ ساعت کار لازم است، و قیمت آن هم برابر ۴۰ تومان باشد؛ اما کفایشی که

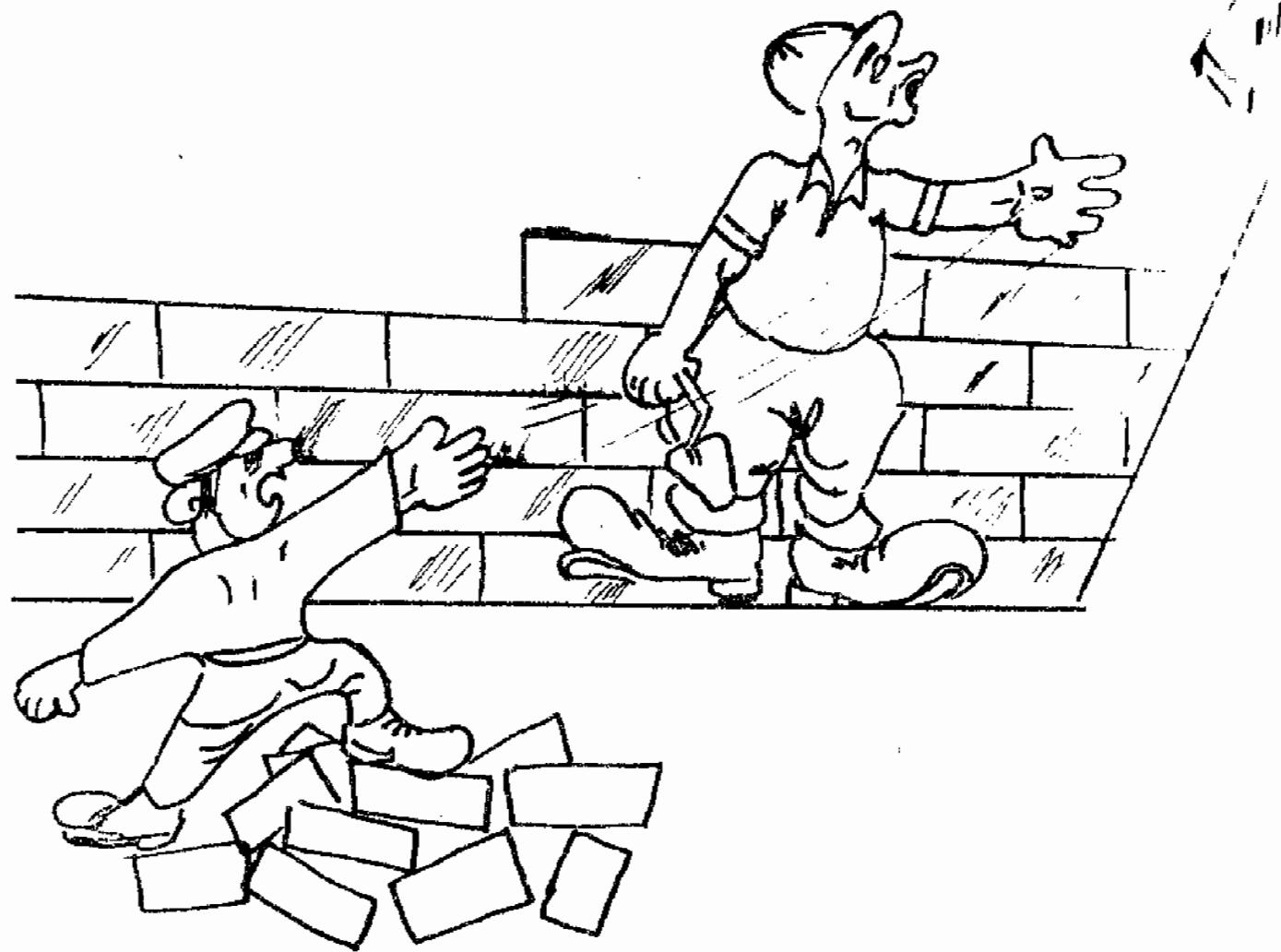
کند کار می کند، همین کفس را در مدت ۶ ساعت تهیه می نماید؛ در این صورت آیا این کفاس می تواند کفس خود را گرانتر از کفاسانی که همان کفس را در عرض ۶ ساعت تهیه نموده اند بفروشد؟
 خیر؛ زیرا یک جفت کفس بطور متوسط چهار ساعت کار می برد.
 یعنی ارزش یک جفت کفس برابر است با ۶ ساعت کاری که کفاس بر روی آن انجام داده، به اضافه قیمت چرم (یعنی به اضافه مقدار کاری که صرف تهیه چرم شده است). بنابراین قیمت هر کالا را از روی مدت زمان لازم برای تهیه آن کالا تعیین می کنند. مثلا برای تهیه یک دست لباس هشت ساعت کار لازم است، حال اگر خیاطی برای تهیه همان دست لباس، ۱۰ ساعت وقت مصرف کرد، می گویند مدت زمان لازم برای تهیه یک دست لباس ۸ ساعت است، چه خیاط ۱۰ ساعت وقت صرف تهیه آن کرده و چه هشت ساعت، در هر صورت قیمتش یکی است.



کار ساده و کار پیچیده (مرکب):

کاری را که احتیاج به تخصص نداشته باشد، کار ساده می گویند؛

ولی کاری که به آموزش و تخصص نیاز داشته باشد، کار پیچیده (مرکب) است.



روزی شخصی برای یافتن کار به کارخانه اتومبیل سازی مراجعه کرد. ازاو پرسیدند: «آیا تخصصی داری؟» جواب داد: «نه؛ من هیچ تخصصی ندارم.» به او گفتند: «خیلی خوب، بیا بغل دست این استاد کار بایست و هر چه از تو خواست به او بله.» او بغل استاد کار ایستاد تا به وی کمک نماید. مدتها گذشت و

آن شخص دید که با اینکه استاد کار هم مانند او روزی هشت ساعت کار می کند، ولی دویست تومان بیشتر از او مزد می گیرد. بنابراین از استاد کار پرسید: «من و تو روزی هشت ساعت کار می کنیم، حال اینکه به تور روزانه دویست و پنهان تومان می دهنده و به من پنجاه تومان، علمتش چیست؟»



استاد کار جواب داد: «درست است که من و تو هر دو روزی هشت ساعت کار می کنیم، ولی کاری که توانجام می دهم، کاری است ساده، و کاری که من انجام می دهم، کاری است پیچیده. من سی سال است که زحمت کشیده و آموزش دیدم تا تو انسنتم در این کار استاد شوم؛ بنابراین وقتی هشت ساعت کار می کنم، در این هشت ساعت از تجریبه و کار سی ساله ام نیز استفاده می نمایم؛ یعنی در واقع مقداری از کار سی ساله ام را هم روی اتومبیل وارد می کنم.»

هر کسی می تواند بغل دست یک استاد کار بایستد و چیزهایی از قبیل «چکش»، «آچار» وغیره بدست اوبدهد، ولی هر کسی نمی تواند نقص اتومبیل را در بینا بد. هر کسی می تواند بدست بنا آجر بدهد، ولی

هر کسی نمی‌تواند را دیوبسازد. هر کس می‌تواند کالا را از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر حمل کند، اما هر کسی نمی‌تواند ساعت‌ساز باشد.

در کارخانه، کارگران ماهر و کارگران غیرماهر و مهندسان و غیره کار می‌کنند و با کملک هم‌دیگر، کالا می‌سازند. در این کارخانه کارگران غیرماهر، کاری است ساده؛ و کارگران ماهر و مهندسان، کاری است پیچیده (سرکب). بار آوری کار پیچیده، چند برابر کار ساده است. مثلاً اگر در گذشته برای تولید یک کالا پنج ساعت کار لازم بود، حالا بعلت رشد ایزار تولید و مهارت انسان، تولید همان کالا یک ساعت کار می‌برد. پنج ساعت کاری که در گذشته صرف تولید کالا می‌شد، کار ساده، و یک ساعت کاری که امروز صرف تولید همان کالا می‌شود، کاری است پیچیده (مرکب). بنابراین می‌بیسیم که بار آوری کار پیچیده چند برابر کار ساده است.

کاد معجود و کاد مجسم:

در یک جفت کفش کار چه کسی نهفته است؟

جواب: کارکفاس

در یک دست لباس کار چه کسی وجود دارد؟

جواب: کارخیاط.

در میز و صندلی کار چه کسی نهفته است؟

جواب: کارنچار.

در زغال کار چه کسی موجود است؟

جواب: در زغال کار معدنچی موجود است.

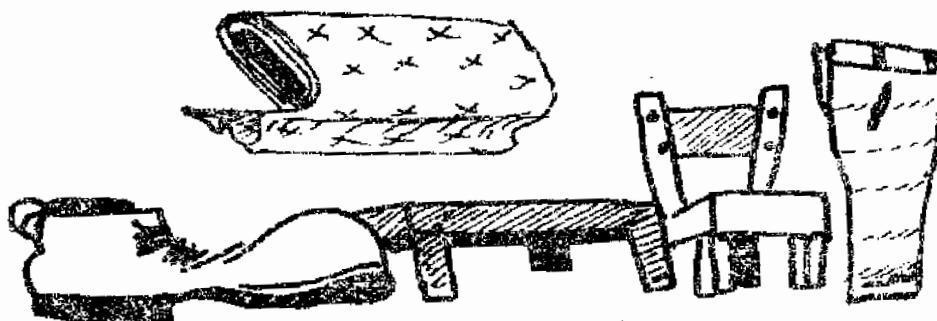
در هر کالا کاریک متخصص نهفته است. خیاط، کفاس، آهنگر،

نجار و معدنچی، همه کار می کنند، ولی هر کدام کارش با دیگری فرق دارد.



آیا امکان دارد که در زغال، کار نجار نهفته باشد؟ و یا می شود در لباس، کار معدنچی نهفته باشد؟ پر واضح است که خیر؛ در زغال کار معدنچی و در میز و صندلی کار نجار وجود دارد.

کفش، لباس، زغال، میز در چه چیزی مشترک هستند؟
جواب: همه کالاهای در یک چیز مشترک هستند و آن کار انسان است که در آنها وجود دارد. چون همه کالاهای برای فروش تولید می شوند، پس کار انسان که در کفش، لباس، میز و زغال و تمام کالاهای دیگر وجود دارد، به کالا ارزش (ارزش مبادله‌ای) می بخشد. کار انسان را که در تمام کالاهای وجود دارد، کار مجرد می گویند. کار مجرد به کالاهای ارزش (ارزش مبادله‌ای) می دهد.



کارهای جسم یا هشتم شخص چیست؟

همانطور که قبلاً گفته شد، در لباس نمی‌تواند کار نجار و یا معدنچی نهفته باشد. با اینکه در تمام کالاهای کار انسان نهفته است، در هر کالا کار یک متخصص وجود دارد که با کار دیگران فرق می‌کند. مثلاً کار خیاط با کار نجار فرق می‌کند. در لباس، کار خیاط و در میز کار نجار، در زغال کار معدنچی و در کفش کار کفاس وجود دارد. هر کدام از این متخصصین با کار خود یک ارزش مصرف معین تولید می‌کنند. مثلاً زغال ارزش مصرفی است که آن را برای گرم کردن اتاق مصرف می‌نمایند. یا لباس ارزش مصرفی است که آنرا می‌پوشند. کفاس، کفش (ارزش مصرف معین) تولید می‌کند؛ خیاط، لباس (ارزش مصرف معین) تولید می‌کند؛ معدنچی، زغال (ارزش مصرف معین) تولید می‌کند وغیره. به آن کاری مجسم و یا مشخص می‌گویند که ارزش مصرف معین تولید نماید. مثل کار کفاس که فقط کفش بوجود می‌آورد، یا کار خیاط که فقط لباس تولید می‌کند وغیره.



هر کاری که برای تولید کالا انجام می‌شود، در عین حال هم مجرد است، چون برای فروش تولید شده و بهمین خاطر ارزش (ارزش مبادله‌ای) دارد؛ و هم مجسم؛ زیرا دارای ارزش مصرف معین نیز می‌باشد. مثلاً بیمی گویند حسن کار کرد و با کار خود کالایی تولید نمود. تا اینجا برای ما روشن است که حسن کار کرد و با کار خود کالایی که نمی‌دانیم چیست تولید نموده است. یعنی تا اینجا نمی‌دانیم که تخصص حسن چیست، آنچه می‌دانیم این است که او چیزی تولید نموده است که آنرا مبادله کند (بفروشد). بنابراین در وحله‌اول حسن ارزش (ارزش مبادله) بوجود آورده است. پس کار حسن در وحله‌اول، کار مجرد است.



اما اگر بگویند حسن خیاط است، برای ما معلوم خواهد شد که کالای او لباس می‌باشد. در اینجا خواهیم دانست که حسن علاوه بر اینکه ارزش (ارزش مبادله) بوجود آورده، ارزش مصرف معینی نیز تولید کرده است که لباس نام دارد. یعنی کار حسن کار مجسم (یا مشخص) هم می‌باشد. بنابراین کار حسن علاوه بر این که مجرد (یعنی بوجود آوردن ارزش مبادله) است، مجسم (یعنی تولید ارزش مصرف معین) هم می‌باشد.

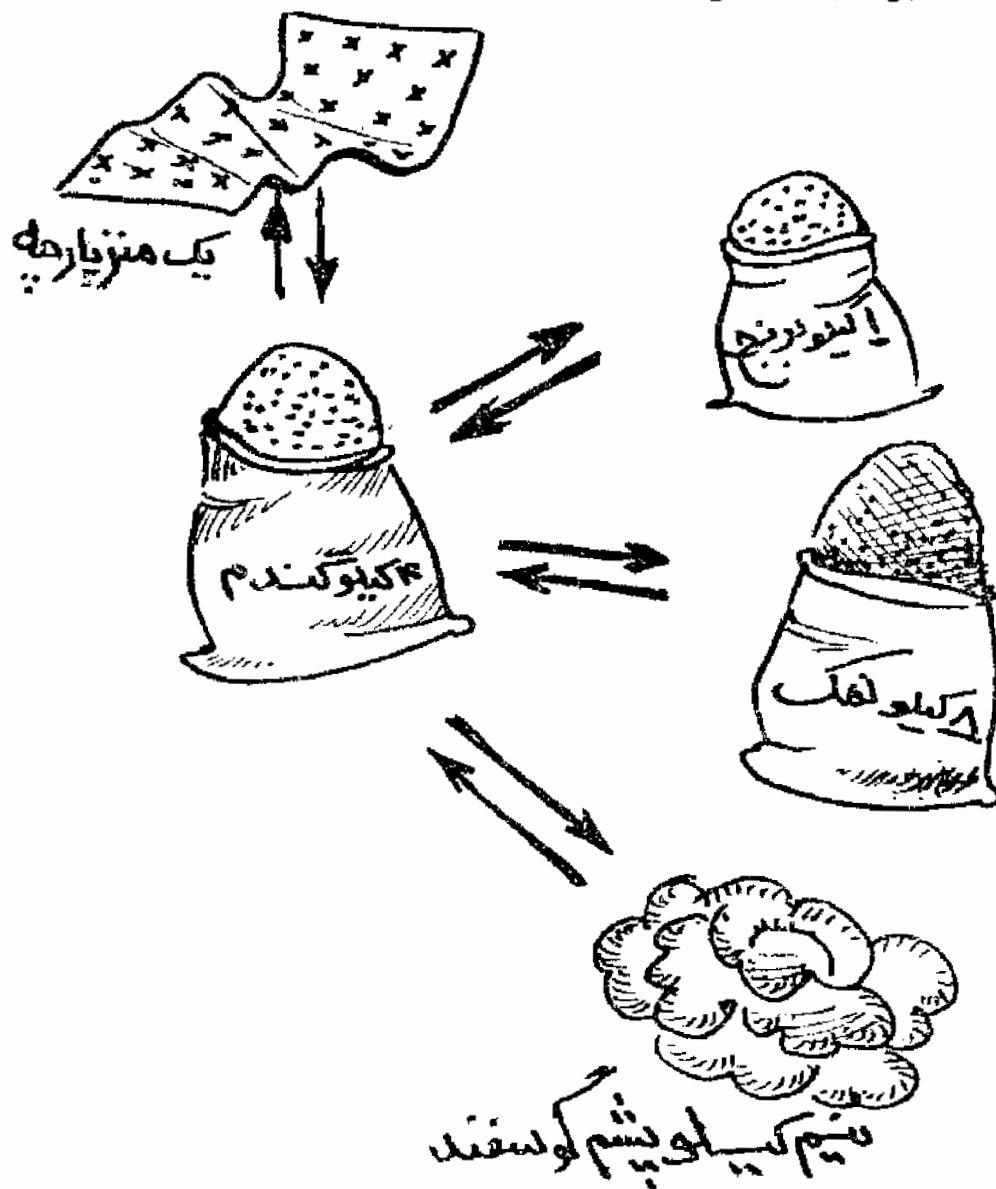


تکامل مبادله و دشده شکل‌های ارزش:

بیان کردن ارزش یک کالا بوسیله کالای دیگر ساده‌ترین شکل ارزش است. یعنی ساده‌ترین شکل ارزش این است که مثلاً بگویید ۴ کیلو گندم به نیم کیلو پشم گوسفند می‌ارزد. در جامعه اشتراکی اولیه



بهصور تصادفی چنین مبادله هایی صورت می گرفته است؛ اما بعدها با تکامل مبادلات، شکل ارزش نیز تکامل یافت. در اینجا دیگر دو کالا روبروی هم نمی ایستند، و هر کالا فقط با کالای دیگر قابل مبادله نمی باشد، بلکه می تواند با کالاهای بسیاری مبادله شود. مثلاً درمثال بالا ۴ کیلو گندم نه تنها با نیم کیلو پشم گوسفند قابل مبادله است، بلکه می تواند با کالاهای دیگر، مثلاً با یک کیلو برنج و هشت کیلو نمک، یک متر پارچه، وغیره مبادله شود.



۱ کیلو برنج =]

هشت کیلو و نهم =] ۴ کیلو گندم
نیم کیلو پشم گوسفند =]
۱ متر پارچه =]

یعنی:

۴ کیلو گندم	مساوی است با یک کیلو برنج
۴ کیلو گندم	مساوی است با هشت کیلو نهم
۴ کیلو گندم	مساوی است با نیم کیلو پشم
۴ کیلو گندم	مساوی است با یک متر پارچه

در بالا ارزش یک کالا را بوسیله چندین کالا بیان کرده ایم. این مرحله از تکامل مبادلات (که در آن یک کالا با چندین کالا مبادله می شود)، شکل تکامل یافته اذنش نام دارد.

با تکامل بیشتر مبادلات، مبادله به شکل بالا مشکلاتی ایجاد می کرد. مثلاً گاهی پیش می امد شخصی برنج داشته و می خواست آنرا با کفشه عرض کند؛ شخص دیگری پارچه داشته و می خواست آنرا با برنج عرض کند. شخصی که صاحب برنج بود، به پارچه نیاز نداشت، ولی صاحب پارچه به برنج احتیاج داشت؛ در اینجا مبادله با مشکلاتی روبرو می شد؛ بنابراین صاحب پارچه مجبور می شد پارچه اش را با کالایی مبادله نماید، که آن کالا بیش از کالاهای دیگر مورد مبادله قرار می گرفت.

فرض کنیم آن کالایی را که هر صاحب کالایی حاضر است کالایش را با آن مبادله نماید، گوسفند است. یعنی فرض کنیم هر صاحب کالایی حاضر است کالایش را با گوسفند مبادله نماید؛ در این صورت صاحب پارچه، پارچه اش را با گوسفند مبادله می کند، سپس نزد صاحب برنج

رفته، گوسفندرا به او داده و برنج می‌گیرد.
گفته‌یم صاحب برنج هم به کفشه نیازداشت، بنابراین او هم گوسفند
را با یک جفت کفشه مبادله می‌نماید.



[۵ کیلو برنج]

[۱۰ کیلو گندم]

[۶ متر پارچه]

[یک جفت کفشه]

یک گوسفند

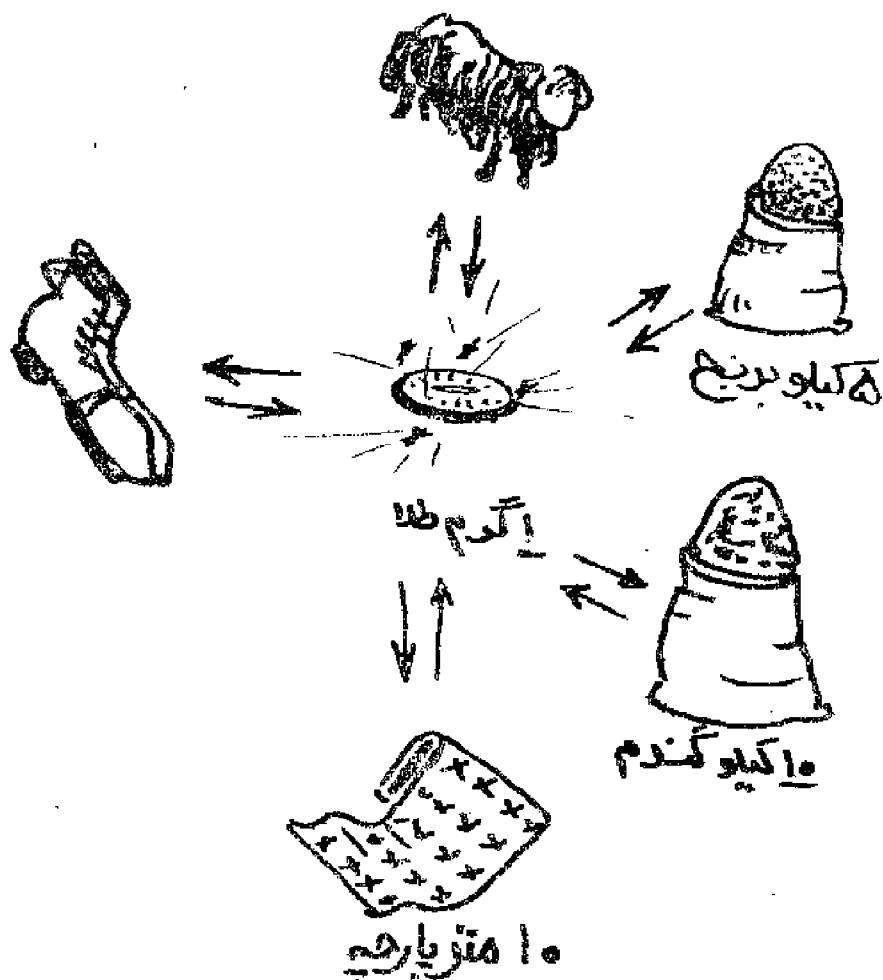
یعنی:

۵ کیلو برنج	برابر است با	یک گوسفند
۱۰ کیلو گندم	برابر است با	یک گوسفند
۶ متر پارچه	برابر است با	یک گوسفند
۱ جفت کفش	برابر است با	یک گوسفند

در بالا ارزش چندین کالا را بوسیله یک کالا (گوسفند) بیان کرده‌ایم. به این مرحله از تکامل مبادلات (که در آن چندین کالا با یک کالا مبادله می‌شوند)، شکل عمومی ارزش می‌گویند.

اگر یادتان باشد در ذکریابی ارزش ارزش، ارزش یک کالا (در مثال ما آن کالا، ۴ کیلو گندم بود) بوسیله چندین کالای دیگر بیان می‌شد. یعنی یک کالا را با چندین کالای دیگر مبادله می‌کردند. ولی در شکل عمومی ارزش، همانطور که در بالا گفته‌یم، ارزش چندین کالا را با یک کالا (در مثال آن کالا گوسفند بود) بیان می‌کردند، یعنی چندین کالا را با یک کالا مبادله می‌نمودند.

اما این نوع مبادله نیز بتدریج با اشکالاتی رو برو می‌شد، زیرا در مناطق مختلف، کالاهای مختلفی مورد قبول صاحبان کالا بود؛ مثلا در نقطه‌ای صاحبان کالا حاضر بودند کالایشان را فقط با گوسفند عوض کنند، و در نقطه‌ای دیگر صاحبان کالا حاضر بودند که کالایشان را فقط با گندم مبادله نمایند. در نقطه‌ای، پوست، نقش گوسفند و گندم را داشت و در نقطه دیگری برنج. این بود که بتدریج فلزات قیمتی مانند طلا و نقره نقش مهمی در انجام مبادلات پیدا کردند؛ زیرا هر کسی حاضر بود کالایش را با طلا و یا نقره مبادله نماید. و بدین ترتیب شکل پیوی ارزش بوجود آمد.



یك مــرغ = []

۵ کیلو بــونـج = []

یك گــرم طــلا = []

۶ مــتر پــارــچــه = []

۱ جــفت کــفــش = []

یــدــشــی :

یــک مــرــغ بــراــبــرــاــستــ با یــک گــرم طــلا

۵ کــیــلــو بــرــونــج بــراــبــرــاــستــ با یــک گــرم طــلا

۱۰ کــیــلــو گــنــدــم بــراــبــرــاــستــ با یــک گــرم طــلا

۶ مــتــر پــارــچــه بــراــبــرــاــستــ با یــک گــرم طــلا

یک جفت کفش برابر است با یک گرم طلا

قیمت واحدش چه فرقی با هم دارد؟

قبل اگفتیم ارزش هر کالا از روی مقدار کاری که برای تولید آن لازم است، تعیین می شود. یعنی ارزش هر کالا عبارت است از مقدار کار اجتماعاً لازم برای تولید آن کالا. اما باید دید آیا قیمت کالا هم همیشه برابر ارزش آن کالاست یا نه؟ برای روشن شدن مطلب فرض کنیم برای تولید یک کالا چهار ساعت کار لازم است، حال اگر کار در هر ساعت بیست تومان ارزش داشته باشد، آن کالا که چهار ساعت کار صرف تولید آن شده، هشتاد تومان می ارزد. اما گاهی پیش می آید به علت اینکه تعداد مشتری آن کالا زیاد (یعنی تقاضا زیاد) و تعداد کالا کم است، قیمت آن کالا بیشتر از ارزش واقعی آش می شود. البته همانطور که قبل اگفتیم، علت اصلی گرانی و ارزانی کالاهای کم و یا زیاد بودن کالای موجود در بازار (عرضه) و کم و یا زیاد بودن خریدار (تقاضا) نیست، ولی عرضه (چگونگی موجودی کالا) و تقاضا (چگونگی تعداد مشتری) می تواند، قیمت یک کالا را کمی پایین تر و یا بالاتر از ارزش واقعی آن ببرد.

مثلث فرض کنیم در جامعه ای مقدار هزار کیلو برنج و هزار کیلو هم نمک وجود داشته باشد (این مثال را قبل از رابطه با علت واقعی گرانی و یا ارزانی کالاهای آوردم): و باز هم فرض کنیم تعداد مشتری برای برنج و نمک هر کدام دو هزار نفر باشد، و هر نفر هم یک کیلو برنج و یک کیلو نمک بخواهد؛ در اینجا اگر ارزش هر کیلو نمک برابر ۱۰ ریال باشد، به علت اینکه تقاضا (خریدار) بیشتر از عرضه (موجودی کالا)

شده، کیلویی ۱۵ ریال بفروش می‌رسد. و برنج هم که ارزش هر کیلوی آن ۸۰ ریال می‌باشد، به علت زیاد بودن تقاضا (مشتری) و کم بودن عرضه (موجودی کالا)، کیلویی ۱۲۰ ریال بفروش می‌رسد. در حالی که اگر علت گرانی و یا ارزانی کالاهای عرضه و تقاضا بود، برنج و نمک که هردو به یک اندازه در جامعه موجود است، و هردو نیز به یک اندازه خریدار دارند، باید قیمت‌شان یکی باشد، ولی می‌بینیم اینطور نیست.



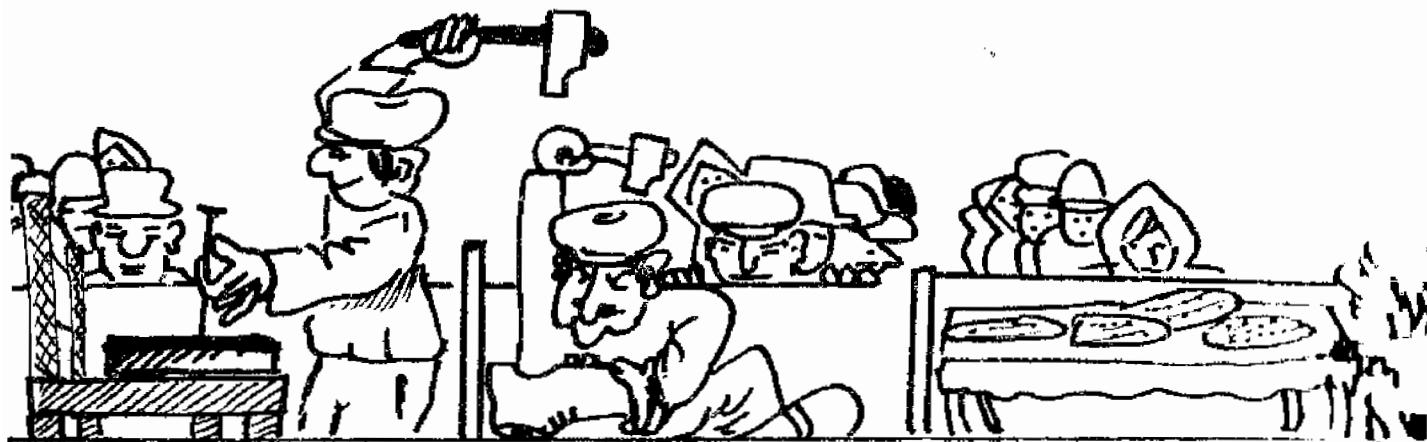
از مطالب بالا نتیجه می‌گیریم که قیمت و ارزش با هم فرق می‌کنند. اگر عرضه (مقدار کالا) و تقاضا (تعداد مشتری) یکی باشند، قیمت و ارزش چندان فرقی با هم نخواهند داشت. اما اگر عرضه زیاد و تقاضا کم و یا عرضه کم و تقاضا زیاد باشد، قیمت بالاتر و یا پایین‌تر از ارزش همان کالا خواهد بود.

در تولید کالایی، روابط تولید میان اشخاص عبارت از روابطی است که میان اشیاء وجود دارد:

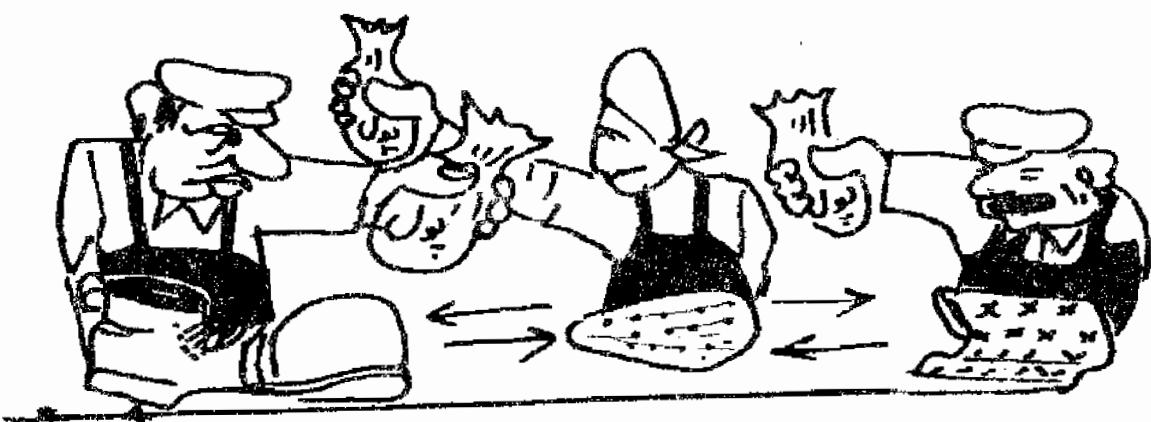
وقتی نجار میز می‌سازد، آیا می‌تواند برای سیر کردن شکر خود و خانواده‌اش میزهایی را که ساخته است بخورد؟ پر واضح است

که خیر؛ نجار میزها را می فروشد و با پول آدن، نان، برنج، زغال، نفت، کفش، لباس وغیره می خرد. نانوا هم نان می پزد و با پولی که از فروش آن تهیه می کند، میز، کمد، زغال، نفت، کفش، برنج، لباس وغیره می خرد. کفash هم کفشهایی را که می سازد می فروشد تا بتواند با پول آن چیزهای مورد نیاز خود را بخرد.

می بینیم که یک روابط تولید و یک همبستگی میان اشخاص اجتماع وجود دارد. نجار میز، کمد، و... می سازد تا نیاز کفash، نانوا و تولید کنندگان دیگر را رفع نماید. نانوا نان می پزد تا نیاز کفash، نجار وغیره را رفع نماید. کفash تولید می کند تا به نوبه خود احتیاج دیگران را بر طرف سازد؛ و دیگران هم به همین ترتیب.



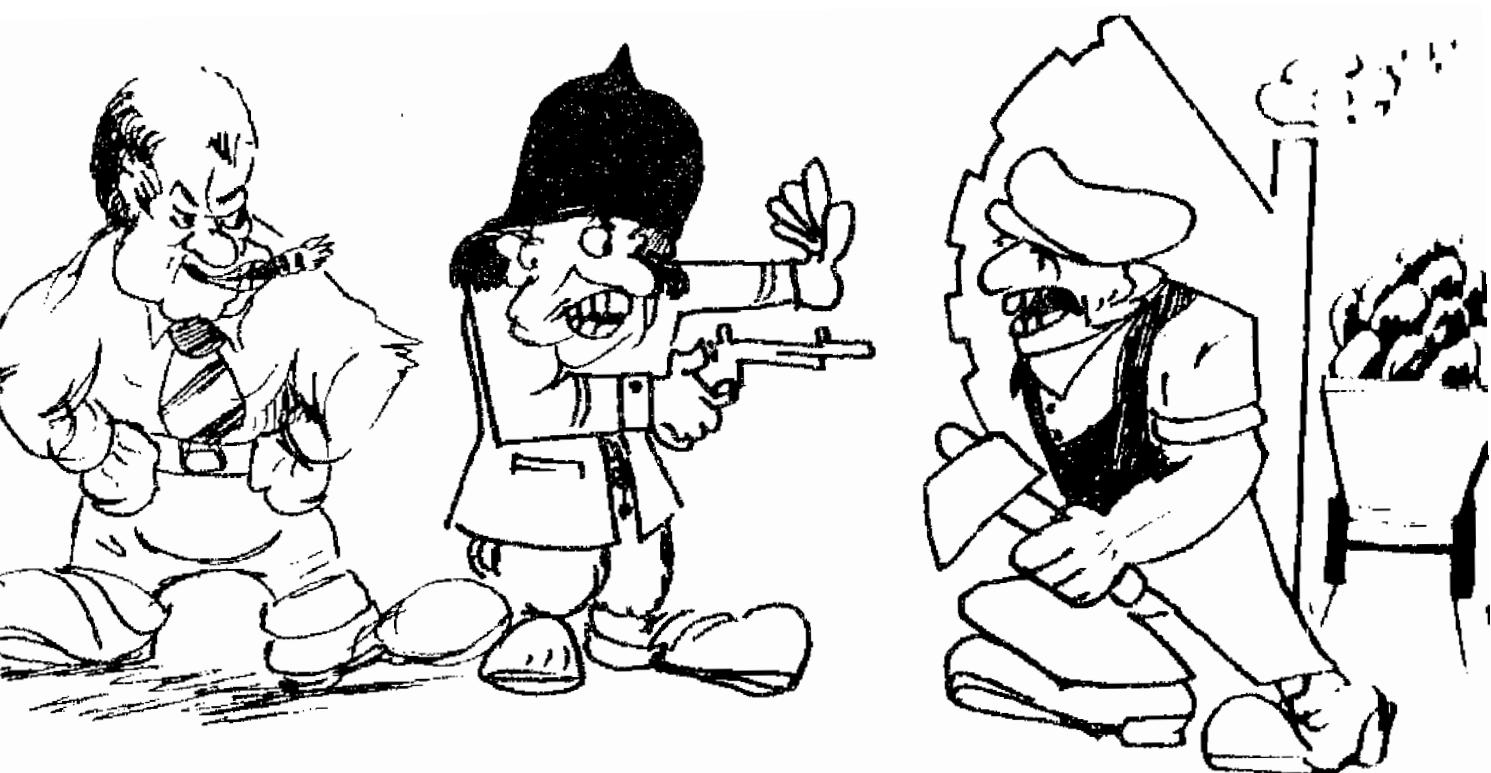
میان نانوا، نجار و کفash وغیره روابطی معین در تولید وجود دارد که این روابط در مبادله کالاهای نمایان می گردد. نانوا نان می دهد و بنا به ارزش آن مقداری پول می گیرد، کفash کفش می دهد و بنا به ارزش آن مقداری پول می گیرد، و نجار هم به همین شکل. پس کاملاً روشن می شود که در تولید کالایی روابط تولید میان افراد، عبارت است از روابط میان اشیاء (و یا بهتر است بگوئیم روابط میان کالاهای). یعنی روابط تولید میان اشخاص به شکل گردش کلا از دست نانوا به کفash، کفash به نانوا، وغیره نمایان می شود.



تضاد تولید کالایی:

قبل اکتفتیم کالا محصولی است که برای فروش (مبادله) تولید می‌شود. بنابراین هرگاه کسی چیزی تولید کرد که آنرا خود مصرف کند، آن شخص کالا تولید نکرده است. تولید کنندگان که برای مصرف شخصی خویش تولیدمی‌نماید، با اجتماع هیچ رابطه‌ای ندارد. ولی کسی که کالا تولید می‌کند با اجتماع در ارتباط است، چون اولاً یکی از نیازهای جامعه را رفع می‌نماید، و ثانیاً کار او جزوی از تمام کارهایی است که در جامعه وجود دارد. بنابراین هر تولید کننده کالا به صدها تولید کننده دیگر احتیاج دارد و مجبور است که با آنها در ارتباط باشد.

پس کار تولید کننده کالا، اجتماعی است، زیرا تولید کننده در کار خود به صدها تولید کننده دیگر بستگی دارد؛ از طرف دیگر چون در تولید کالایی، مالکیت بروسايل تولید خصوصی است، تولید کنندگان بطور مستقل و جدا از هم دست به تولید می‌زنند؛ هیچ کسی کار خود را با نیاز جامعه مطابق نمی‌کند، و بدین ترتیب کار تولید کننده که خصلتی اجتماعی دارد، به شکل کار خصوصی درمی‌آید؛ و علتی



هم این است که بین تولیدکنندگان هماهنگی وجود ندارد. بنابراین کار تولیدکننده در تولید کالایی ساده، خصلتی دوگانه دارد، یعنی از یک طرف کارش اجتماعی است و از طرف دیگر خصوصی. این کار اجتماعی و کار خصوصی تضاد وجود دارد، و این تضاد وقتی اشکار می‌شود که تولیدکنندگان کالا، کالاهایشان را به بازار ببرند. وقتی تولیدکنندگان، کالاهای خود را به بازار می‌برند، عده‌ای به راحتی کالاهایشان را می‌فروشنند و عده‌ای دیگری موفق به فروش کالاهای خود رخواهند شد.

به فروش نرسیدن کالاهای بعضی از تولیدکنندگان بی‌عملت نیست. امکان دارد کالایی تولیدکننده‌ای که کالا روی دستش مانده است، گران باشد، و یا اصلاً آن کالا به دلیل اینکه زیاد از حد تولید شده، دیگر مشتری نداشته باشد. به هر حال با منافع اجتماع جور در نمی‌آید که کالای گران و یا کالایی را که به دردش نمی‌خورد، بخرد؛ و بدین ترتیب کالای گران و یا بدون مشتری روی دست صاحب‌ش خواهد ماند. این

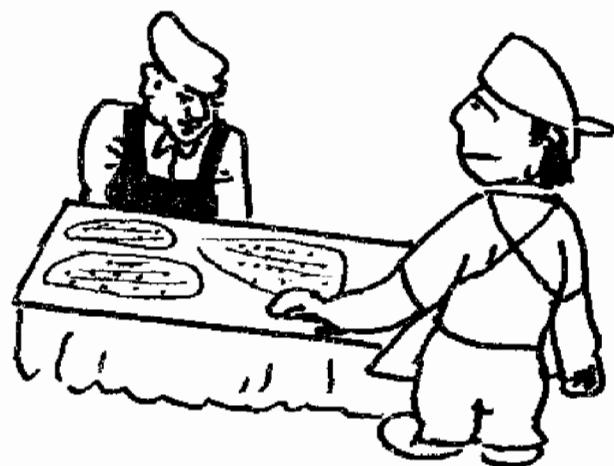
جاست که تولید کننده کالا، کار و منافع خصوصی خود را با منافع اجتماع در تضاد می بیند؛ و در واقع در این جاست که تضاد بین کار خصوصی و کار اجتماعی آشکار می شود.



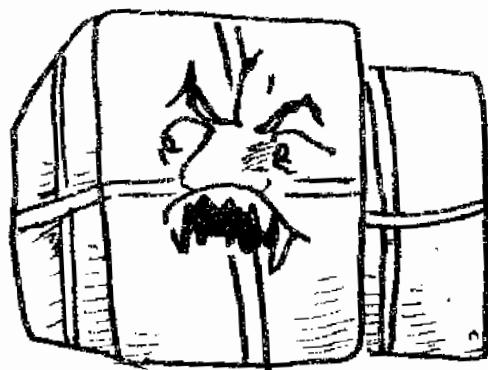
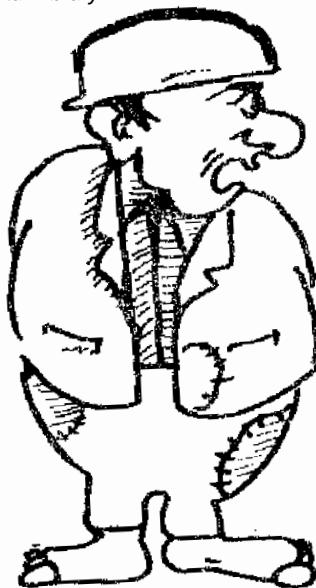
فتیشیسم کالا (پرستیدن کالا):

در زمانهای قدیم انسانها آتش، خورشید، ماه و بعضی از حیوانات و بخصوص گاو را می پرستیدند. آنها معتقد بودند که خورشید و ماه و گاو و غیره قادر به انجام کارهای بزرگ و عجیبی هستند و بر انسان مسلط و حاکم می باشند. در سرمايه داری هم بنظر می رسد کالاها دارای نیروی عجیب و شگفت انگیزی هستند و بر انسان حاکم و مسلط می باشند؛ زیرا که در تولید کالایی رابطه میان افراد در رابطه میان کالاها نمایان می شود؛ به این ترتیب که کفash به نان احتیاج دارد و نانوا هم به کفash. نانوا نان می پزد که نیاز کفash را رفع کند، و کفash هم کفash می سازد که نیاز نانوا را بر طرف نماید، این است که در واقع روابط اجتماعی معینی میان کفash و نانوا به شکل مبادله کالا آشکار می گردد.

یعنی تنها از طریق روابط کالاهای روابط اجتماعی معینی بین کفash و ناتوا برقرار می‌شود.



همانطور که قبل از گفتیم، در تولید کالای ساده چون مالکیت بر وسائل تولید خصوصی است، تولید کنندگان بطور جداگانه دست به تولید می‌زنند، و همینطور این تولید کنندگان برای اجتماع، تولید می‌کنند. بنابراین کار آنها از یک طرف اجتماعی است، چون آنها برای اجتماع تولید می‌کنند، بعلاوه کارشان جزوی از تمام کارهایی است که در اجتماع وجود دارد؛ و از طرفی هم کار آنها بشکل خصوصی درمی‌آید، چون مالکیت بر وسائل تولید خصوصی بوده و تولید کنندگان جدا از هم تولید می‌کنند. در اینجا تضاد بین کار اجتماعی و کار خصوصی وقتی آشکار می‌شود که تولید کنندگان می‌خواهند کالاهای خود را بفروشند، و بدین ترتیب آنها بیکار می‌شوند، ژروتمند و آنها بیکار می‌شوند. اینجاست که به چشم صاحب کالا، کالا چیز عجیب و شگفت‌انگیزی جلوه گرمی شود. چیزی که هم می‌تواند تولید کننده را بیچاره و ورشکست کند، و هم می‌تواند تولید کننده را ژروتمند و خوشبخت نماید؛ و این به نظر تولید کننده خصلت طبیعی کالا است.



به نظر آنها همانطور که رنگ و وزن، خصلت طبیعی اشیاء است، قدرت عجیب و تسلط کالا بر انسان هم خصلت طبیعی کالاست. البته این پدیده که در تولید کالایی، کالا بر انسان حاکم و مسلط است، یک واقعیت است؛ اما اینکه حاکمیت و تسلط کالا بر انسان خصلت طبیعی کالاست، پوچ و بی معنی می باشد؛ زیرا تازمانیکه مالکیت برو سایل تولید خصوصی است، تولید کنندگان بدون هیچ برنامه درستی کالا تولید می کنند. صاحبان وسایل تولید تنها در فکر منافع خصوصی خود هستند و به هیچ عنوان نیاز جامعه را در نظر نمی گیرند، این است که آنها خود کالا را بر خود حاکم و مسلط می کنند. در جوامع سوسیالیستی که تولید از روی برنامه منظم و صحیحی صورت می گیرد، انسان بر کالا حاکم و مسلط می شود. بنابراین می بینیم که تسلط کالا بر انسان (فتیشیسم کالا)، خصلت طبیعی کالا نیست.



پول

دول چگونه بوجود آهد؟

پسول نتیجهٔ تکامل مبادلهٔ کالاهاست. در گذشته خواندیم که ابتدایی‌ترین شکل ارزش، بیان کردن ارزش یک کالا است بواسیلهٔ کالای دیگر. یعنی ساده‌ترین شکن ارزش این بود که مثلاً بگویند یک قرص نان به دو متر طناب می‌ازد. یعنی یک قرص نان = ۲ متر طناب؛ در این مرحله، ارزش یک کالا بواسیلهٔ یک کالای دیگر بیان می‌شد.

با تکامل مبادلات، شکل تکامل یافتهٔ ارزش جای ابتدایی‌ترین شکل ارزش را گرفت. در این مرحله از تکامل مبادلات، دیگر مانند قبل یک کالا فقط با یک کالای تنها قابل مبادله نبود، بلکه یک کالامی تو انت با کالاهای زیادی مبادله شود؛ بدین معنی که ارزش یک کالا در چندین کالا بیان می‌شد. اما باز هم مبادلات تکامل یافتند، و در پی آن، شکل عمومی ارزش جای شکل تکامل یافتهٔ ارزش را گرفت. در این مرحله از تکامل مبادلات درست بر عکس مرحله قبلی که ارزش یک کالا در چندین کالا بیان می‌شد، ارزش چندین کالا در یک کالا بیان می‌گشت. بدین معنی که چندین کالا با یک کالا (که همه حاضر بودند کالای خود را با آن عوض کند)، مبادله می‌شد. بعدها طلا و نقره جای آن کالاهایی را گرفت که همه حاضر بودند اجنباس خود را با آن مبادله کنند؛ و بدین ترتیب شکل جعلی ارزش بوجود آمد، و سرانجام نیز سکه‌های پول نقش مهمی را در آسان نمودن مبادلات به عهده گرفتند.

(لطفاً برای اینکه بهتر متوجه مطلب شوید به صفحات ۱۰۵ الی ۱۱۰)

مراجعه کنید.)

حال برای اینکه مطلب ساده شود، تکامل مبادلات و چگونگی پیدايش پول را به صورت زیر می نویسیم:

شكل ساده ارزش:

ارزش یک کالا در کالای دیگر بیان می شود؛ یعنی یک کالا برابر است با کالای دیگر.

مثال: ۴ کیلو گندم = نیم کیلو پشم گوسفند

شكل تکامل یافته ارزش:

ارزش یک کالا در چندین کالای دیگر بیان می شود؛ یعنی یک کالا برابر است با چندین کالای دیگر.

مثال: ۴ کیلو گندم = یک کیلو برنج، ۴ کیلو گندم = ۸ کیلو نمک، ۴ کیلو گندم = نیم کیلو پشم گوسفند، ۴ کیلو گندم = یک متر پارچه و....

شكل عمومی ارزش:

ارزش چندین کالا در یک کالا بیان می شود؛ یعنی چندین کالا با یک کالا قابل مبادله هستند.

مثال: ۱۰ کیلو گندم = یک گوسفند، ۶ متر پارچه = یک گوسفند،

یا کجفت کفشه مساوی است با یک گوسفند و ...

شکل پولی ارزش:

ارزش چندین کالا (کالاهای مختلف) در فلزات گران بها بیان می شود؛ یعنی کالاهای مختلف با فلزات گران بها مبادله می شوند.
مثلا: ۵ کیلو برنج = ۱ گرم طلا، ۱۰ کیلو گندم = ۱ گرم طلا،
۶ متر پارچه = ۱ گرم طلا، ۱ جفت کفشه = ۱ گرم طلا، یک گوسفند = یک گرم طلا و

طلا و نقره قبل از آنکه بصورت پول در آیند، خود، کالا محسوب می شوند؛ فرض کنیم در یک گرم طلا همانقدر کارخواهی باشد که در هزار کیلو آهن خواهید باشد؛ در این صورت ارزش یک گرم طلا و ۱۰۰۰ کیلو آهن یکی است؛ (چون برای تهیه هر دو کالا، یک مقدار کاد صرف شده است.) یک گرم طلارا می توان در جیب گذاشت و آنرا بر احتی از نقطه ای به نقطه دیگر حمل کرد، ولی ۱۰۰۰ کیلو آهن را نمی توان به آسانی حمل و نقل نمود.

طلا و نقره دیر فاسد می شوند؛ مقدار کمی طلا و نقره برابر است با مقدار زیادی از کالاهای دیگر، برای آنکه تولید آنها زمان زیادی کار می برد؛ در وزن کم ارزش زیادی را نمایش می دهند، حمل و نقل آنها آسان است؛ علاوه بر اینها، می توان آنها را به قطعات کوچکتری تقسیم کرد، بدون اینکه این تقسیم، ارزش آنرا پایین بیاورد. این ویژگی ها باعث شد که انسان از طلا و نقره به عنوان وسیله ای که مبادلات را بسیار آسان می نمایند، استفاده کند.

عملکرد پول:

۱- پول وسیله‌ای است که ارزش را اندازه‌گیری می‌کند:



وقتی یک‌مقدار پول می‌دهیم و مقداری کالا می‌خریم، آن‌مقدار پول ارزش آن‌مقدار کالا را بیان می‌کند. یکی از مهمترین وظایف پول بیان ارزش کالا هاست؛ ارزش یک کالا که بواسیلهٔ پول آنرا نشان میدهیم، قیمت نامیده می‌شود.

قبل‌اگفتیم که قیمت و ارزش (یا ارزش مبادله) با هم فرق نمی‌کنند. ارزش بطور متوسط آن‌مقدار کاری است که برای تولید کالا لازم است؛ ولی قیمت امکان دارد که با ارزش (ارزش مبادله) کالا منطبق نباشد؛ یعنی قیمت یک کالا می‌تواند کمتر و یا بیشتر از ارزش کالا باشد؛ و همانطور که قبل‌اگفتیم این بستگی به عرضه و تقاضا دارد. حتی امکان دارد چیزی دارای ارزش (ارزش مبادله) نباشد، اما قیمت داشته باشد. مثلاً شخصی را در نظر بگیرید که خود سرمایه‌دار نیست، اما برای حفظ منافع سرمایه‌داران، حاضر است دست به هر کاری بزند. او برای

خدمتی که انجام می‌دهد، از سرمایه‌دار پول می‌گیرد. یعنی در واقع شرافت و وجودان خود را به سرمایه‌دار می‌فروشد. ولی آیا وجودان و شرافت کالا هستند؟ خیر؛ زیرا کالا چیزی است که برای مبادله تولید شده باشد؛ یعنی دارای ارزش (ارزش مبادله) باشد. و ارزش (ارزش مبادله) هم مقدار کاری است که بطور متوسط برای تولید کالا لازم است.

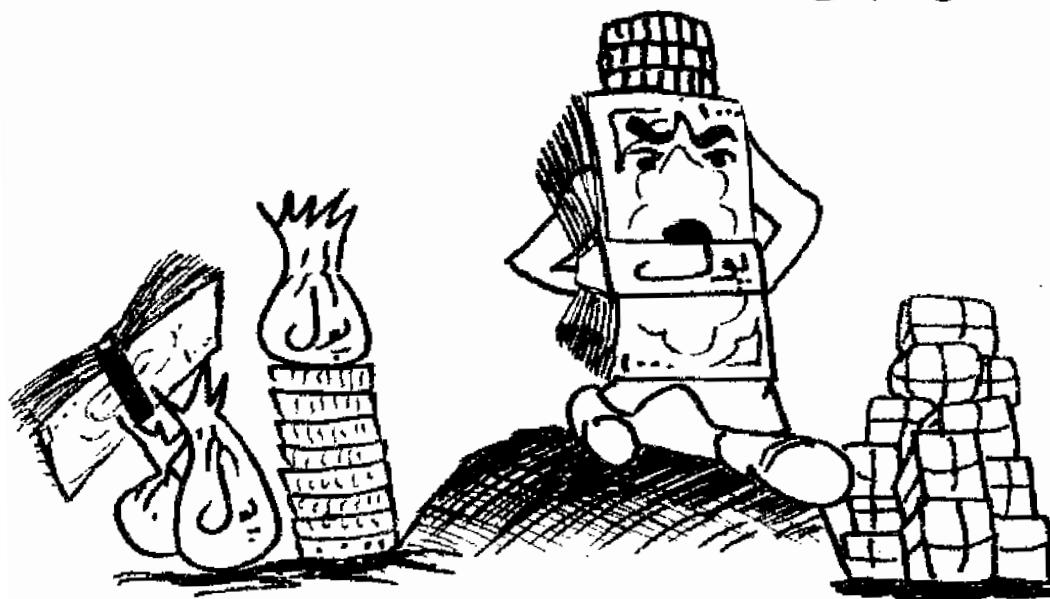
۲ - پول و سیلۀ گردش است:



وقتی بین دونفر خرید و فروش صورت می‌گیرد، کالا از دست فروشنده به دست خریدار می‌رسد و پول بر عکس از دست خریدار به دست فروشنده می‌رود. در اینجا پول یعنوان وسیله گردش کالا عمل کرده و این نیز یکی از وظایف پول است.

حتماً تا کنون دیده‌اید که گاه بچه‌هادر بازی‌های خود، نقش خریدار

و فروشنده را بازی می کنند. در چنین بازیهایی، یکی از بچه ها فروشنده و دیگری خریدار می شود؛ خریدار پول خیالی به فروشنده می دهد و کالای خیالی هم می خرد.



اما آنچه مسلم می باشد، این است که برای درگردش بودن کالا، پول نقد لازم است. بچه ها با پول خیالی نمی توانند حتی یک شکلات بخرند. وقتی شخصی کالایش را می دهد و در ازای آن مقداری پول می گیرد، قصدش این نیست که آن پول را برای همیشه درجیب خود نگاه دارد؛ بلکه هدفش این است که با آن پول کالای دیگری را بخرد.

با پیدایش پول، جهان کالاهای بهدو قسمت تقسیم می شود؛ در یک طرف کالاهای و در ظرف دیگر پول قرار می گیرد. آن زمان که مبادلات به شکل پایاپایی (مبادله پایاپایی بدین شکل است که شخصی کالایش را با کالای دیگری عرض نماید.) انجام می گرفت، دو نفر که کالاهای خود را با یکدیگر مبادله می نمودند، هر دو در یک زمان و بطور مستقیم هم خرید می کردند و هم فروش. ولی زمانی که پول بعنوان وسیله گردش بکار رفت، شخصی که کالای خود را

بفروش می‌رساند، می‌توانست تا هر وقت که دلش می‌خواست، پولی را
نه از فروش کالا بدست آورده بود در جیب خود نگاهدارد؛ و پر
و واضح است اگر اشخاص بسیاری، بفروشنده، اماچیزی نخرند، گردش
کالاها دشوار و حتی گاهی ناممکن خواهد شد، و بدین ترتیب بحران
بوجود خواهد آمد. (بحران‌ها را در فصل‌های آینده مفصل‌تر مورد
بررسی قرار خواهیم داد).

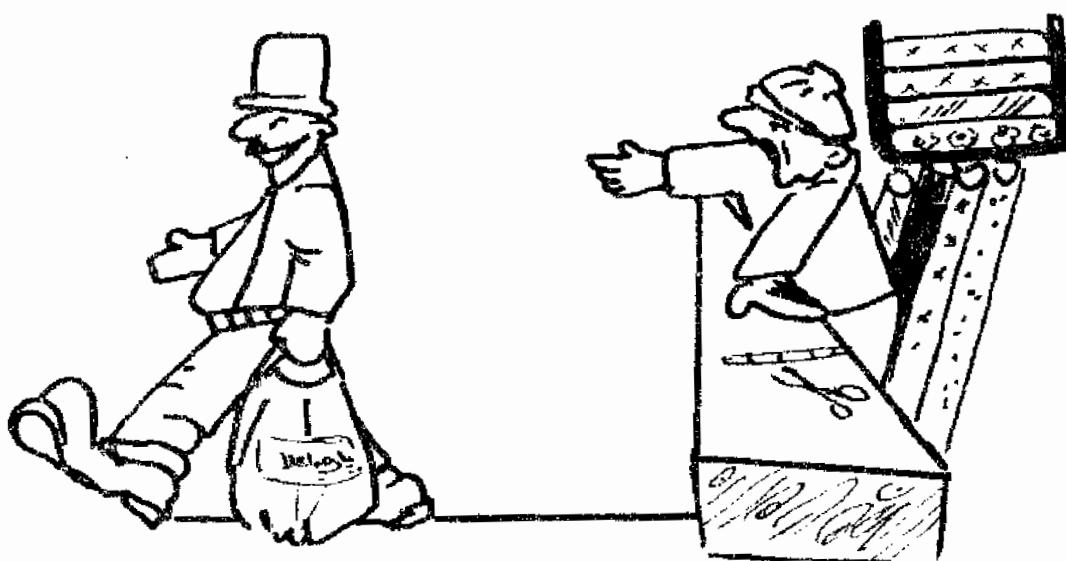
۳- پول وسیله‌ای است که می‌توان با آن گنجینه بوجود آورد:



بعضی از اشخاص هستند که علاقه‌عجیبی به جمع نمودن پول
دارند؛ و البته این علاقه‌نیز از آنجا سرچشمه می‌گیرد که پول را می‌توان
در هر آن به کالای مورد نظر تبدیل نمود؛ اما کالا را نمی‌توان به راحتی
به پول تبدیل کرد. این اشخاص از داشتن پول زیاد لذت می‌برند، و
در واقع پول را برای پول جمع می‌کنند.

بسیاری از اشخاص نیز از آن جهت پول را جمع می‌کنند که با آن کالاهای قورده نیاز خود را بخوردند.
سرپایه‌داران هم پول جمع می‌کنند، و کاملاً واضح است که آنها پول را برای نگاهداشتن درجیب جمع نمی‌کنند، بلکه می‌خواهند با آن پول کارخانه‌جات خود را گسترش بدهند.

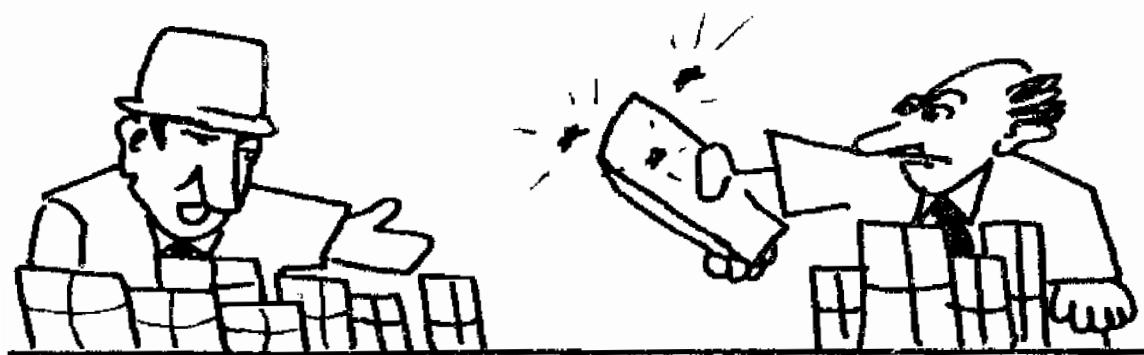
۴- پول وسیله‌ای است بروای پرداخت:



فروشنده همیشه کالایش را بطور نقدی نمی‌فروشد، بلکه گاهی نیز کالایش را به خریدار نسیه می‌دهد. در چنین معامله‌هایی، فروشنده طلبکار و خریدار بدهکار می‌شود، و باید پس از مدتی بدهی خود را بپردازد. زمانیکه خریدار کالا را از فروشنده می‌خرد، فروشنده کالای خود را از دست می‌دهد بدون اینکه پولی بدهست او برسد؛ و بر عکس زمانیکه موعد پرداخت بدهی خریدار به سرمی رسید، خریدار به فروشنده پول می‌دهد بدون اینکه کالایی دریافت کند؛ زیرا او کالایش را قبل از دریافت کرده است.

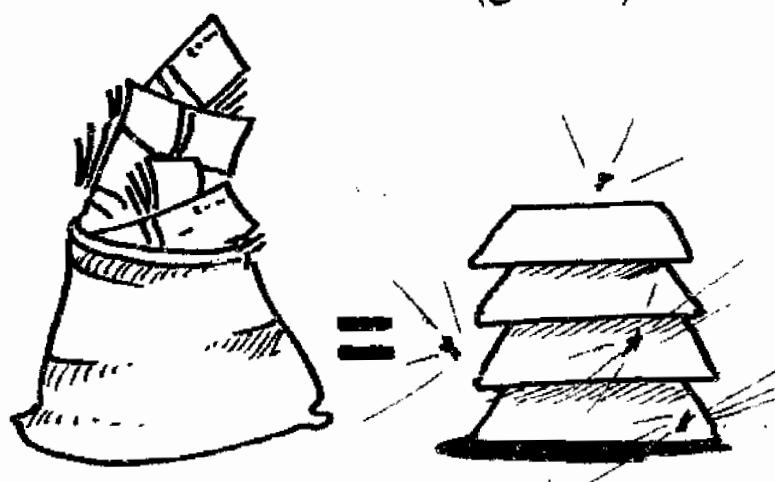
در پرداخت مالیات‌ها نیز از پول بعنوان وسیله پرداخت استفاده می‌کنند.

۵- پول جهانی:

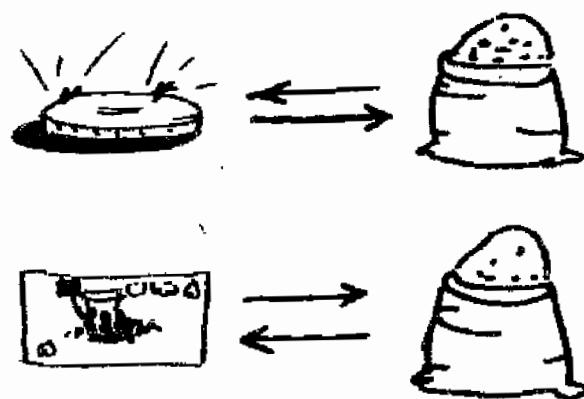


در معاملات بین کشورهای مختلف، طلا که پول جهانی است،
بعنوان وسیله‌ای برای خرید و فروش قرار می‌گیرد. مثلا هر گاه کشور
الف به اندازه یک میلیون تومان به کشور ب کالا بدهد، و کشور ب
نیز به اندازه یک میلیون و پانصد هزار تومان کالا به کشور الف صادر
نماید، پانصد هزار تومان از کشور الف طلبکار می‌شود که کشور ب
باید این پانصد هزار تومان را به صورت شمشهای طلا به کشور ب
پردازد.

۶- پول کاغذی (اسکناس):



پول کاغذی نماینده طلاست. مقدار اسکناسی که منتشر میشود باید برابر با مقدار طلایی باشد که برای گردش کالاها لازم است. فرض کنیم در کشور برای گردش کالاها، صد هزار سکه طلا لازم است، و دولت باید پانصد هزار تومان اسکناس چاپ کرده و به جریان بیاندازد. در اینجا هر اسکناس پنج تومانی معرف یک سکه طلا است، یعنی هر اسکناس پنج تومانی به اندازه یک سکه طلا قدرت خرید دارد. مثلاً اگر با یک سکه طلا می‌توان یک کیلو برنج خرید، با یک اسکناس پنج تومانی هم می‌توان یک کیلو برنج خرید.



اما اگر دولت به جای انتشار پانصد هزار تومان، یک میلیون تومان اسکناس منتشر کند، در اینجا هر اسکناس ده تومانی معرف یک سکه طلا خواهد شد؛ یعنی هر اسکناس ده تومانی به اندازه یک سکه طلا قدرت خرید دارد. مثلاً اگر با یک سکه طلا بتوان یک کیلو برنج خرید، با ده تومان هم می‌توان یک کیلو برنج خرید کرد.

می‌بینیم که اگر دولت بیش از آن مقداری که طلا برای گردش کالاها لازم است، اسکناس منتشر کند، ارزش اسکناس پایین آمده و قیمت کالاها بیشتر می‌شود؛ بطوریکه اگر قبل از پنج تومان می‌شد یک کیلو برنج خرید کرد، حال که مقدار اسکناس دو برابر مقدار لازم

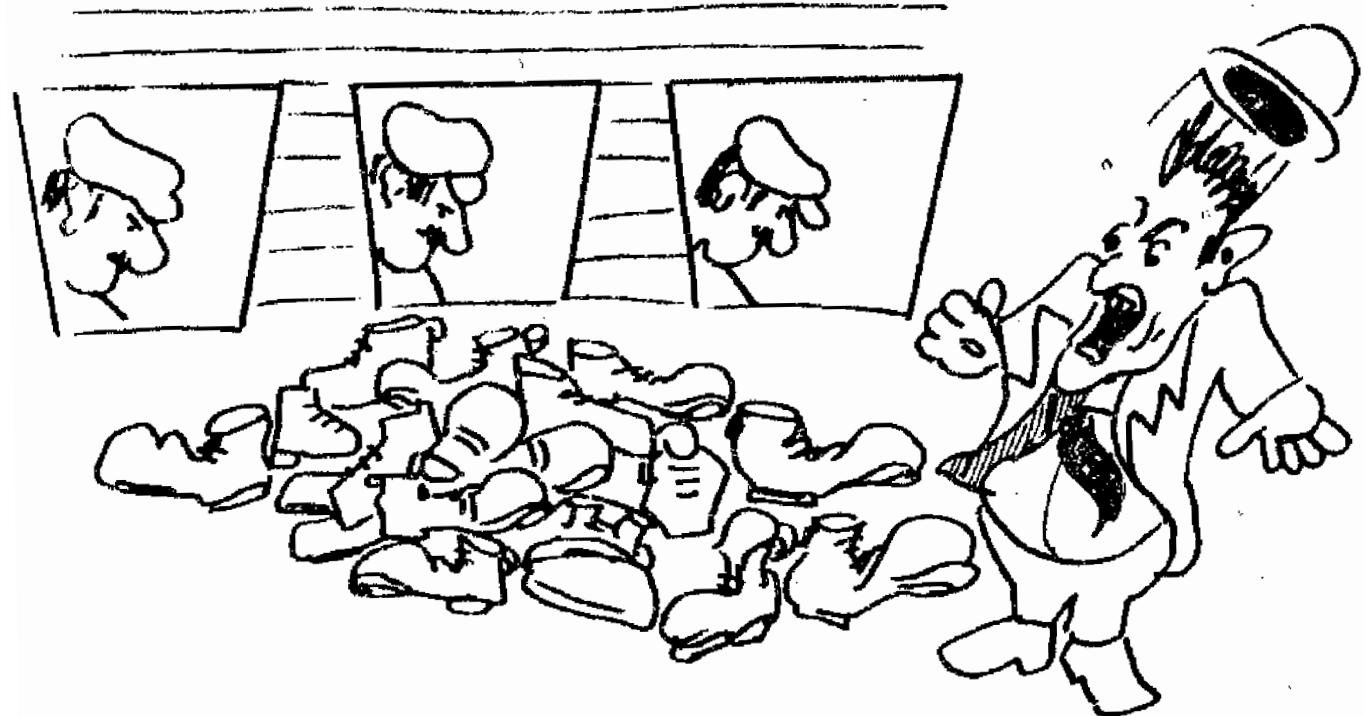
منتشر شده، با ده تومان می‌توان همان یک کیلو برنج را خرید.



زیاد شدن اسکناس و پایین آمدن ارزش اسکناس از طریق بالا رفتن قیمت کالاهای را توم می‌گویند.
 تورم بیش از همه فشار را بر کارگران و کارمندان جزء زیاد می‌کند.
 زیرا قیمت کالاهای سراسم آور بالا می‌رود، در حالتی که کارگران و کارمندان جزء همان حقوق سابق و یا کمی بیشتر از آن را دریافت می‌کنند:

قانون ارزش :

در جامعه سرمایه‌داری، تولیدکنندگان هیچ برنامه منظمی برای تولیدندازند. تولیدکننده وقتی مشاهده می‌کند کالایی در بازار مورد استقبال مردم قرار گرفته و بقیمت گرانی بفروش می‌رسد، از همان کالا به میزان بسیار زیادی تولید می‌کند؛ ولی وقتی برای فروش، کالایش را به بازار می‌برد، با کمال تعجب می‌بیند که هیچ خریداری ندارد، و یا کالایش را به بهای کمی می‌خرند. علمت چیست؟ علمت این است که آن کالا زیاد و بیش از احتیاج مردم تولید شده است؛ و احتمالاً هر تولیدکننده‌ای، مقداری از آن کالا تولید نموده است؛ در نتیجه عرضه (موجودی کالا) زیاد و تقاضا (مشتری برای آن کالا) کم شده و بهمین جهت قیمت پایین‌تر از ارزش می‌آید.

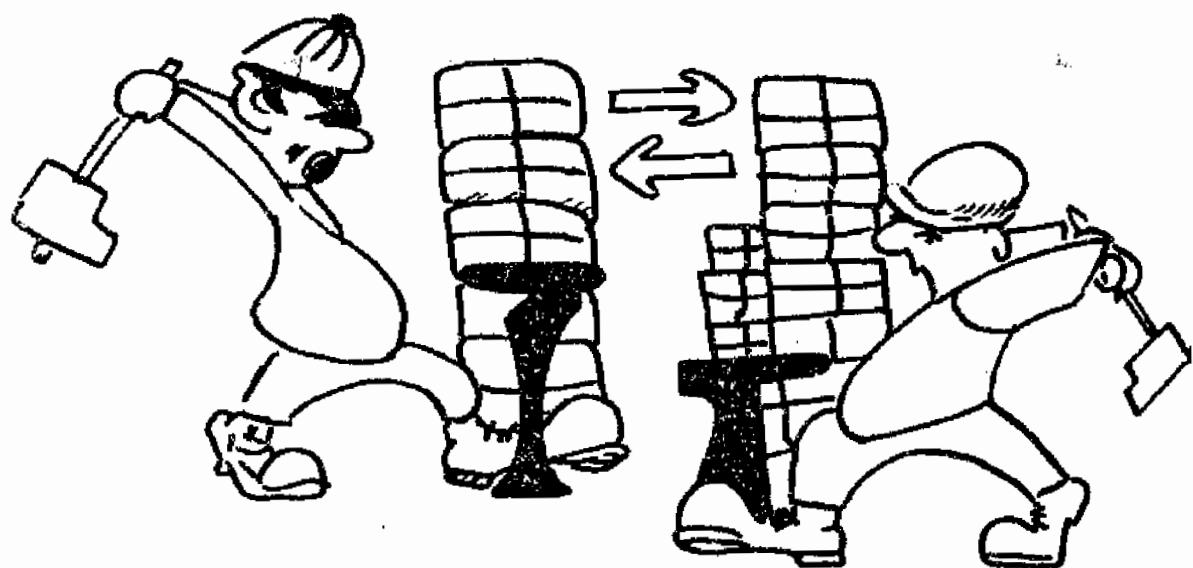


در اینجا تولید کنندگان دست از تولید این کالا بر می‌دارند و به تولید کالای دیگری می‌پردازند. در نتیجه آن کالای قبلی دوباره در بازار کم خواهد شد و مجدداً قیمتش بالاتر از ارزش خواهد رفت. مثلاً فرض کنیم موجودی کفشن در جامعه کم است و مشتری آن زیاد، و به همین دلیل هم قیمت آن بالاتر از ارزش واقعی اش می‌باشد؛ در اینجا تولید کنندگان دست به تولید مقدار زیادی کفشن خواهند زد. در نتیجه مقدار کفشن در جامعه زیاد شده در حالی که مشتری آن کمتر از تعداد کالا می‌شود، بنابراین قیمت کفشن پایین‌تر از ارزشش می‌آید.

بدنبال پایین آمدن قیمت کفشن بعضی از تولید کنندگان، دیگر دست از تولید کفشن بر می‌دارند و به تولید کالای دیگری می‌پردازند؛ که این خود باز باعث می‌شود مقدار کفشن در بازار کم گردد؛ و قیمت آن دوباره بالا رود.

ارزش (ارزش مبادله) هر کالا از روی مقدار کار لازمی که برای تولید آن کالا صرف می‌شود، تعیین می‌گردد. ولی قیمت هر کالا می-

تواند کمی بالاتر و یا پایین‌تر از ارزش همان کالا باشد.
زمانیکه هرج و مرچ بر تولید حاکم است، قانون ارزش، تولید را تنظیم می‌کند. قانون ارزش، قانون اقتصادی تولید کالاست. طبق این قانون چند کالا وقتی می‌توانند با یکدیگر مبادله شوند که برای تولید همه آنها یک مقدار کار لازم باشد؛ یعنی طبق قانون ارزش، اساس تولید و مبادلات کالاهای مقدار کار لازمی است که برای تولید آنها صرف می‌شود. همین‌طور قیمت هر کالا نیز طبق این قانون، فقط می‌تواند کمی پایین‌تر و یا بالاتر از ارزش همان کالا باشد.



فصل دوم

سرمایه و ارزش اضافی

انباشت ابتدایی سرمایه:

برای پیدایش نظام سرمایهداری، دو شرط اساسی لازم است:

- ۱- بوجود آمدن انبوهی از مردم که بظاهر آزادند، ولی دارای هیچگونه وسایل تولید نیستند، این افراد برای سیر کردن شکم خود و خانواده‌شان مجبورند نیروی کار خود را بفروشند.
- ۲- جمع شدن وسایل تولید و مقدار زیادی پول در دست بعضی افراد.

وقتی صنعت پارچه بافی رونق گرفت و تقاضای پشم زیاد شد، در ازگلستان اولین کشوری که وارد سرمایهداری گردید، دهقانان را با وضع بسیار ناگواری از زمین‌ها و خانه‌هایشان بیرون راندند. مالک‌ها،

زمین‌های دهقانان را به چراگاه‌هایی برای گوسفندان تبدیل کردند و بدین ترتیب به پرورش گوسفند پرداختند تا از پشم گوسفندان، استفاده زیادی ببرند. آنها نه تنها زمینهای دهقانان را گرفتند، بلکه زمین‌های کلیساها و زمینهای دولتی را هم صاحب شدند.

گروه بسیار زیادی از مردم که از خانه‌ها و زمینهایشان رانده شده بودند، بصورت دوره‌گردان خانه بدوش، و گدايانو دزدان درآمدند. به همین جهت در اوایل قرن ۱۵، دولت قوانینی وضع کرد که طبق آن قوانین هر ولگردی را که برای بار اول می‌گرفتند، آنقدر با شلاق می‌زدند که خون از بدنش جاری شود. هر ولگردی را برای بار دوم می‌گرفتند، نصف گوشش را می‌بریدند؛ ولی هرگاه ولگردی را برای بار سوم دستگیر می‌کردند، اورا اعدام می‌نمودند؛ و طبق همین قوانین بی‌رحمانه، در اوایل قرن ۱۶ تعداد ۷۲۰۰۰ (هفتاد و دوهزار) ولگرد را اعدام کردند.

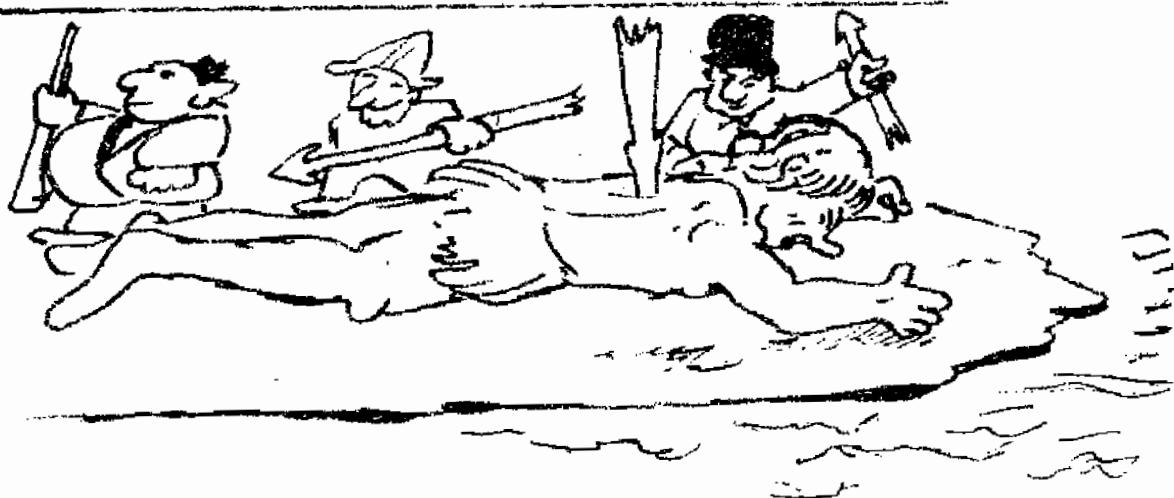


باتوجه به قوانین ظالمانه، برای توده‌های زیادی از مردم که هیچ وسیله‌تولید و وسیله امرار معاشی نداشتند، راهی نماند جزاً که برای سیر کردن شکم خود نیروی بازوی خود را بفروشنده؛ و بدین ترتیب ارتش بزرگی از کارگران روزمزد بوجود آمد که در خدمت سرمایه داران قرار گرفت:

این یکی از شرایط پیدایش سرمایه‌داری بود؛ اما برای پیدایش

سرمایه‌داری شرط دیگری نیز لازم بود و آن اینکه وسائل تولید و مقدار زیادی پول در دست عده بسیار کمی جمیع شود.

با کشف آمریکا، عده‌ای سود طلب به آنجا رفتند و با غارت منابع و قتل عام مردم آنجا، ثروتهای عظیمی به چنگ آوردند. آنها با استخراج معادن طلا و نقره و غیره بر ثروت خود می‌افزودند.



تجارت با کشورهایی که عقب‌افتاده و مستعمره بودند نیز یکی از بهترین راههای جمیع کردن ثروت بود. زیرا در کشورهای مستعمره و عقب‌افتاده قیمت بسیاری از محصولات ارزان بود؛ به عنوان مثال در انگلستان فلفل ۸ برابر و ابریشم خام ۱۰ برابر گرانتر از هندوستان فروخته می‌شد.

وبدين طریق شرکتها یی که با پشتیبانی دولت، تجارت کالاهای کشورهای مستعمره و عقب‌افتاده را به انحصار خود درآورده بودند، سودهای فراوانی به جیب می‌زدند.

تبديل پول به سرمایه:

قبل از اینکه پول در جامعه نقش مهمی پیدا کند، مبادله به شکل

کالا-کالا (یعنی به شکل کالادر برابر کالا) صورت می‌گرفت. این مبادله به این شکل بود: شخصی که گندم داشت و خودش هم نیازمند زغال بود، مقداری گندم به آن شخصی که دارای زغال بوده و خود به گندم احتیاج داشت می‌داد و مقداری زغال می‌گرفت.



پس از اینکه مبادلات تکامل یافته‌تر شدند، دیگر لازم نبود آن شخصی که مثلاً دارای گندم بوده و خود به زغال احتیاج داشت، به دنبال کسی بگردد که هم دارای زغال بوده و هم به گندم نیاز داشته باشد. در اینجا شخصی که دارای کالا بود، کالایش را می‌فروخت و با پول آن، کالایی را که احتیاج داشت می‌خرید.

به این نوع مبادله، کالا در برابر پول و پول در برابر کالا می‌گویند که پیش از سرمایه‌داری وجود داشته است. کالا در برابر پول و پول در برابر کالا را می‌توان با فرمول زیرهم نمایش داد:

کالا-پول-کالا

در اینجا لازم است توضیح داده شود که کالای اولی با کالای آخری از لحاظ ارزش (ارزش مبادله) فرقی نمی‌کنند، زیرا برای تولید

هر دو کالا باید یک اندازه کار صرف شده باشد تا صاحبان آنها حاضر به انجام مبادله شوند.

به عنوان مثال فرض کنیم شخصی دارای ۱۰۰ متر پارچه است و احتیاج به گندم دارد. بنابراین ۱۰۰ متر پارچه اش را مثلاً به ۵۰۰ تومان فروخته و با همان ۵۰۰ تومان، ۲۰۰ کیلو گندم می خرد.

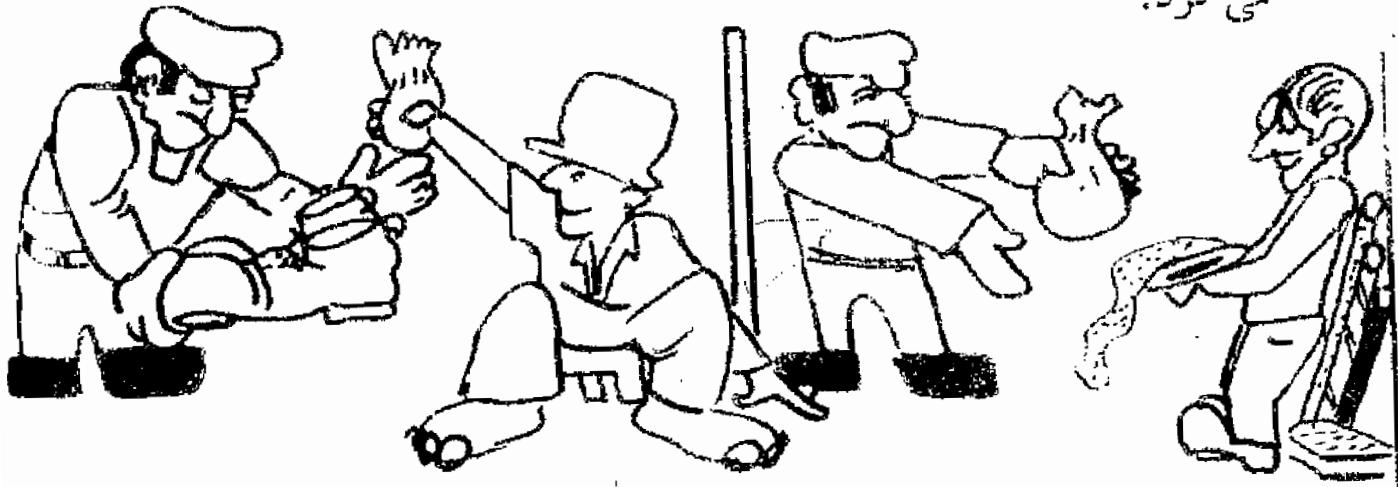
$$100 \text{ متر پارچه} = 500 \text{ تومان}$$

$$200 \text{ کیلو گندم} = 500 \text{ تومان}$$

$$100 \text{ متر پارچه} = 200 \text{ کیلو گندم}$$

چون همانطور که گفتیم ۱۰۰ متر پارچه با ۲۰۰ کیلو گندم مبادله شده است، در واقع مقدار کار لازم برای تولید هر دو کالا (۱۰۰ متر پارچه و ۲۰۰ کیلو گندم)، یکی است و بهمین جهت آن دو کالا از نظر ارزش (ارزش مبادله) برابرند. ولی کاملاً مشخص است که از لحاظ ارزش مصرف مختلف هستند؛ زیرا یکی از کالاهای گندم و دیگری پارچه می باشد.

زمانیکه گردش کالاهای به شکل کالا - پول - کالا (کالا در برابر پول و پول در برابر کالا)، انجام می شد، شخصی که دارای کالا بود ابتدا کالایش را به پول نزدیک می ساخت، سپس دوباره پول را به کالا تبدیل می کرد.



اما این نوع گرددش، در سرمایه‌داری به پول - کالا - پول، (یعنی پول در برابر کالا، و کالا در برابر پول) تبدیل می‌شود. در اینجا سرمایه‌دار با پول کالا تولید کرده، سپس کالا را فروخته و دوباره آنرا به پول تبدیل می‌نماید. آنچه در اینجا مهم می‌باشد این است که ببینیم پول اولی با پول آخری چه فرقی می‌کند. خوب، کاملاً روشن است که پول آخری از پول اولی بزرگتر (بیشتر) است؛ زیرا هدف نهایی سرمایه‌دار بدست آوردن سود فراوان است، و اگر پول آخری با پول اولی برابر شود، هیچ فایده‌ای برای او نخواهد داشت که پولش را به کار بیاندازد. بنابراین در فرمول زیر، پول آخری برابراست با پول اولی باضافه مقداری پول اضافی.

$\text{پول آخری} = \text{پول اولی} + \text{مقداری پول اضافی}$

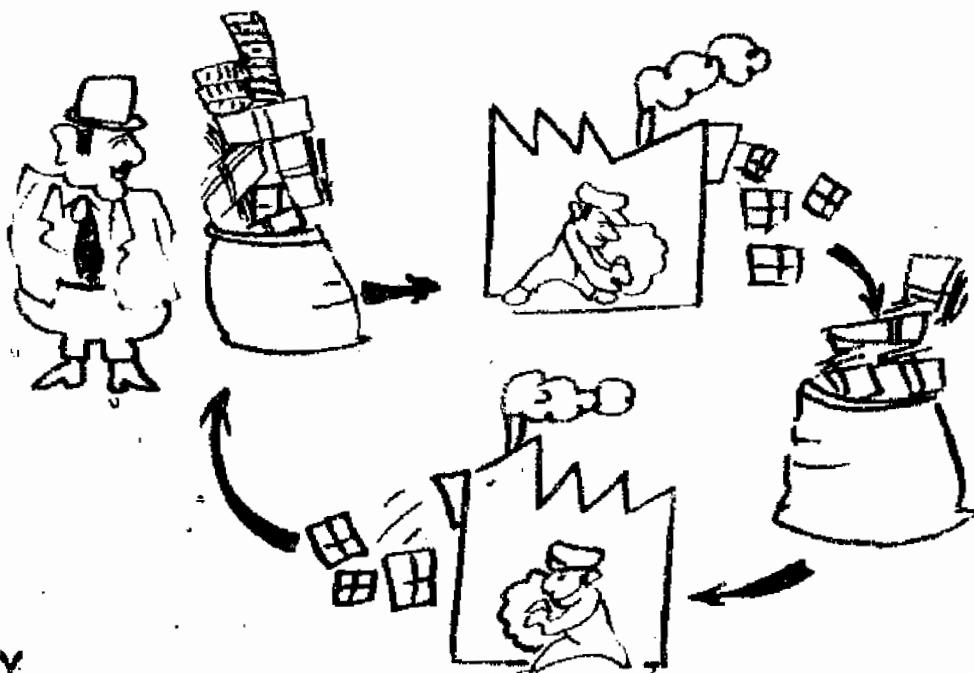
این پول اضافی، ارزش اضافی نام دارد.

$\text{پول آخری} = \text{پول اولی} + \text{ارزش اضافی}$

حال با توجه به مطالب ذکر شده بالا می‌توانیم سرمایه‌را تعریف

کنیم:

سرمایه، آن پولی است که ارزش اضافی به همراه بیاورد.



ولی این ارزش اضافی چگونه بوجود می‌آید؟ پول که خود بخود ارزش اضافی به همراه نمی‌آورد.

سرمایه‌دار برای تبدیل پول به کالا به بازار می‌رود؛ مواد خام و مواد سوختی وغیره خریده و آنها را به کارخانه می‌برد. حال باید اینها به کالایی تبدیل شوند که بتوانند آن کالاهارا بفروشد. اما چگونه این مواد خام به کالا تبدیل می‌شوند؟ سرمایه‌دار باید یک کالای دیگر هم بخرد که این مواد خام را بوسیله کارخانه به کالای مورد نظر او تبدیل کند. آن کالا چیست؟ آن کالایی که سرمایه‌دار باید آنرا بخرد تا برایش کالاتولید کند، نیروی کار کارگران است. نیروی کار کارگران است که ارزش اضافی بوجود می‌آورد.

نیروی کار یک کالا می‌باشد:

نیروی کار یک کالایی باشد، و صاحب این کالا کسی است که هیچ وسیله‌ای ندارد که با آن امرار معاش کند، و به همین جهت مجبور است برای امرار معاش نیروی کار خود را به سرمایه‌دار بفروشد. نیروی کار هم مانند تمام کالاهای دیگر دارای ارزش مصرف و ارزش (ارزش مبادله) می‌باشد.

ارزش مصرف هر کالا در مفید بودن آن است: مثلاً ارزش مصرف گندم این است که از آن نان تهیه کرده و مصرف می‌کنند. ارزش مصرف هیچ کالای دیگری مانند ارزش مصرف گندم نیست.

ارزش مصرف کفش این است که آنرا بپوشند. تا به حال کسی ندیده که از کفش نان پخته و مصرف نمایند، و یا گندم را به جای کفش به پا کنند.

ارزش مصرف آهن این است که از آن بیل، کلنگ، و داس آهنی و غیره درست کنند.

بنابراین هر کالایی ارزش مصرف خاص خودش را دارد؛ یعنی به یک طریقی مفید واقع می‌گردد. در نتیجه نیروی کار هم باید ارزش مصرف خاص خودش را داشته باشد. ارزش مصرف نیروی کار، همان ارزش اضافی است که بوجود می‌آورد. یعنی ایجاد ارزش اضافی، مفید بودن نیروی کار می‌باشد. و هیچ کالای دیگری این خاصیت را ندارد که ارزش اضافی بوجود بیاورد.

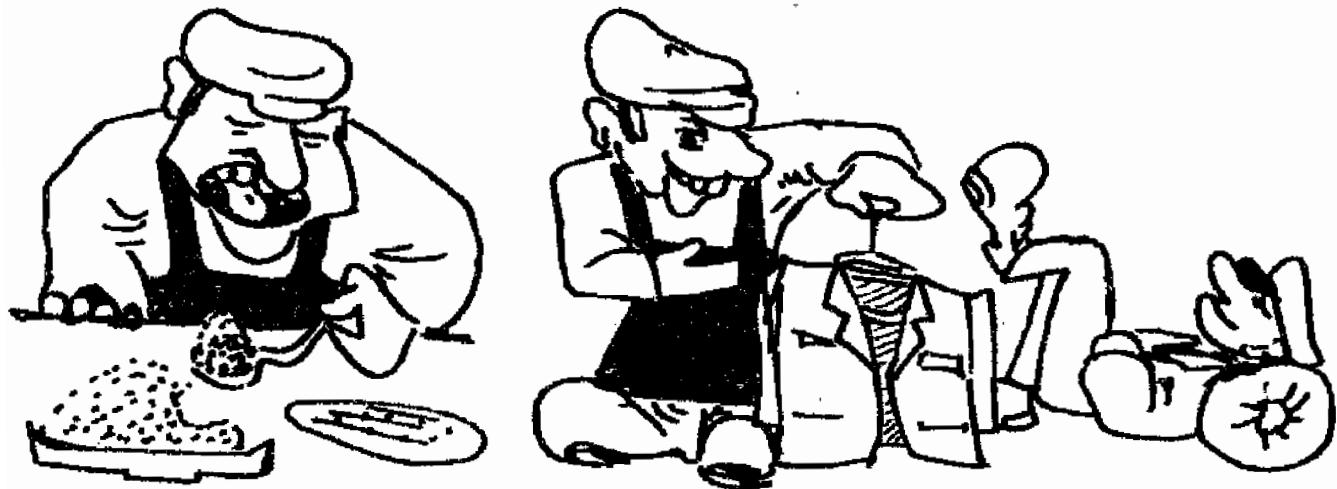
ادش (ادش مبادله) نیروی کار چیست؟

ارزش (ارزش مبادله) هر کالا از روی کار اجتماعاً لازمی که باید برای تولید آن صرف شود، تعیین می‌گردد. ارزش نیروی کار هم به همین شکل است.

مثلثاً اگر برای تولید یک جفت کفش مجموعاً ۵ ساعت کار لازم باشد؛ ارزش (ارزش مبادله) این یک جفت کفش برابر ۵ ساعت کار اجتماعاً لازم می‌باشد.

نیروی کار هم مانند کالاهای دیگر باید تولید شود. اما چگونه؟ برای هر کالا، مقداری کار لازم باید صرف شود. ولی تولید نیروی کار به این شکل صورت می‌پذیرد: برای تولید نیروی کار باید خورد، پوشیده و استراحت کرد.

هر کارگر از آنجاکه باید برای روز بعد نیروی کار (در خودش) بوجود بیاورد، می‌خورد، می‌آشامد، می‌پوشد و استراحت می‌کند. علاوه بر اینها کارگر باید خانواده‌اش را نیز خرج بدهد. همین‌طور بعضی از کارگران باید آموزش بینند تا بتوانند با ابزار تولید پیچیده کار کنند، و این نیز خرجهایی دارد. بطور کلی ارزش (ارزش مبادله) نیروی کار برابر است با مخارجی که کارگر باید برای تولید نیروی کار



صرف کند. این مخارج همانطور که گفته شد عبارتند از: خوردن، آشامیدن، پوشیدن، و استراحت کردن به اضافه خرج خانواده. واضح است که اگر کارگر نخورد، نیاشامد و استراحت نکند، نمی‌تواند نیروی کار بوجود بیاورد تا آنرا بفروشد.

بنابراین کارگر نیروی کار خود را به سرمایه‌داری فروشد و مقداری پول بعنوان مزد (که قیمت نیروی کار می‌باشد) دریافت می‌نماید، کارگر با این پول نان و غذا برای خود و خانواده‌اش تهیه می‌کند، لباس می‌خرد، استراحت می‌کند، و بدین ترتیب نیروی کاری را که از دست داده دوباره در خود بوجود می‌آورد.

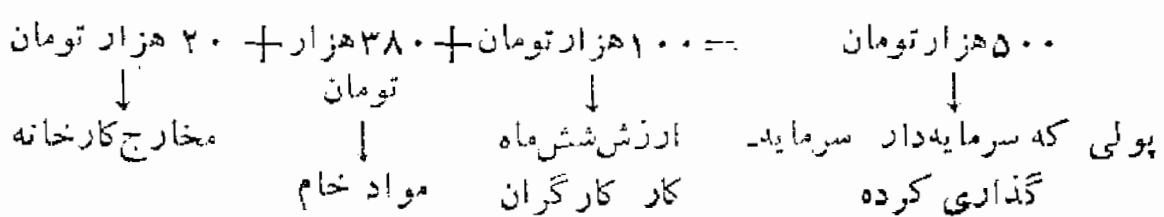
روز بعد باز نیروی کارش را فروخته و مزد دریافت می‌کند. مجدداً با آن مزد می‌خورد، می‌آشامد و استراحت می‌کند و بجای نیروی کار از دست رفته (فروخته شده) نیروی کار جدیدی را بوجود می‌آورد. کاد لازم و کاد اضافی؛ کار لازم کاری است که کارگران برای خود انجام داده و با بت آن مزد می‌گیرند؛ ولی کار اضافی کاری است که کارگران بدون دریافت هیچ پولی برای سرمایه‌دار انجام می‌دهند.



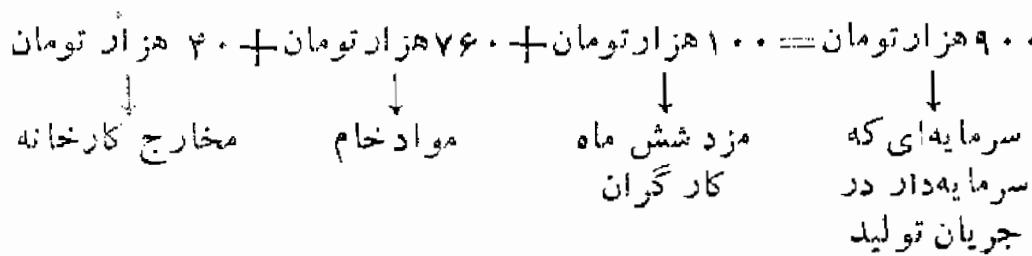
تولید ارزش اضافی:

سرمایه‌دار از یکطرف مواد خام می‌خرد، مواد سوختی می‌خرد و آنرا به کارخانه‌می‌برد؛ و از طرف دیگر نیروی کار کارگران را خریده تا از آن مواد خام، کالا تولید کنند. وقتی سرمایه‌دار نیروی کار را می‌خرد، نیروی کار متعلق به او می‌شود. و همان‌طور که نیروی کار متعلق به او می‌شود، کالایی را هم که کارگران می‌سازند متعلق به او خواهد شد. سرمایه‌دار به کارگران می‌گوید چه کالایی را تولید کنند، چقدر تولید کنند؛ و هدف نهایی اش هم بدست آوردن ارزش اضافی است.
اما این ارزش اضافی چگونه بدست می‌آید؟

فرض کنیم، سرمایه‌داری برای تولید کفش ۵۰۰ هزار تومان سرمایه‌گذاری می‌کند و از این ۵۰۰ هزار تومان ۲۰ هزار تومان مخارج کارخانه و ۳۸۰ هزار تومان صرف خرید مواد خام گردد؛ و ۱۰۰ هزار تومان هم بابت ارزش شش ماد کار کارگران داده شود.



و باز فرض کنیم قیمت هر جفت کفش برابر با ۱۰۰ تومان باشد و
 کارگران در این شش ماه ۵۰۰ جفت کفش تولید نمایند؛ خوب، حال
 اگر سرمایه دار ۵۰۰ جفت کفش را بفروشد، باز همان ۵۰۰ هزار تومان
 خودش بدستش می آید. در اینجا پول تبدیل به سرمایه نشده است؛
 چرا که ارزش اضافی به مرأه خود نیاورده است. در نتیجه سرمایه دار
 برای بدست آوردن ارزش اضافی مجبور است کارگران را بیشتر از
 پولی که به آنها می دهد به کار بکشد. بهمین جهت به کارگران پولی برابر
 کار شش ماه آنها می دهد، ولی به جای شش ماه، یکسال کار می کشد.
 بنابراین وقتی کارگران دو برابر کار کنند، مخارج کارخانه و مواد خام
 نیز باید دو برابر شود. یعنی وقتی با شش ماه کار کارگران ۲۰ هزار تومان
 مخارج کارخانه و ۳۸۰ هزار تومان مواد خام مصرف شود، برای یکسال
 کار کارگران که تولید ۴ برابر می شود، مخارج کارخانه $40 \times 2 = 80$
 هزار تومان و مواد خام $80 \times 380 = 3200$ هزار تومان می شود.



کارگران که یا شش ماه کار، ۳۸۰ هزار تومان مواد خام و ۴۰ هزار
 تومان مخارج کارخانه، ۵۰۰ جفت کفش تولید می کنند، بایکسال کار، ۷۶۰ هزار
 تومان مواد خام و ۴۰ هزار تومان مخارج کارخانه، ۱۰۰۰ هزار جفت.

کفشن تو لید خواهند کرد.

سرمایه‌دار با فروش ۱۰۰۰ جفت کفشن، ۱۰۰۰ تومان بدست می‌آورد.

تومان ۱۰۰۰۰۰ = تومان ۱۰۰ × ۱۰۰۰ جفت کفشن
ولی می‌دانیم سرمایه‌دار ۹۰۰ هزار تومان پول به کار انداخته بود. پس این ۱۰۰ هزار تومان اضافی از کجا بدست آمد؟

$$1000000 - 900000 = 100000$$

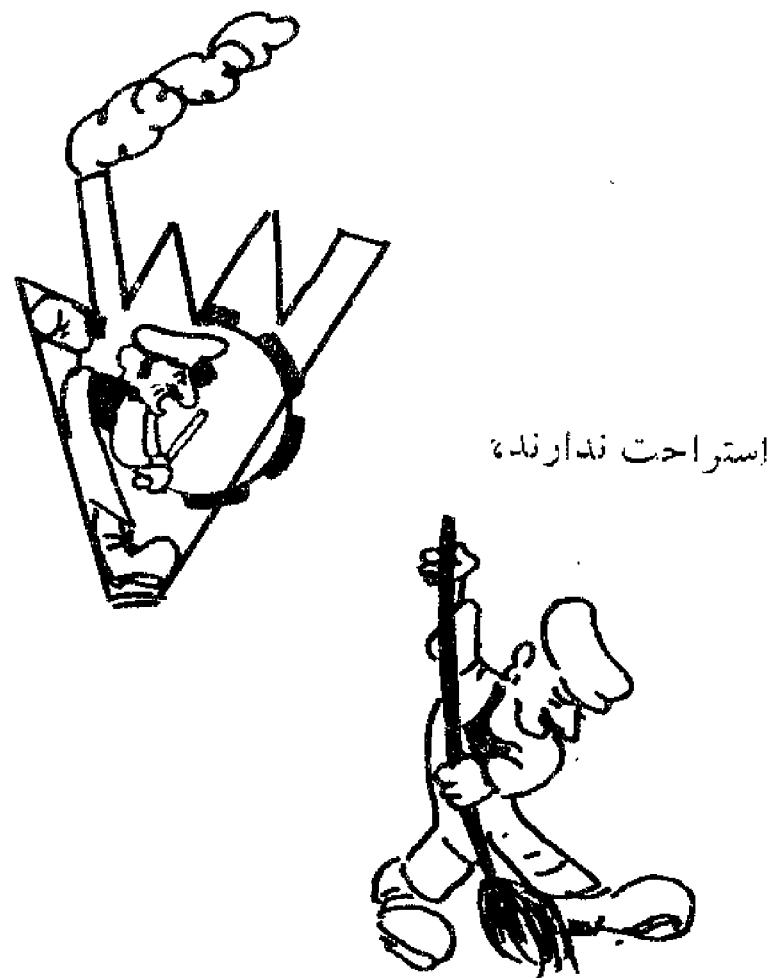
↓
(پولی که سرمایه‌دار به کار انداخت)

۱۰۰ هزار تومان اضافی، ارزش اضافی است که از شش ماه کار اضافه‌ای که کارگران بدون دریافت مبلغی برای سرمایه‌دار انجام داده‌اند بدست آمده است. و در اینجا پول به سرمایه تبدیل می‌شود، زیرا ارزش اضافی با خود به همراه آورده است. ارزش اضافی که از کار اضافی کارگران بوجود می‌آید، منبع بزرگ ثروت سرمایه‌دار است و سرمایه‌داران را روز به روز داراتر می‌کند.

حال با توجه به مطالب بالا، فکر کنیم بتوانیم معماهی زیر را

حل کنیم:

چرا کارگران که در کارخانه کار می‌کنند،
در خانه کار می‌کنند،
اتاق خود را رینگی می‌زنند،



به گردش نمی روند،
غذاهای ارزان و آنهم به مقلمهار کم می خورند،



لباسهای ارزان قیمت می‌پوشند،
به بچه‌هایشان پول جیبی نمی‌دهند، و یا کم می‌دهند،



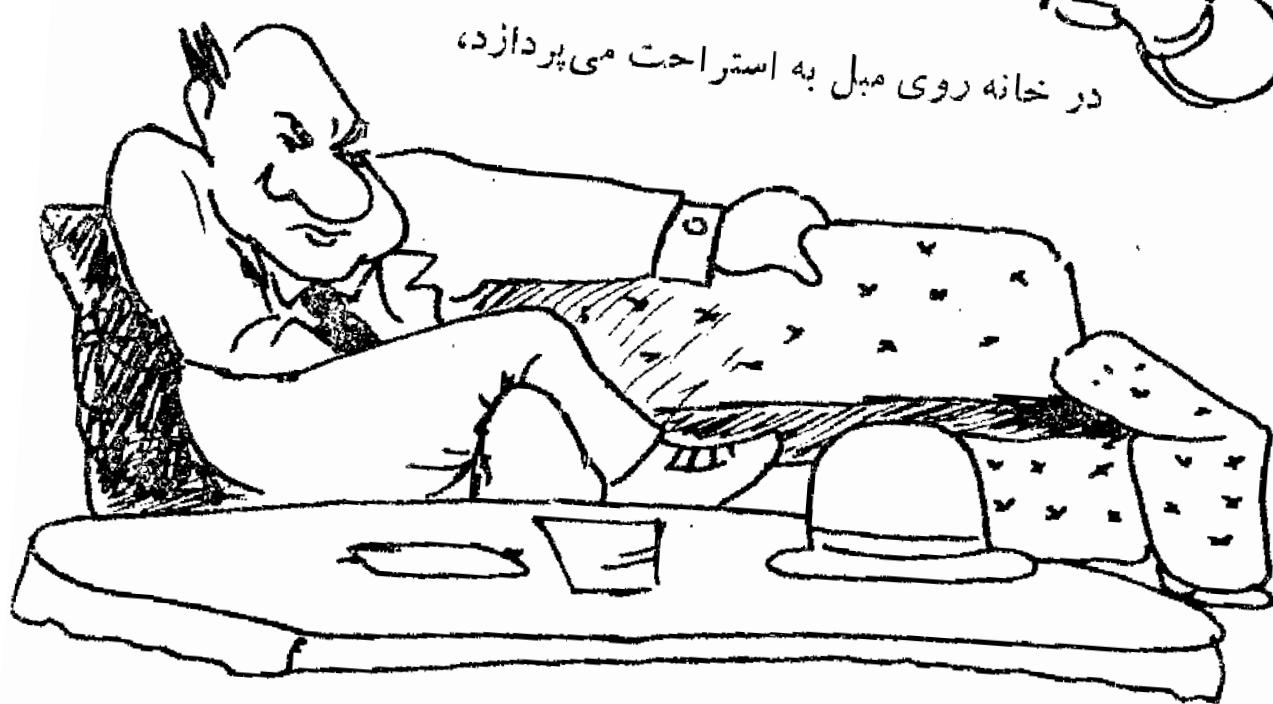
با ز هم همیشه جیبیشان خالی است و سرخر جی باز نهایشان چانه میز نند؟



ولی: سرمایه‌دار که در کارخانه دستش را تسوی جیبش کرده و به کارگران دستور می‌دهد،

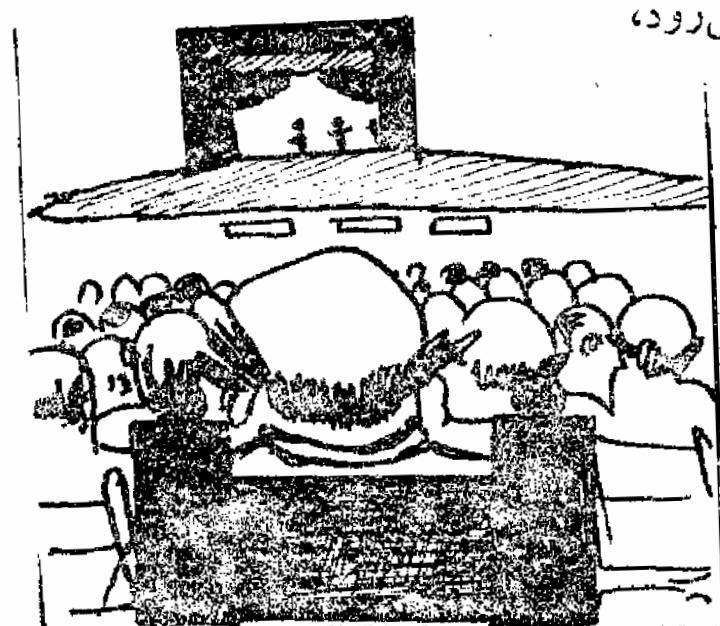


در خانه روی مبل به استراحت می‌پردازد،

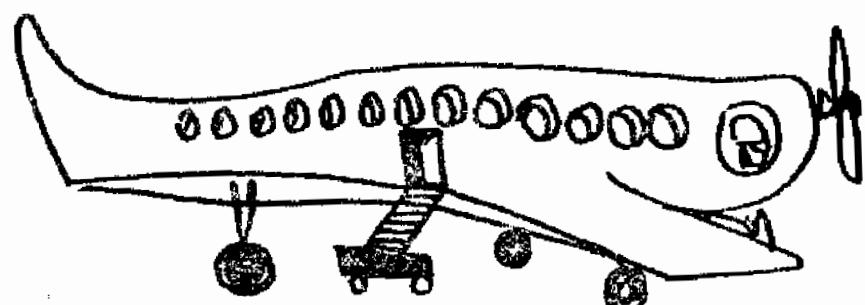


به ذاتر، تالارهای موسیقی، شکارگاههای خصوصی و سایر تفریح-

گاهها می‌رود،



سالی چند بار برای گردش به اروپا سفر می‌کند،



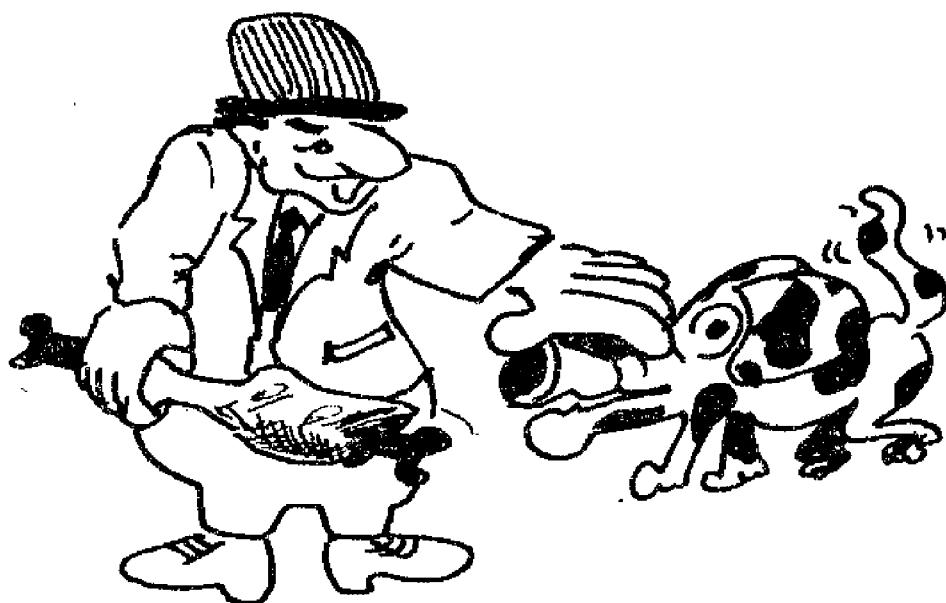
بهترین غذاها را می خورد.



بهترین مشروبات را می نوشد،
بهترین لباسها را می پوشد،
روزی چند هزار تومان بهر کدام از بچه هایش پول تو جیبی
می دهد،



و حتی روزی صدھاء تومان هم خرج سگش می کند،



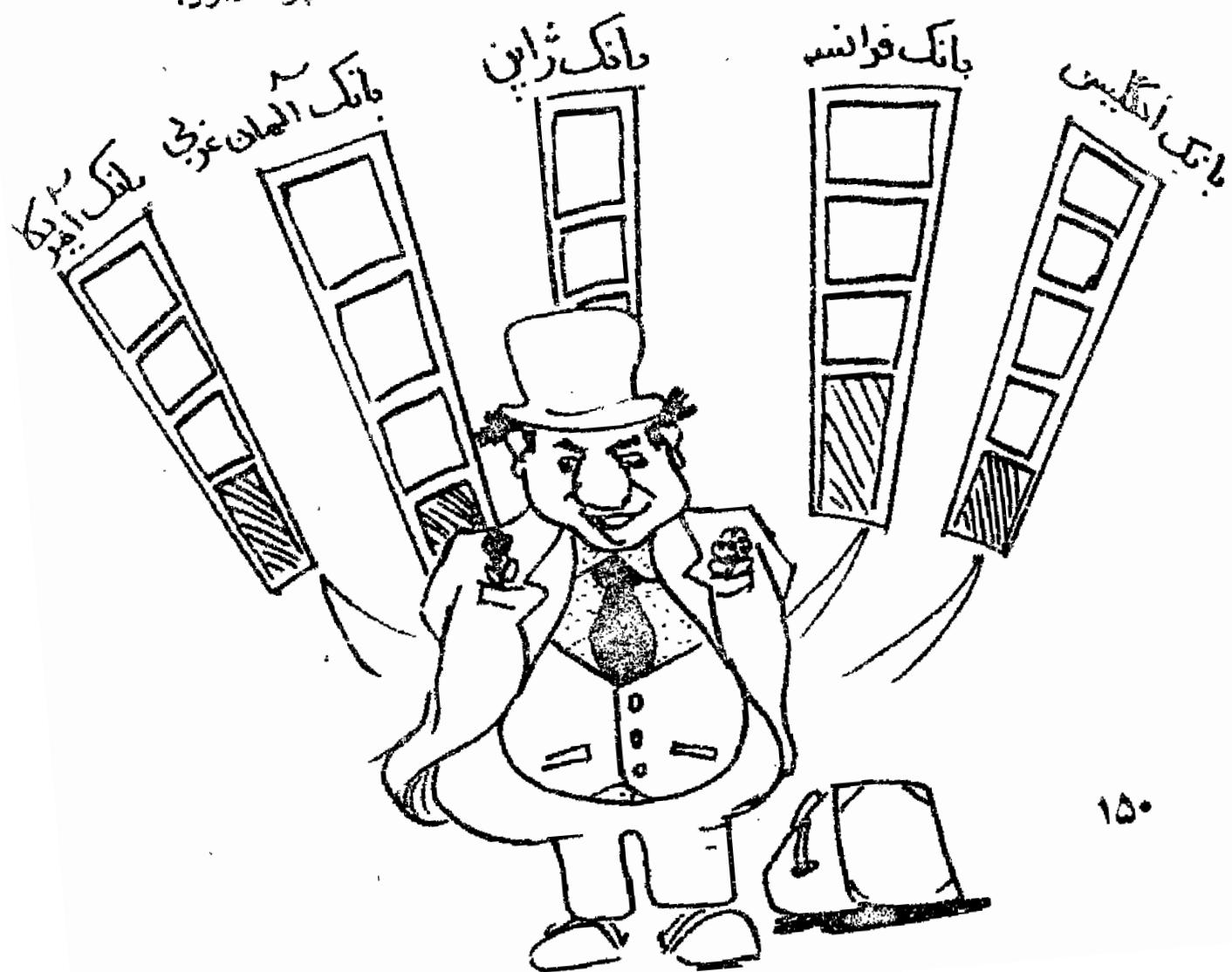
برای آرایش زنش هم هزارها تومان می پردازد،



باز کیفیش، پر از پول است،



و در بانکهای داخلی و خارجی نیز میلیونها تومان پول دارد؟



بله، جواب این معما، همان‌طور که خود تان هم می‌دانید این است: ارزش اضافی که از کار اضافی کارگران بوجود می‌آید، ثروت او اوانی برای سرمایه‌دار به بار می‌آورد، وای کارگران که از طریق سرمایه‌دار استثمار می‌شوند، به سختی می‌توانند شکم خود و خانواده‌شان را سپر کنند.

سرمایه ثابت و سرمایه متغیر:

آن قسمت از سرمایه سرمایه‌دار را که صرف تهیه ماشینهای تولید، ساختهای کارخانه، کارخانه‌ها، مواد خام و مواد سوختی می‌گردد، سرمایه ثابت می‌نامند؛ و قسمت دیگر سرمایه را که صرف خرید نیروی کار (مزد کارگران) می‌شود، سرمایه متغیر می‌گویند.

نرخ ارزش اضافی:

نرخ ارزش اضافی و یا نرخ استثمار، نشان میدهد که درجه استثمار تا چه حد می‌باشد. وقتی ما نرخ ارزش اضافی (نرخ استثمار) را بدست بیاوریم، پی خواهیم برد که کارگران چه مقدار از کار روزانه را برای خود کار کرده‌اند، و چه مقدار برای سرمایه‌دار.

نرخ ارزش اضافی (نرخ استثمار) از تقسیم ارزش اضافی بر سرمایه متغیر بدست می‌آید.

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{نرخ استثمار}}{\text{کل سرمایه}} \times 100$$

اما چون ارزش اضافی از کار اضافی کارگران بدست می‌آید و سرمایه متغیر هم که مزد کارگران است در مقابل کار لازم به کارگران داده می‌شود، نرخ ارزش اضافی را می‌توان از تقسیم کار اضافی بر کار لازم نیز بدست آورد.

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{زمان کار اضافی}} = \frac{100}{\text{زمان کار لازم}} \times \frac{\text{سرمایه متغیر}}{100}$$

مسئله :

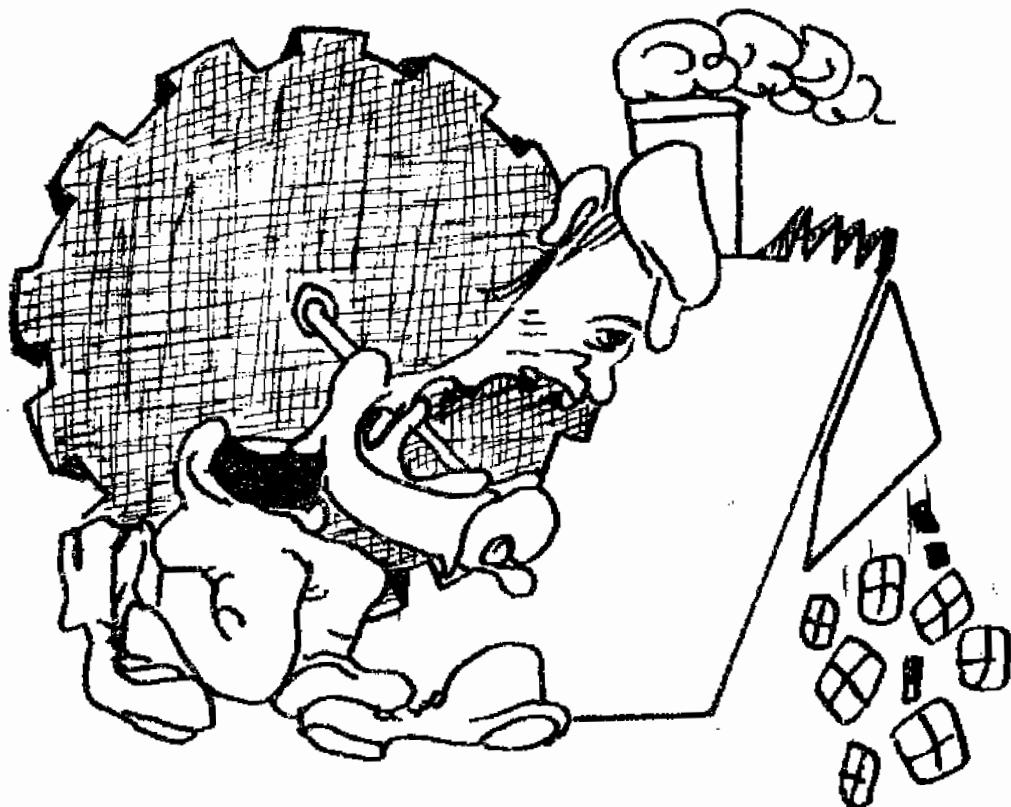
فرض کنیم کارگری در روز ۸ ساعت کار می‌کند، و روزانه ۴۰ تومان مزد می‌گیرد؛ این کارگر اگر در هر روز ۴۰ تومان هم ارزش اضافی بوجود بیاورد، نرخ ارزش اضافی چقدر خواهد شد؟

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{زمان کار اضافی}} = \frac{100}{40} \times \frac{40 \text{ تومان}}{\text{سرمایه متغیر}} = 100\%$$

می‌بینیم نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ شده است، و این به آن مفهوم است که کارگر نصف زمان کار را برای خود کار کرده است، و نصف دیگر را برای سرمایه‌دار. یعنی کار لازم ۴ ساعت و کار اضافی هم ۴ ساعت می‌باشد.

از ارزش اضافی مطلق و ارزش اضافی نسبی:

اگر سرمایه‌دار ساعات کار روزانه را زیادتر کند، بطوریکه کار لازم (کاری که کارگر برای خود انجام می‌دهد) ثابت بماند، ولی کار اضافی (کاری که کارگر بدون دریافت مزد برای سرمایه‌دار انجام می‌دهد) بیشتر شود، نرخ ارزش اضافی بالا می‌رود، یعنی درجه استثمار شدیدتر می‌گردد.



مثلاً در مثال بالا که ساعات کار روزانه ۸ ساعت بود، به ۱۰ ساعت افزایش می‌یابد بدون اینکه مزد کار گر زیاد شود. یعنی کار گر قبل ۸ ساعت کار می‌نمود، از این ۸ ساعت ۴ ساعت را برای خود (کار لازم) و ۴ ساعت را برای سرمایه‌دار (کار اضافی) کار می‌کرد. اما حال که کار روزانه به ۱۰ ساعت افزایش یافته، باز هم مانند قبل ۶ ساعت را برای خود کار می‌کند (کار لازم ثابت مانده)، در حالیکه برای سرمایه‌دار ۶ ساعت کار می‌نماید (کار اضافی زیادتر شده). یعنی برای سرمایه‌دار ۲ ساعت بیشتر کار می‌کند؛ و به همین جهت نرخ ارزش اضافی بیشتر می‌شود.

$$15 = \frac{6 \text{ ساعت}}{4 \text{ ساعت}} \times \frac{\text{زمان کار اضافی}}{\text{زمان کار لازم}} = \text{نرخ ارزش اضافی}$$

به ارزش اضافی ای که در نتیجه طولانی ترشدن کار روزانه بدست من آید، ارزش اضافی مطلق می‌گویند. سرمایه‌دار تشنئه ارزش اضافی است؛ ولی نمی‌تواند هر چقدر دلش بخواهد، ساعات کار روزانه را

زیاد کند؛ زیرا کارگر مدت زمانی را باید صرف خوردن کند و بعلاوه به خواب و استراحت، احتیاج دارد. همچنین کارگران برای کم کردن ساعات کار روزانه همواره با سرمایه داران به مبارزه پرداخته اند. بدین ترتیب سرمایه دار می بیند که زیاد کردن کار روزانه چندان آسان نیست، پس می آید و راه دیگری را برای زیاتر کردن ارزش اضافی انتخاب می کند و آن راه بدین صورت است که ساعات کار روزانه کارگران را ثابت نگاه می دارد؛ ولی زمان کار لازم را کم می نماید.

در مثال قبلی ما ساعات کار روزانه کارگران ۸ ساعت بود، و کارگران از این ۸ ساعت، ۴ ساعت را برای خود (یعنی زمان کار لازم ۴ ساعت بود)، و ۴ ساعت دیگر را هم برای سرمایه دار و در جهت تولید ارزش اضافی کار می نمودند (کار اضافی ۴ ساعت بود).

حال سرمایه دار می آید و زمان کار لازم را کم تر می کند؛ فرض کنیم زمان کار لازم را که ۴ ساعت بود، به ۳ ساعت کاهش دهد، در نتیجه ۱ ساعت به کار اضافی اضافه خواهد شد. یعنی کار اضافی که برابر با ۴ ساعت بود، ۵ ساعت می شود. در اینصورت بینیم نرخ ارزش اضافی چقدر می شود:

$$\text{نرخ ارزش اضافی} = \frac{\text{زمان کار اضافی}}{\text{زمان کار لازم}} \times 100\% = \frac{5}{3} \times 100\% = 166\%$$

ارزش اضافی ای که در نتیجه کم شدن کار لازم و زیاد شدن کار اضافی به همان نسبت، بدست آید، ارزش اضافی نسبی می باشد.

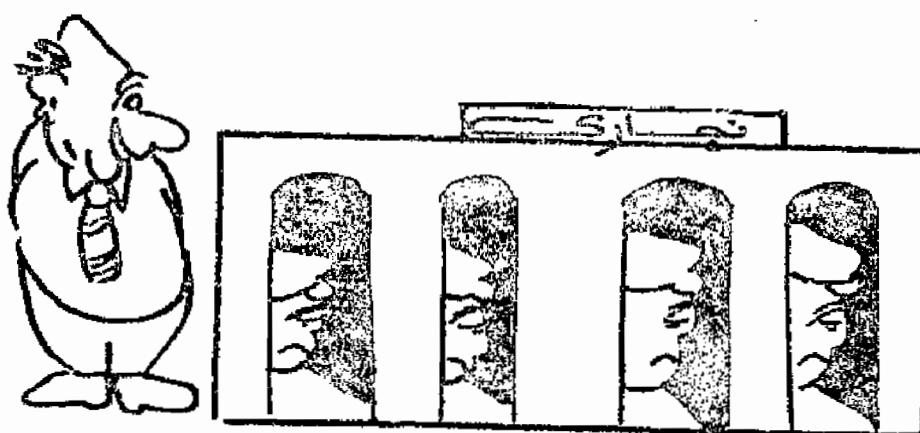
رشد سرمایه داری در صنعت:

مراحل سرمایه داری عبارتند از سه مرحله همکاری ساده سرمایه داری،

مانو فاکتور سرمایه‌داری و مرحله تولید ماشینی و صنعت بزرگ

۱- همکاری ساده سرمایه‌داری:

در این مرحله، سرمایه‌دار در یک زمان واحد تعداد زیادی کارگر را در یک کارگاه (در یک مکان) جمع می‌کرد و همه آنها را که در یک رشته مهارت داشتند، و یک کار را انجام می‌دادند، به کار می‌گرفت.

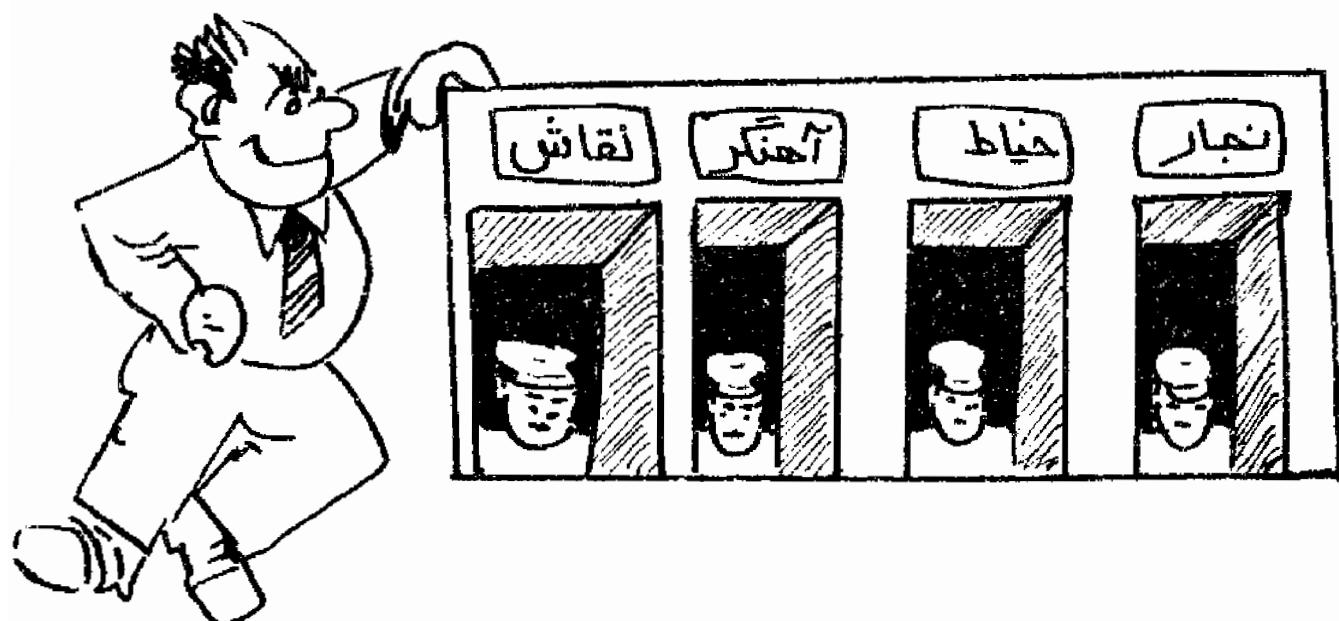


چند کارگر وقتی همزمان و با همکاری یکدیگر کاری را انجام دهند، بهتر و سریعتر کار می‌کنند و در نتیجه تولید بیشتر از زمانی خواهد شد که همین چند کارگر بدور از هم و جداگانه کار کنند.

۲- هانوفاکتور سرمایه‌داری:

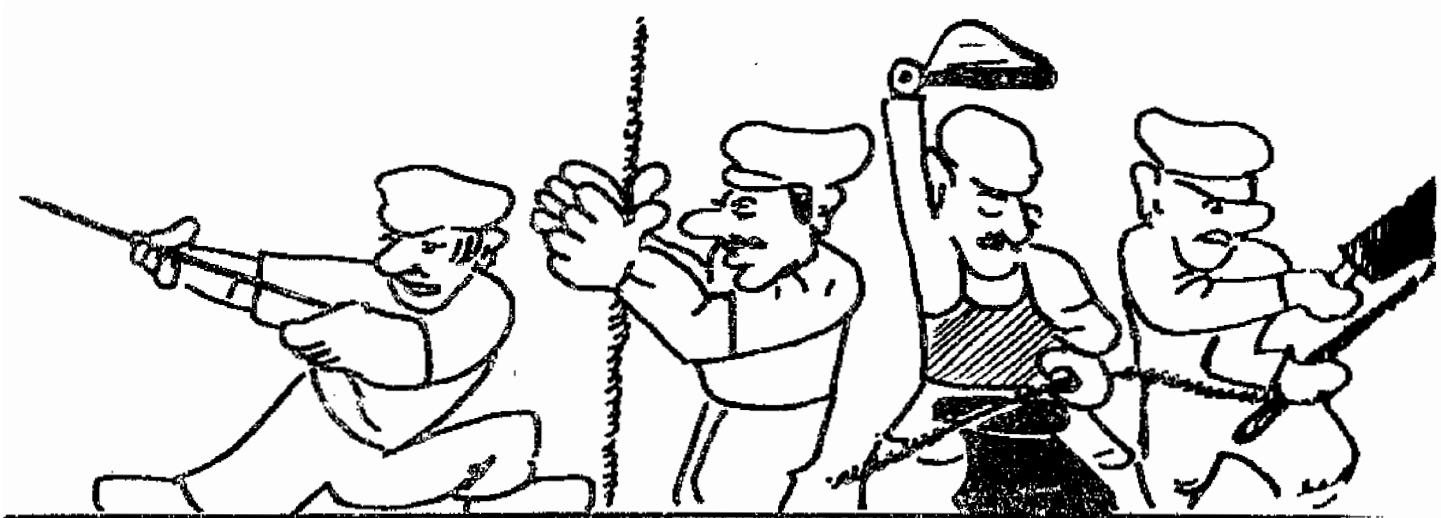
با رشد همکاری ساده سرمایه‌داری، بتدریج در کارگاهها تقسیم کار بوجود آمد؛ و مرحله دوم سرمایه‌داری یعنی مانو فاکتور سرمایه‌داری جای مرحله قبلی را گرفت. مانو فاکتور سرمایه‌داری به دو راه بوجود آمد. راه اول بدین شکل بود که سرمایه‌داران، متخصصان در رشته‌های مختلف را به کار می‌گرفتند.

کارگران با هم کار می‌کردند، ولی مانند مرحله قبلی یک کار را انجام نمی‌دادند؛ زیرا هر کدام در رشته‌ای تخصص و مهارت داشت؛ با این وجود همه آنها با مهارت در رشته‌های مختلف، یک کالای خاصی را تولید می‌کردند.



مثلا سرمایه‌دار برای تولید درشكه از نجار و خیاط و آهنگر و چوب بر گرفته تا شیشه‌گر و نقاش و غیره را بکار می‌گرفت تا برای او درشكه بسازند.

راه دوم این بود که سرمایه‌دار، پیشه‌ورانی را که فقط دارای یک رشته بودند، در کارگاه جمع می‌کرد و آنها را به کار می‌کشید. به عنوان مثال مانوفاکتور سوزن‌سازی با این روش بوجود آمد. در مانوفاکتور سوزن‌سازی سیم از زیر دست چندین کارگر می‌گذشت تا سرانجام سوزن ساخته می‌شد. یکی سیم را می‌کشید، دیگری سیم را تاب می‌داد، سومی آنرا قطع می‌کرد، چهارمی نوک آنرا تیز می‌کرد و غیره.



سرمایه‌داران، کارگران مانوفاکتور را به شدیدترین و بیشتر حمامانه ترین شکل استثمار می‌کردند. آنها از کارگران روزانه هیجده ساعت و حتی از این هم بیشتر کار می‌کشیدند؛ و در مقابل این همه کار، مزد کمی به آنها می‌دادند.

۳- مرحله تولید ماشینی و صنعت پردازی:

در این مرحله که سومین و تکامل یافته توین مرحله سرمایه‌داری است، کارگاهها به کارخانه‌ها تبدیل می‌شوند. استفاده از کارخانه، تولیدات را بیشتر و کالاهای ارزان‌تر نمود؛ زیرا بوسیله کارخانه برای تولید کالاهای وقت کمتری مصرف می‌شد؛ و همین امر باعث شد که بسیاری از تولید کنندگان کوچک ورشکست شوند.

در مرحله تولید ماشینی، سرمایه‌داران به استثمار هر چه بیشتر کارگران پرداختند. آنها حتی زنان و کودکان را به کار کشیدند.

در نظام سرمایه‌داری کار و تولید اجتماعی است. چند هزار کارگر که در کارخانه‌ای کار می‌کنند، همه آنها بطور دسته جمعی یک کالا را تولید می‌کنند. هیچ کارگری نمی‌تواند بگوید که این کالا را



من تولید کرده‌ام. زیرا یک کارگر کارخانه به تنها یی قادر نیست محصولی را تولید کند. اما تمام کارگران کارخانه، با کمک یکدیگر قادرند کالا تولید نمایند. بنابراین می‌بینیم که کار در سرمایه‌داری خصلت اجتماعی دارد. علاوه بر این کارخانه‌ها نیز برای تولید بهم وابسته هستند. مثلاً کارخانه اتومبیل سازی احتیاج به فولاد دارد را این جهت به کارخانه فولاد سازی وابسته است؛ کارخانه فولاد سازی هم برای تولید فولاد احتیاج به زغال سنگ دارد، و از این جهت به معادن‌های زغال سنگ وابسته است و غیره غیره. همین‌طور تمام کارخانه‌ها به هم وابسته‌اند هستند. اینجاست که می‌گوییم تولید خصلت اجتماعی دارد.

اما مالکیت بروسايل تولید خصوصی است. کار و تولید اجتماعی است، ولی مالکیت خصوصی است. تضاد اساسی در نظام سرمایه‌داری، تضاد بین کار و تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی می‌باشد.

دستمزد:

آیا زمانی که کارگر برای سیر کردن شکم خود و خانواده‌اش

به نزد سرمایه‌دار می‌رود، نیروی کارش را می‌فروشد یا کارش را؟
سرمایه‌دار برای اینکه کارگر متوجه نشود که دارد استثمار می-

شود می‌گوید:

— «کارگر در ازای کاری که انجام می‌دهد مزد می‌گیرد. یعنی
مزد، قیمت کاری است که کارگر انجام می‌دهد.»

از جمله بالا چنین می‌توان برداشت نمود که کارگر کارش را
به سرمایه‌دار می‌فروشد، نه نیروی کارش را. ولی آیا چنین است؟ آیا
شما می‌توانید چیزی را که ندارید بفروشید؟ پر واضح است که خیر.
بنابراین کارگر هم برای آنکه بتواند کار را بفروشد، باید آنرا از
قبل داشته باشد: درحالیکه کار از قبل موجودیت ندارد؛ و کارگر ابتدا
باید به کارخانه (محل کار) رفته و سپس بوسیله کاری که انجام می‌دهد
کالاتولیدنماید. تا اینجا دانستیم کارکلائیست. پس چه چیزی کالاست؟

کارگر از فروش چه چیزی امرار معاش می‌کند؟

هر چیزی برای اینکه بتوان آنرا فروخت، باید واقعاً وجود
داشته باشد. نمی‌توان کالایی را بدون اینکه وجود داشته باشد، خرید
و یا فروخت.

کارگر با فروش نیروی کار امرار معاش می‌کند. نیروی کار
کالا می‌باشد، زیرا از قبل در کارگر موجود می‌باشد.

وقتی سرمایه‌دار به کارگر مزد می‌دهد و انمود می‌کند که برای
تمام کار انجام شده، آن مزدرا می‌پردازد. این است که استثمار بخوبی
خود را نشان نمی‌دهد. مثلاً در نظام فشورالی دهقان در هفته چهار یا پنج
روز را برای ارباب کار می‌کرد و دو یا سه روز را نیز برای خود کار
می‌نمود. در اینجا استثمار کاملاً روش نبود؛ و دهقان بخوبی می‌دید
که ارباب بطور بی‌رحمانه‌ای او را به کار می‌کشد.

در نظام سرمایه‌داری هم مزد در واقع چه است که با بت کار

لازم پرداخت می کردد.

فرض کنیم کارگری در روز ۱۰ ساعت کار می کند. اگر ارزش کار در هر ساعت برابر با ۱۰ تومان باشد و سرمایه دار روزانه ۵۰ تومان بابت مزد بپردازد، درواقع کارگر مزد ۵ ساعت کاری را که انجام داده دریافت کرده و مزد ۵ ساعت دیگر را دریافت ننموده است. ۵ ساعت کاری که مزدش پرداخت شده، کار لازم (کاری که کارگر برای خود انجام داده است) و ۵ ساعتی که مزدش پرداخت نشده، کار اضافی (کاری که کارگر برای سرمایه دار انجام می دهد، و بدین ترتیب ارزش اضافی تولید می نماید). می باشد. اما همانطور که گفتیم، مزد، این تصور را بوجود می آورد که سرمایه دار ۵۰ تومان را برای تمام کار انجام شده (۱۰ ساعت کار) پرداخته است.



بنابراین مزد این واقعیت را که کار روزانه کارگر به کار لازم (کاری که مزدش پرداخت شده) و کار اضافی (کاری که مزدش پرداخت نشده)، تقسیم می شود مخفی می کند.

شکل‌های مختلف هزد

«گاه مزد»، یکی از شکل‌های مختلف مزد است که بر اساس طول زمان کار پرداخت می گردد. «گاه مزد» انواع مختلفی دارد که عبارتند از مزد ساعتی، مزد روزانه، مزد هفتگی، مزد ماهیانه.

فرض کنیم کارگری روزانه ۸ ساعت کار می کند و در این ۸ ساعت ۸۰ تومان مزد می گیرد؛ قیمت هر ساعت کار کارگر بطور متوسط ۱۰ تومان است. حال اگر مزد روزانه ثابت بماند (همان ۸۰ تومان)، ولی زمان کار روزانه ۴ ساعت طولانی تر شود (یعنی ۱۰ ساعت شود)، قیمت هر ساعت کار کارگر می شود ۸ تومان. یعنی مزد او در هر ساعت ۲ تومان کمتر می شود. این است که کارگر هر چه بیشتر کار کند، مزد کمتری می گیرد.

گاه مزد این فرصت را به سرمایه دار می دهد که هر گاه بازار کالا عالی بود، مدت کار روزانه را طولانی کند، و هر گاه شرایط بازار خوب نبود، به میل خود مدت کار روزانه را کوتاه نماید.

بدین ترتیب «گاه مزد» تنها و تنها شدت استثمار کارگر را زیاد می کند.

مسئله ۱: کارگری روزانه ۸ ساعت کار می کند، و در این ۸ ساعت، ۸۰ تومان مزد می گیرد؛ این کارگر با بت هر یک ساعت چقدر مزد دریافت می کند؟

$$\text{جواب: تومان } 10 = \frac{\text{میزد کار روزانه}}{\text{ساعت}} = \frac{80 \text{ تومان}}{8 \text{ ساعت}} = \text{میزد هر یک ساعت کار روزانه}$$

مسئله ۲ - بازار برای فروش کالا عالی است؛ سرمایه‌دار کار روزانه کارگر را که قبل از ۸ ساعت بود، ۴ ساعت طولانی‌تر می‌کند. یعنی کار روزانه کارگر از ۸ ساعت به ۱۲ ساعت افزایش می‌یابد. حال اگر مزد روزانه کارگر هم از ۸۰ تومان به ۹۰ تومان برسد، قیمت هر یک ساعت کار کارگر چقدر خواهد شد؟

$$\text{جواب: ریال } 75 = \frac{\text{میزد کار روزانه}}{\text{ساعت}} = \frac{90 \text{ تومان}}{12 \text{ ساعت}} = \text{میزد هر یک ساعت کار روزانه}$$

مسئله ۳ - بازار برای فروش کالا نامناسب است، سرمایه‌دار کار روزانه را از ۸ ساعت به ۶ ساعت می‌رساند (یعنی به اندازه ۲ ساعت مدت کار روزانه را کوتاهتر می‌کند). حال اگر مزد کارگر در هر ساعت همان ۱۰ تومان باشد، مزد روزانه او چقدر خواهد بود؟
 $10 \text{ تومان} = 6 \text{ ساعت} \times 10 \text{ تومان} = \text{ساعت کار روزانه} \times \text{مزد یک ساعت کارگر} = \text{مزد روزانه کارگر}$
 بنابراین نه تنها زمانیکه ساعات کار طولانی شود مزد کارگر پایین می‌آید، بلکه اگر مهلت کار روزانه کوتاهتر هم گردد، مزد کار روزانه کمتر خواهد شد.

«کادمز» شکلی دیگر از مزد است که براساس تعداد محصولاتی که کارگر تولید می‌کند پرداخت می‌گردد.
 وقتی مزد براساس ساعت و یا روز پرداخت گردد، سرمایه‌دار با خود می‌گوید:

«همه کارگران به یک اندازه مهارت ندارند، بنابراین اگر کار مزد را براساس ساعت و یا روز بدhem، امکان دارد بعضی از کارگران بسیار کند کار کنند، و بدین ترتیب کلاه‌گشادی بر سرمن بگذارند. به

خانم‌ر اینکه کلاه سرم نرود، بهتر است مزد کارگران را براساس تعداد
اطلاعاتی که می‌سازند پردازم.»

هر گاه کارگران کارخانه در روز ۸ ساعت کار کنند و روزانه ۸۰
تومان مزد بگیرند، سرمایه‌دار کارگر ماهری را در نظر می‌گیرد که در
این ۸ ساعت مثل ۲۰ قطعه ساخته است؛ بدین ترتیب سرمایه‌دار بتعهد
هر قطعه ۴ تومان به کارگران می‌پردازد.



سرمایه‌داران «کارمزد» را تنها برای استثمار بیشتر کارگران انتخاب
می‌کنند.

مزد اسمی و مزد واقعی:

دراولین مراحل تکامل سرمایه‌داری، مقدار بسیار زیادی از مزد
کارگران بصورت اجناس مورد لزوم آنها (برنج، نان، روغن، و...)
پرداخت می‌شد؛ و آخر سر، وقتی سرمایه‌دار و کارگر می‌خواستند
تصفیه حساب کنند، کارگر یا اصلاً چیزی طلبکار نمی‌شد، و یا مقدار

بسیار کمی طلبکار می شد که آن را بصورت پول دریافت می نمود.
 امروزه در بیشتر کشورهای سرمایه داری مزد کارگران بصورت
 پول پرداخت می گردد. مزدی را که بصورت پولی پرداخت گردد،
 مزد اسمی و مزدی را که بصورت اجناس به کارگران داده شود، مزد واقعی
 می گویند.



آنچه روشن است این است که، کارگران، پولی (مزد اسمی) را که از سرمایه دار می گیرند، نمی توانند بخورند؛ بنابراین با آن پول، نان، برنج، گوشت، پنیر، لباس، کفش وغیره می گیرند؛ که این مزد واقعی آنها محسوب می شود.

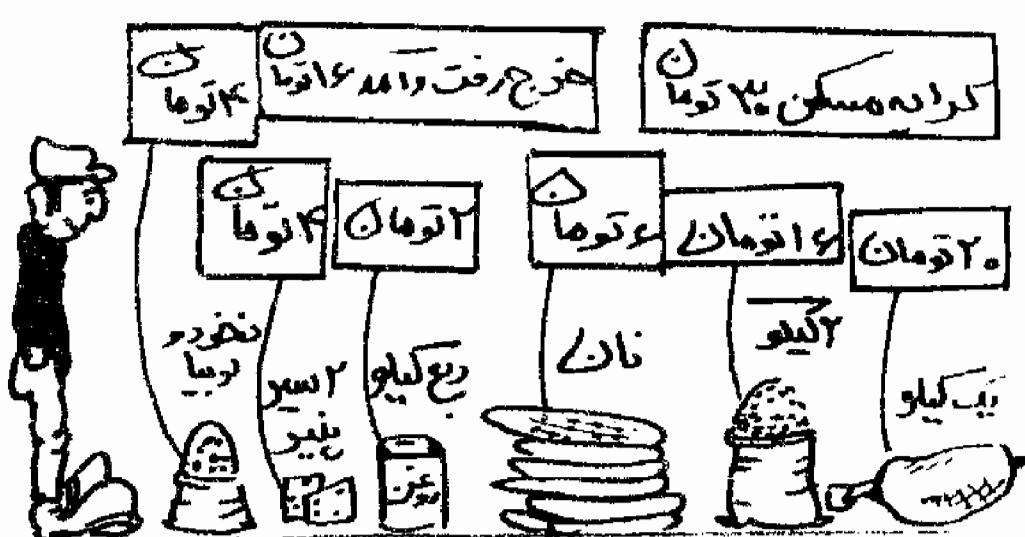
مزد واقعی نشان می دهد که کارگران تا چه حدودی می توانند با پولی که بدست می آورند زندگی خود و خانواده شان را بگردانند. اگر مزد اسمی کارگران کمی بیشتر شود، و در کنار آن قیمت کالاهای هم به نسبت زیادتری بالا رود، مزد واقعی پایین می آید. بامثال زیر، مطلب را روشن می کنیم:

فرض کنیم کارگری روزانه ۱۰۰ تومان مزد می گیرد؛ حال اگر گوشت هر کیلو برابر با ۲۰ تومان، برنج کیلویی ۸ تومان، نان دانه ای ۱ تومان، روغن کیلویی ۸ تومان، لوبیا و نخود کیلویی ۸ تومان



ازایه مسکن هم روزی ۳۰ تومان باشد، مزد واقعی کارگر چقدر است؟ یعنی این کارگر باروزی ۱۰۰ تومان تاچه حدودی می‌تواند نیازهای خانواده اش را رفع نماید؟

جواب: کارگر با روزی ۱۰۰ تومان می‌تواند روزانه یک کیلو و نیم گوشت (۲۰ تومان)، ۲ کیلو برنج (۱۶ تومان)، ۶ عدد نان (۴ تومان) را بخورد و غن (۲ تومان)، ۲ سییر پنیر (۴ تومان)، نیم کیلو لوبیا و نخود (۳ تومان) بخرد؛ و ۳۰ تومان کرایه مسکن بپردازد و ۱۸ تومان هم خرج رفت و آمد و پس انداز برای خرید پوشак وغیره کند. می‌بینیم که مزد



اسی کارگر روزانه ۱۰۰ تومان است؛ و مزد واقعی کارگر روزانه ۱ دیلو گوشت، ۲ کیلو برنج، ۶ عدد نان، ربع کیلو رغز، نیم کیلو لوبیا

ونخود، ۲ سیر پنیر و ۳۰ تومان کرایه منزل و ۱۸ تومان نیز خرج رفت و آمد وغیره می باشد.

حال اگر مزد روزانه کارگر از ۱۰۰ تومان به روزی ۱۲۰ تومان افزایش یابد، ولی قیمت کالاها برابر شود، مزد واقعی (همانطور که گفته‌یم) پایین می آید.

برفرض آنکه قیمت تمام کالاها ۲ برابر شود، و مزد کارگرهم از ۱۰۰ تومان به ۱۲۰ تومان افزایش یابد، مزد واقعی چنین می شود: سه‌ربع کیلو گوشت (۳۰ تومان)، یک کیلو و نیم برش (۲۴ تومان)، ۴ عدد نان (۸ تومان)، ربع کیلوروغن (۶ تومان)، ۲ سیر پنیر (۸ تومان)، ربع کیلو لوبیا و نخود (۶ تومان)، ۴۰ تومان کرایه مسکن و ۱۲ تومان خرج رفت و آمد و خرید پوشак و غیره.



می‌بینیم که چگونه با بالا رفتن قیمت کالاها، مزد واقعی پایین می‌آید. مثلا در مثال بالا با بالا رفتن قیمت کالاها، مزد واقعی از ۱ کیلو گوشت و ۲ کیلو برش و غیره، به سه‌ربع کیلو گوشت و یک کیلو و نیم برش و غیره کاهش می‌یابد. بنابراین اولین علت کاهش (پایین آمدن) مزد واقعی، بالا رفتن قیمت کالاهاست.

علمت دیگر پایین آمدن مزد واقعی، زیاد شدن مالیاتها و یا بالارفتن اجاره مسکن می باشد.

در کشورهای سرمایه‌داری تعداد ساعات کار مردان و زنان یکی است، ولی مزد زنان کمتر از مردان است. همچنین کودکان نیز با انجام کار زیاد، مزد کمی دریافت می دارند. بدین ترتیب سرمایه‌داران منافع بسیار زیادی به جیب می زنند.

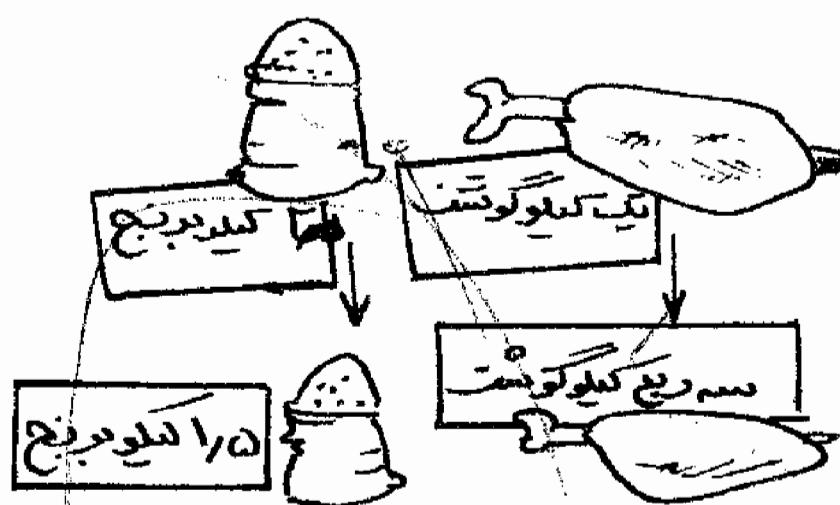
همینطور کارگران سیاهپوست و کارگران سفیدپوست هم برای انجام کارهایی که شبیه به هم می باشند، مزدهای مختلف و نابرابری می کنند. مثلاً در کشورهای وابسته افریقایی مزد کارگران سفیدپوست، بطور متوسط ۱۰ برابر کارگران سیاهپوست می باشد. در آمریکا هم مزد کارگران سیاهپوست کمتر از مزد کارگران سفیدپوست می باشد؛ که این نیز منبع درآمد بزرگی است برای سرمایه‌داران.

سرمایه‌داران برای اینکه بتوانند کارگران را سرکوب نمایند، اتحادیه سرمایه‌داران را تشکیل می دهند؛ یعنی برعلیه کارگران متحد می شوند. آنها برای مبارزه علیه طبقه کارگر از امکانات زیادی برخوردارند. این امکانات عبارتند از: پشتیبانی دولت، در اختیار داشتن پلیس و ارتش، در اختیار داشتن رادیو و تلویزیون و غیره و غیره. کارگران هم برای اینکه بتوانند با سرمایه‌داران مبارزه کنند،

اتحادیه‌های خود را تشکیل می‌دهند. و از این طریق خود را در مقابل سرمایه‌داران متشکل می‌کنند. بدین ترتیب کارگران برای بالا بردن دستمزد مبارزه می‌نمایند. مبارزه کارگران برای بالا بردن دستمزد، مبارزه اقتصادی است.

کارگران علاوه بر مبارزه اقتصادی، مبارزه سیاسی نیز می‌کنند. مبارزه سیاسی، مبارزه‌ای است که هدفش نابود کردن نظام سرمایه‌داری می‌باشد.

پس مبارزه برای بالا بردن دستمزد، مبارزه اقتصادی، و مبارزه برای نابود کردن نظام سرمایه‌داری، مبارزه سیاسی می‌باشد.



فصل سوم:

جمع شدن سرمایه در دست سرمایه‌داران، زندگی کارگران را
دشوار می‌کند:

با تولید:

انسان برای اینکه بتواند به زندگی خود ادامه دهد، باید غذا
بخورد، بنوشد، لباس پوشد، و بطور کلی مصرف نماید. اما مگر جامعه
می‌تواند بدون اینکه تولید کند، مصرف نماید؟ پر واضح است که
خیر.

بنابراین انسان تولید می‌کند، و مصرف می‌نماید؛ دوباره تولید
می‌کند و مصرف می‌نماید؛ باز تولید و باز مصرف و همینطور ادامه
می‌یابد.

می‌دانیم که در نظام سرمایه‌داری، چون وسائل تولید تحت مالکیت
خصوصی قرار دارد، تولید به این شکل صورت می‌گیرد که عده‌کمی

سرمایه‌دار که مالک وسایل تولید هستند، نیروی کار کارگران را می‌خرند و آنها را مجبور می‌نمایند بیش از آن مزدی که می‌گیرند، کار و تولید کنند؛ چون در غیر این صورت سرمایه‌دار نمی‌تواند ارزش اضافی به دست بیاورد.

خوب، در اینجا آنچه مورد سؤال قرار می‌گیرد این است که این سرمایه‌دار با ارزش اضافی چه می‌کند؟ پاسخ این است که سرمایه‌دار، یا تمامی ارزش اضافی را به مصرف نیازهای شخصی خود و خانواده‌اش می‌رساند؛ و یا مقداری از آن را برای زندگی خود و خانواده مصرف می‌نماید و بقیه را برای گسترش سرمایه بسه کار می‌برد.

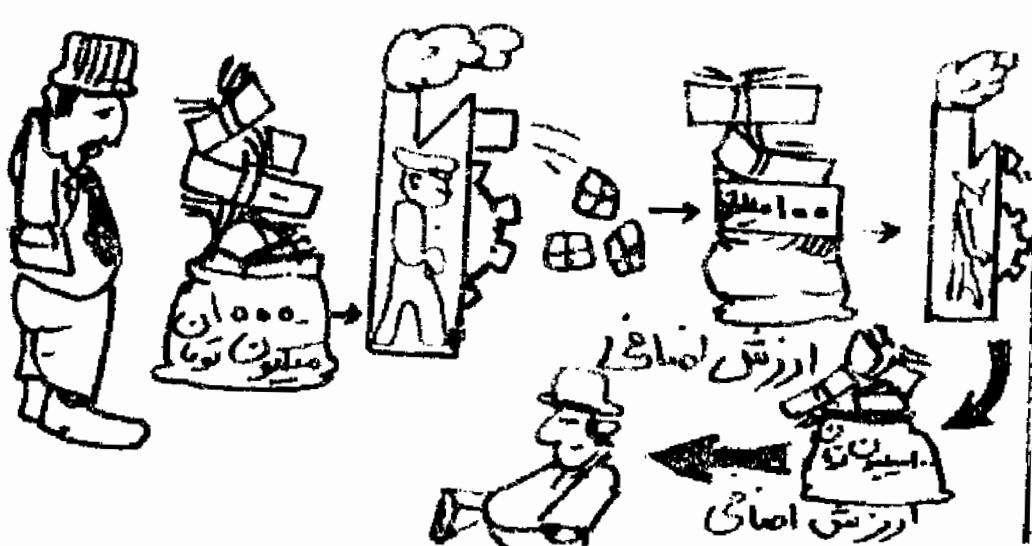
بنابراین در هردو حالت، سرمایه‌دار تولید را متوقف نمی‌کند. مثلاً انسان، لباس، کفش، مواد غذایی وغیره تولید می‌کند؛ همین‌طور لباس، کفش، مواد غذایی وغیره مصرف می‌گردد. بازهم لباس، کفش، مواد غذایی وغیره تولید می‌شود؛ که به این می‌گویند بازتولید. بازتولید دو نوع است: بازتولید ساده و بازتولید گسترده.

بازتولید ساده سرمایه‌داری:

در این نوع بازتولید، سرمایه‌دار هرچه ارزش اضافی بدست می‌آورد، صرف احتیاجات زندگی شخصی خود و خانواده‌اش می‌کند.

مثل‌فرض کنیم یک سرمایه‌دار، ۱۰۰۰ میلیون تومان سرمایه‌گذاری کرده است؛ و پس از یک سال سرمایه‌اش که ۱۰۰ میلیون بوده، بشود

۱۴۰۰ میلیون تومان. در اینجا، ۲۰۰ میلیون تومان به سرمایه سرمایه‌دار اضافه شده که از کار اضافی کارگران (یعنی از کاری که کارگران بدون دریافت هیچ گونه مزدی برای سرمایه‌دار انجام داده‌اند، بدست آمده است). این ۲۰۰ میلیون تومان، ارزش اضافی می‌باشد. حال اگر سرمایه‌دار تمام ارزش اضافی را (یعنی تمام ۲۰۰ میلیون تومان را) به مصرفهای شخصی خود برساند، در نتیجه آنچه برایش می‌ماند، همان ۱۰۰۰ میلیون تومان است. سرمایه‌دار مجدداً این ۱۰۰۰ میلیون تومان را به کار می‌اندازد و از آن، ۲۰۰ میلیون تومان ارزش اضافی بدست می‌آورد که باز هم تمام آنرا به مصرف می‌رساند.



می‌بینیم که در باز تولید ساده چیزی به سرمایه اضافه نمی‌شود، زیرا تمام ارزش اضافی صرف احتیاجات شخصی سرمایه‌دار و خانواده‌اش می‌شود.

باز تولید گسترده:

در این نوع باز تولید، سرمایه‌دار بخشی از ارزش اضافی را به مصرف شخصی خود و خانواده‌اش می‌رساند، و بخش دیگر آنرا

یعنی سرمایه‌دار با بخش دیگر ارزش اضافی، مواد خام بیشتری می‌خرد و کارگران بیشتری را به کار می‌گیرد.

مثلاً فرض کنیم سرمایه‌دار ۲۰۰ میلیون تومان از ۱۰۰ میلیون تومان ارزش اضافی را به صرف شخصی برساند، و ۱۰۰ میلیون تومان دیگر را برای توسعه تولید بکار ببرد؛ در این صورت ۱۰۰ میلیون تومان از ارزش اضافی به سرمایه سابق اضافه می‌شود، و بدین ترتیب بخشی از ارزش اضافی به سرمایه تبدیل می‌گردد.

اضافه شدن قسمتی از ارزش اضافی را به سرمایه، انباشت سرمایه می‌گویند. بنابراین انباشت سرمایه یعنی تبدیل شدن قسمتی از ارزش اضافی به سرمایه.



اما آنچه برای ما روشن است این است که این ارزش اضافی از طریق استثمار طبقه کارگر بدست می‌آید. سرمایه هم از اضافه شدن قسمتی از این ارزش اضافی افزایش پیدا می‌کند. پس در نتیجه می‌بینیم که افزایش سرمایه تنها و تنها از طریق استثمار طبقه کارگر صورت می‌پذیرد.

اما هدف سرمایه‌دار از انباشت سرمایه چیست؟ بله، هدف کاملاً

روشن است؛ از آنجاکه سرمایه‌دار تشتۀ ارزش اضافی بیشتر است، سعی می‌کند که سرمایه‌اش را بیشتر کند؛ زیرا هرچه سرمایه بیشتر باشد، با آن می‌توان هم مواد نخام بیشتری خرید و هم کارگران زیادتری را به استثمار کشید؛ در نتیجه هرچه مواد نخام بیشتر و تعداد کارگران زیادتر باشد، ارزش اضافی بیشتری بدست می‌آید.

رقابت سرمایه‌داران با یکدیگر باعث می‌شود که سرمایه‌داران کوچک از میدان رقابت خارج شوند.

رقابت بین سرمایه‌داران باعث می‌شود که هر سرمایه‌دار برای افزایش سرمایه‌اش تلاش نماید.

رقابت، سرمایه‌دار را مجبور می‌نماید برای گسترش تولید، تکنیک تولید را بهتر کند؛ و این راهی است که هر سرمایه‌دار برای جلوگیری از سقوط خود انتخاب می‌کند.

ترکیب ارگانیک سرمایه:

می‌دانیم کل سرمایه سرمایه‌دار از سرمایه ثابت (ماشین‌ها، مواد نخام، مواد سوختی، و غیره) و سرمایه متغیر (مزد کارگران) تشکیل می‌شود. بنابراین هرگاه سرمایه‌دار بخواهد قسمتی از ارزش اضافی را به کل سرمایه اضافه کند، مجبور است بخشی از آن را به سرمایه ثابت و بخش دیگر را به سرمایه متغیر اضافه نماید.

فرض کنیم کل سرمایه سرمایه‌داری ۱۰۰۰ میلیون تومان می‌باشد؛ و از این ۱۰۰۰ میلیون تومان، ۸۰۰ میلیون تومان را سرمایه ثابت و ۲۰۰ میلیون تومان را سرمایه متغیر (دستمزد کارگران) تشکیل می‌دهد.

حال اگر کارگران نصف تمام مدت کار را برای خود و نصف مدت کار را برای سرمایه‌دار کار کنند، پس از یک سال ارزش اضافی

برابر با ۲۰۰ میلیون تومان بوجود خواهد آورد. چرا؟ چون سرمایه دار مزد نصف مدت کار را (مثلاً شش ماه را) به کارگران پرداخته، در حالیکه آنها را دو برابر (یعنی یک سال) به کارکشیده است. خوب، در اینصورت هرگاه مزد کار شش ماه کارگران برابر با ۲۰۰ میلیون تومان باشد، مزد کار یک سال آنها برابر با ۴۰۰ میلیون تومان خواهد شد؛ ولی سرمایهدار ۲۰۰ میلیون تومان حاصل کارگران را تصاحب میکند، و یا به عبارت دیگر به جیب خود می‌ریزد.

اما ارزش اضافی تماماً به سرمایه اضافه نمی‌شود. سرمایهدار قسمتی از آن را برای مصرف شخصی خود و خانواده‌اش (مثلاً ۱۰۰ میلیون تومان را) کنار می‌گذارد، و بقیه را (۱۰۰ میلیون تومان دیگر را) به سرمایه اضافه می‌کند.

قبل ایدیم از ۱۰۰ میلیون تومان سرمایه سرمایهدار، ۸۰۰ میلیون تومان سرمایه ثابت و ۲۰۰ میلیون تومان را سرمایه متغیر (مزد کارگران) تشکیل می‌داد. اکنون هم که سرمایهدار می‌خواهد ۱۰۰ میلیون تومان را به سرمایه اش اضافه کند، مجبور است مقدار زیادی از آن را (مثلاً ۹۰ میلیون تومان را) به سرمایه ثابت (جهت گسترش کارخانه، خرید مواد خام، خرید مواد سوختی، و سایر مخارج دیگر) بیفزاید، و باقیمانده را (۱۰ میلیون تومان را) به سرمایه متغیر (جهت خریدن نیروی کار)، اضافه نماید.

یعنی کل سرمایه برابر با ۱۱۰ میلیون تومان، سرمایه ثابت ۸۹۰ میلیون تومان و سرمایه متغیر برابر با ۲۱۰ میلیون تومان می‌شود. تقسیم سرمایه ثابت بر سرمایه متغیر را ترکیب ارگانیک سرمایه می‌گویند.

مثلاً اگر کل سرمایه ۱۰۰۰ میلیون تومان، سرمایه ثابت ۸۰۰ میلیون تومان و سرمایه متغیر ۲۰۰ میلیون تومان باشد، ترکیب ارگانیک

سرمايه چنین می شود:

$$\frac{\text{سرمايه ثابت}}{\text{سرمايه متغير}} = \frac{100}{200} = \frac{1}{2} = \frac{4}{1}$$

اگر کل سرمایه ۱۱۰۰ میلیون تومان، سرمایه ثابت ۸۹۰ میلیون تومان و سرمایه متغير ۲۱۰ میلیون تومان شود، ترکیب ارگانیک سرمایه چنین خواهد شد.

$$\frac{\text{سرمايه ثابت}}{\text{سرمايه متغير}} = \frac{190}{210} = \frac{19}{21} = \frac{4/2}{1}$$

هرچه سرمایه سرمایه دار زیادتر شود، ترکیب ارگانیک سرمایه نیز رشد می کند. مثلا ترکیب ارگانیک سرمایه از $\frac{4}{1}$ به $\frac{4/2}{1}$, $\frac{5}{1}$, ... رشد می یابد.

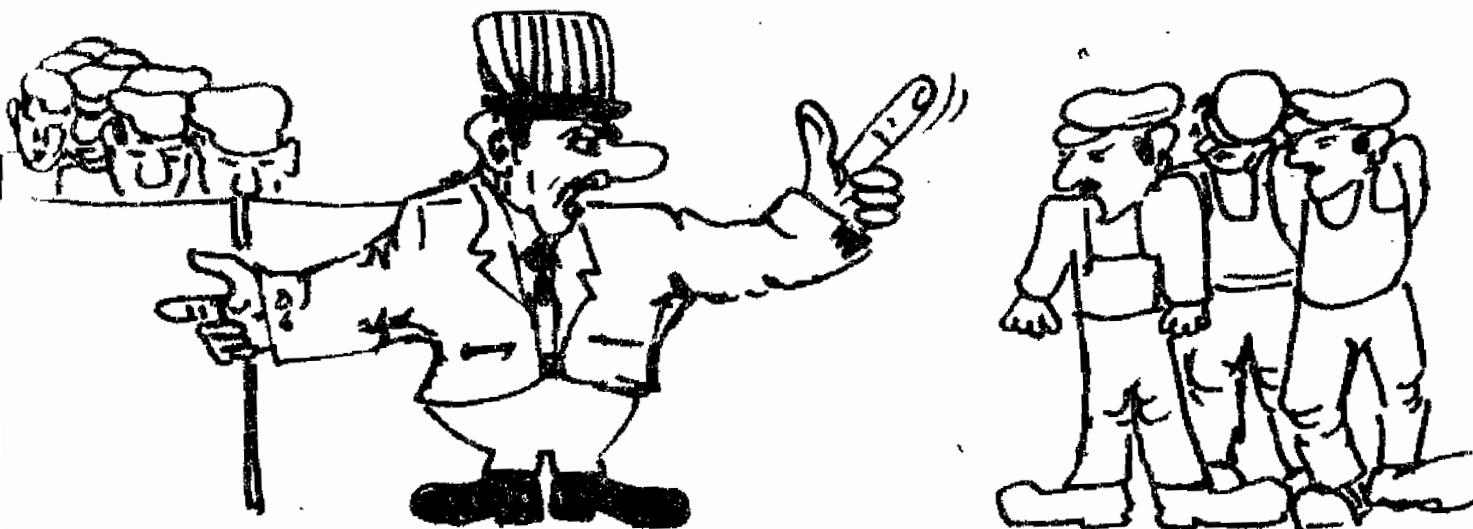
در نتیجه می بینیم که سرمایه ثابت با سرعت رشد می کند (صورت کسر، سرمایه ثابت است)، در حالیکه سرمایه متغير (مزد کار کارگران) بسیار آهسته و کند رشد می نماید، و بدین ترتیب رشدش از رشد سرمایه ثابت عقب می ماند.

از مطالب بالا این نتیجه را می گیریم که هرچه سرمایه بیشتر شود، ترکیب ارگانیک سرمایه بالاتر می رود و نیروی کار کمتری برای تولید خریده می شود، و بدین ترتیب بخش بزرگی از مردم که هیچگونه وسیله ای برای امرار معاش ندارند، هیچ کاری پیدا نخواهند کرد.

سرمایه داران خواهان وجود ارتشی از بیکاران هستند. زیرا بدینوسیله بر احتی می توانند هر گله کارگران، کوچکترین اعتراضی نمودند، آنها را تهدید به اخراج کرده و چنین بگویند:

«خلاصه خوب حواستان را جمع کنید و به کارتان بچسبید! اگر حواستان در بیاید و کوچکترین اعتراضی بکنید، اخراجتان می کنم و از

این همه کار گر بیکاری که پشت در ایستاده اند، چند تایی را به جای شما استفادم می کنم!»



تازه از این گذشته، سرمایه دار بر سر کار گران منت هم می گذارد
که استمارشان می کند:

«بروید به جان من دعا کنید؛ من آدم خوب و دل رحمی هستم!
به جان خودم قسم، دلم برایتان می سوزد که دستان را به کار بند کردم!
و گرنه چیزی که فراوان است، کار گر بیکار می باشد. پس تا نفس دارید
کار کنید!»

قانون عام انباست سرمایه^۴

قبل اگفتیم که تبدیل قسمتی از ارزش اضافی به سرمایه، انباست سرمایه می باشد. و از آنجا که سرمایه دار برای ارزش اضافی حرص می زند، سعی می نماید هر چه بیشتر سرمایه اش را بیشتر نماید.

قانون عام انباست سرمایه نشان می دهد که هر چه سرمایه سرمایه دار بیشتر گردد، بیکاری، رنج و فقر ناامنی برای طبقه کار گر بیشتر می شود.



در آمد ملی یعنی چه؟

مجموع ارزش‌های تولید شده در یک دوره (مثلاً در یکماه، یا یکسال و غیره) را در آمد ملی می‌گویند. با رشد سرمایه‌داری وضع طبقه کارگر بطور نسبی و مطلق خراب می‌شود. خراب شدن نسبی وضع طبقه کارگر به این شکل است که هر چهار روت اجتماع عزیاد تو می‌شود، سهم طبقه کارگر از درآمد ملی کمتر می‌شود، درحالیکه که سهم طبقه سرمایه‌دار بیشتر می‌گردد. به عبارت دیگر هر چه سهم کارگران از درآمد ملی کمتر شود، سهم سرمایه‌داران بیشتر می‌شود.

مثلاً در کشور آمریکا با اینکه طبقه سرمایه‌دار 10% (در صد) جمعیت را تشکیل می‌دهد، بیش از نصف درآمد ملی را تصاحب نموده‌اند.

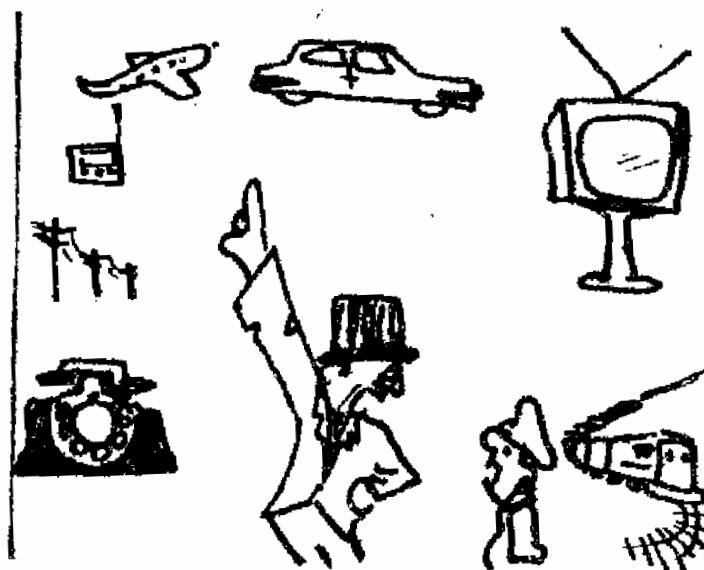
برای اینکه شدت فقر طبقه کارگر را در چنین وضعی درک‌کنیم، نافی است مقایسه زیر را انجام دهیم:

مزد یکسال یک کارگر بر اساس باقیمت یک جفت کفش سرمایه‌دار.

سرمایه‌داران برای فریب کارگران و برای اینکه کارگران متوجه

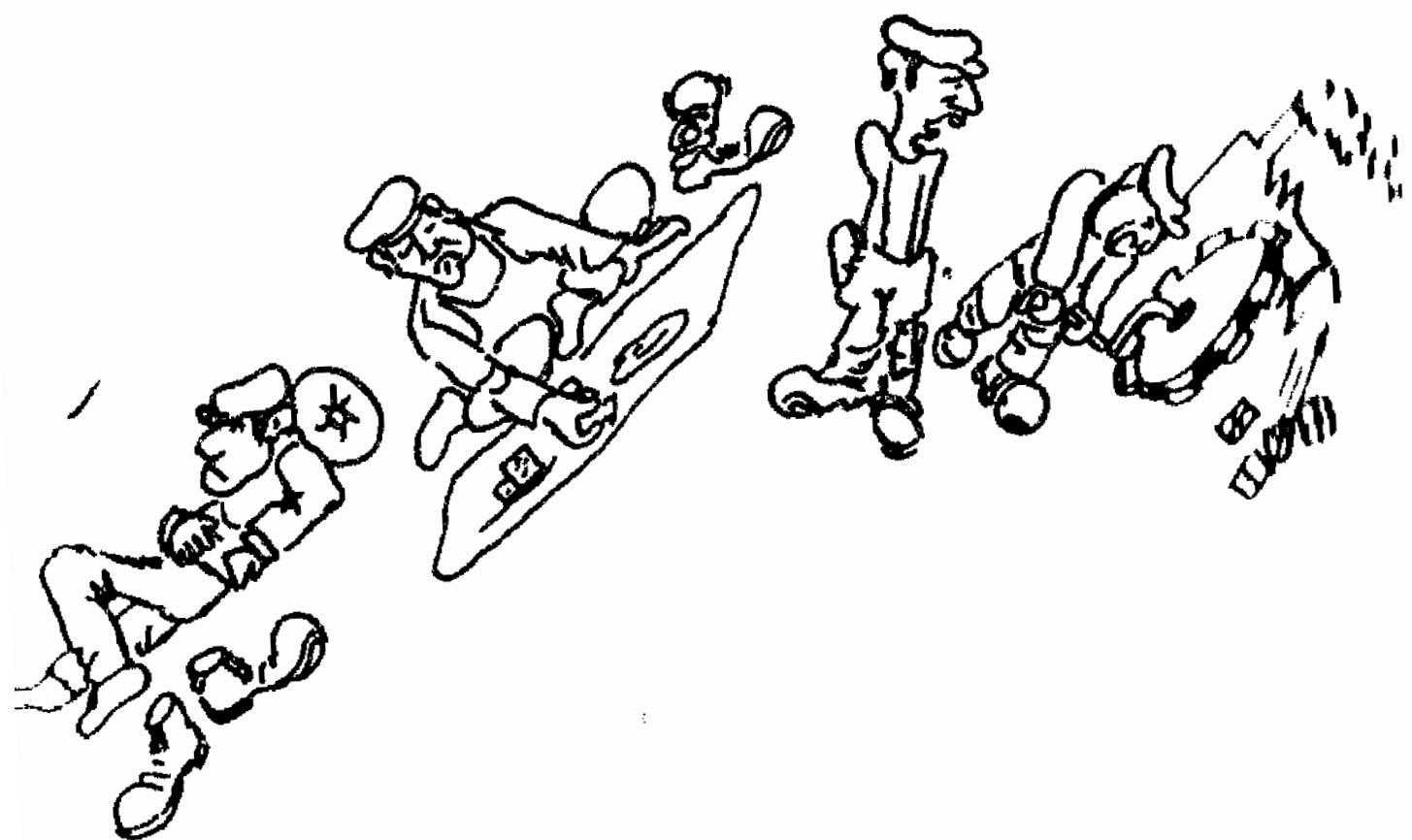
سر و بد بختی خویش نشوند، می‌گویند:

«کارگران عزیز! شما باید افتخار کنید که در چنین دورانی زندگی می‌کنید. پدرانتان را ببینید که چگونه سوار بر الاغ می‌شدند؛ شبها حتی فانوسی هم نداشتند که با آن اتفاقشان را روشن کنند. اما امروز هوایپما، ماشین، قطار، و خیلی چیزهای رفاهی دیگر وجود دارد که پدران شما حتی خوابش را هم نمی‌دیدند. در قدیم برق نبود، رادیو و تلویزیون نبود، اما امروز برق هست. و همه‌اینها را از سرمایه‌داری دارید؛ پس این همه‌نگویید سرمایه‌داری بدانست؛ هر چه سرمایه‌داری رشد کند رفاه جامعه بیشتر می‌شود!»



سرمایه‌دار می‌گوید در نظام سرمایه‌داری هوایپما، ماشین، قطار و غیره وغیره ساخته شد، اما نمی‌گوید آنها بدست چه کسانی ساخته شدند. برای ما کاملاً روشن است که همه چیز بدست کارگران و کلیه زحمتکشان و به قیمت استثمار و مکیده شدن خون آنها توسط سرمایه‌داران زالو صفت، ساخته شده است. سرمایه‌داران نه تنها باعث خرابی نسبی و وضع کارگران هستند، بلکه باعث خرابی مطلق وضع آنان نیز می‌باشند. بیکاری، فقر، رنج و بدبهختی، خرابه‌نشینی و... همه‌اینها نشان می‌دهد که چگونه وضع کارگران بطور مطلق خراب می‌شود در چنین وضعی:

مالیات‌های سنگین بدش کارگران است؛
قیمت کالاهای بسیار کارگران، و مزد کارگران بسیار پایین است.
خوب نمی‌پوشند،
سیر نمی‌خورند،
استراحت لازم را نمی‌کنند،
و بیش از همیشه فقیرند،
این است خرابی مطلق وضعیت کارگران در نظام سرمایه‌داری.



فصل چهارم

تقسیم ارزش اضافی میان استئشمار گران:

گردش دایر و سرمایه

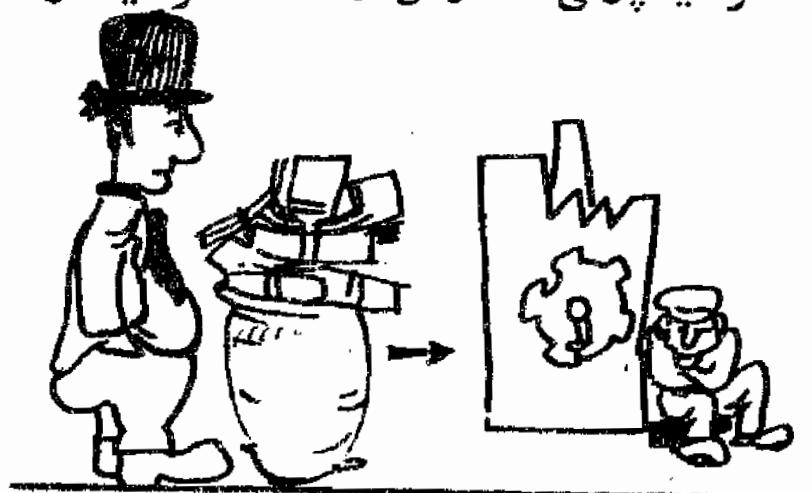
در این گردش، سرمایه به صورت پول نمایان می‌گردد. سپس با آن، کالا (یعنی وسائل تولید و نیروی کار) خریده می‌شود، نیروی کار و وسائل تولید با هم ترکیب می‌شوند و کالای جدیدی تولید می‌شود که برای سرمایه‌دار دارای ارزش اضافی است. سرمایه‌دار از فروش این کالا دوباره پول بدست می‌آورد. اما این پول دیگر به اندازه پول اول نیست، بلکه بزرگتر می‌باشد.

بنابراین می‌بینیم که سرمایه در جریان گردش خود، از چند مرحله می‌گذرد و به شکل‌های مختلف در می‌آید.

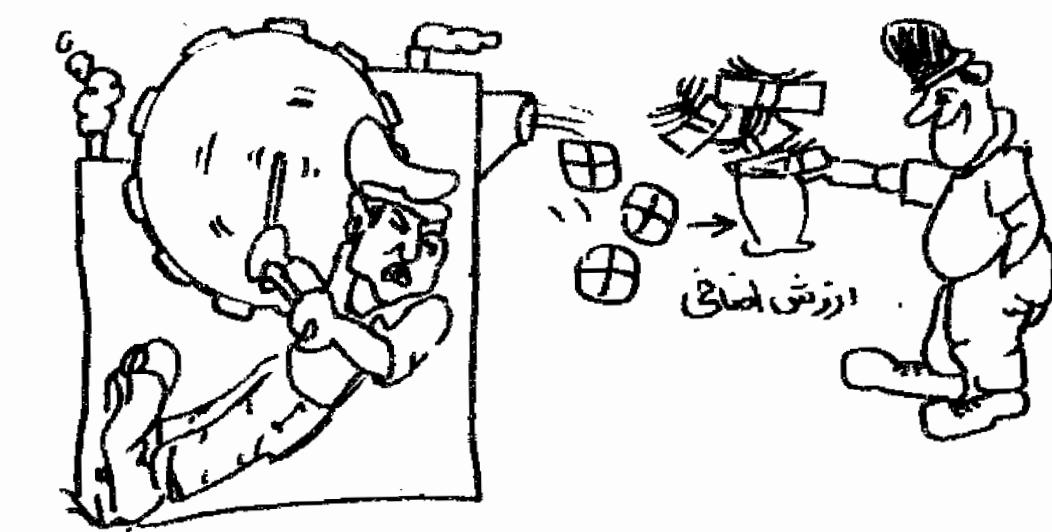
مرحله اول - در این مرحله سرمایه به صورت پول می‌باشد (سرمایه‌پولی). سرمایه‌دار با این پول وسائل تولید و نیروی کار (کالا) می‌خرد. یعنی در مرحله اول، سرمایه‌دار، سرمایه‌پولی را به سرمایه مولد (سرمایه تولید کننده)

تبدیل می کند:

تبدیل می شود به ← کالا
↓
یعنی: ↓
سرمایه پولی تبدیل می شود به ← سرمایه مولد

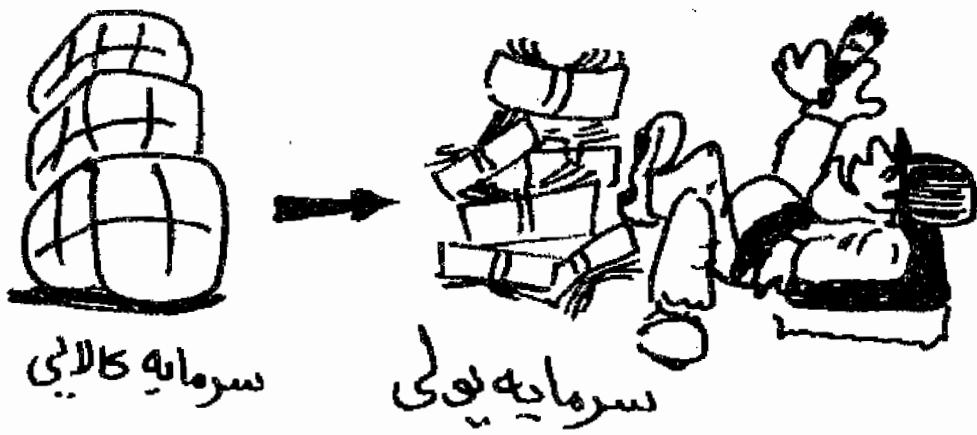


مرحله دوم — در مرحله دوم که مرحله تولید نام دارد، نیروی کار با وسائل ترکیب شده، و با کار کارگران کالاهای جدیدی بوجود می آید که دارای ارزش اضافی است. در این مرحله، سرمایه دار، سرمایه مولد را به سرمایه کالایی (کالا شده) تبدیل می نماید:



کالای قبلی در جریان تولید تبدیل می شود به ← کالای جدید
↓
یعنی: ↓
سرمایه مولد در جریان تولید تبدیل می شود به ← سرمایه کالا شده

مرحله سوم - در سومین مرحله، یعنی در مرحله گردش، سرمایه دار کالاهای جدید را می فروشد، و بدین طریق سرمایه کالایی را به سرمایه پولی تبدیل می کند.



کالای جدید \rightarrow تبدیل می شود به \leftarrow پول جدید

یعنی: \downarrow
سرمایه ای که کالاشده تبدیل می شود به \leftarrow سرمایه پولی

سرمایه در مرحله اول به شکل سرمایه پولی است، و در مرحله دوم به شکل سرمایه مولد (سرمایه تولید کننده) و در مرحله سوم به شکل سرمایه کالایی (سرمایه کالا شده) در می آید.

و بدین ترتیب می بینیم که سه مرحله گردش سرمایه، با سه شکل سرمایه صنعتی متناسب است.

سه شکل سرمایه صنعتی همانطور که گفته شد عبارتند از:

- ۱- سرمایه پولی.
- ۲- سرمایه مولد (سرمایه تولید کننده).
- ۳- سرمایه کالایی (سرمایه کالا شده).

منفعت سرمایه داران صنعتی:

مخارج تولید برای سرمایه داران:

ارزش هر کالا که در کارخانه تولید می شود، از سه جزء:

تشکیل می یابد:

- ۱- ارزش سرمایه ثابت (یعنی بخشی از ارزش ماشینها، و ساختمانها که در کالا نهفته است؛ و ارزش مواد خام، و مواد سوختی وغیره).
- ۲- ارزش سرمایه متغیر (مزدی که کارگران در ازای انجام کار لازم می گیرند).
- ۳- ارزش اضافی (که از کار اضافی کارگران حاصل می شود). اما سرمایه دار فقط دو جزء اول و دوم را پرداخته است. یعنی در واقع مخارج تولید برای او کمتر از ارزش کالا تمام شده:

ارزش اضافی + سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = ارزش (ویا مخارج واقعی) کالا
سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = مخارج کالا برای سرمایه دار



وقتی سرمایه دار کالای تولید شده را به بازار عرضه می کند، آن را به قیمتی که برای خودش تمام شده، نمی فروشد، بلکه کالا را بنا به ارزش (قیمت واقعی) آن بفروش می رساند.

حال اگر مخارج کالا برای سرمایه دار را از ارزش کالا (مخارج واقعی کالا) کم کنیم، آنچه باقی می ماند، ارزش اضافی است که آنرا سرمایه دار تصاحب می کند.

ارزش اضافی — مخارج کالا برای سرمایه دار — ارزش کالا (مخارج واقعی کالا)

نرخ سود:

نرخ سود برای سرمایه دار اهمیت زیادی دارد؛ و کلاً هدف سرمایه دار از سرمایه‌گذاری بدست آوردن نرخ سود است. نرخ سود هرچه بیشتر باشد، سرمایه دار خوشحال‌تر و راضی‌تر خواهد بود.

$\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت} = \text{کل سرمایه}$

$$\frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} = \text{نرخ سود}$$

چون نرخ سود را به درصد در می‌آورند، آنرا باید ضربدر ۱۰۰ کنیم.

$$100 \times \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} = \text{نرخ سود}$$

نرخ سود متوسط:

قبل‌آن گفتیم هرچه سرمایه داری رشدش بیشتر شود، و وسائل تولید از نظر تکنیکی پیشرفت‌تر گرددند، تو کیب ارگانیک سرمایه بالاتر می‌رود و نیروی کار کمتری جذب می‌کند.

مثل‌آن فرض کنیم سرمایه‌ثابت سرمایه‌داری که دارای ماشینهای تولیدی مجهر و پیشرفته اتومبیل‌سازی است، ۹۰ میلیون تومان، و سرمایه متغیرش ۱۰ میلیون تومان باشد؛ حال اگر سرمایه‌دار دو برابر مزدی که به کار گران‌می‌دهد از آنها کار بکشد، (یعنی کار لازم و کار اضافی کار گران مساوی باشد)، ارزش اضافی‌ای که عاید سرمایه‌دار می‌شود، برابر با ۱۰ میلیون تومان خواهد بود؛ و نرخ سود می‌شود:

$$100 \times \frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} = \text{نرخ سود}$$

سرمایه‌دار دیگری را در نظر بگیریم که دارای ماشینهای تولیدی پارچه‌بافی است؛ کاملاً معلوم است که ماشینهای تولیدی و تأسیسات این پارچه‌بافی از ماشینهای مججهzo و تأسیسات اتومبیل سازی، ارزان‌تر است؛ در نتیجه سرمایه ثابت سرمایه‌دار کارخانه پارچه‌بافی از سرمایه‌دار کارخانه اتومبیل سازی، کمتر خواهد بود. اگر سرمایه ثابت سرمایه‌دار کارخانه پارچه‌بافی، ۸۰ میلیون تومان و سرمایه متغیر ۲۰ میلیون تومان باشد، و این سرمایه‌دار نیز دو برابر مزدی که به کارگران می‌دهد از آنها کار بکشد، ارزش اضافی ۲۰ میلیون تومان و در نتیجه نرخ سود ۰٪۲۰ خواهد شد:

$$\frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} = \text{نرخ سود}$$

$$\frac{20}{80 + 20} \times 100 = \frac{20}{100} \times 100 = 0.20$$

سرمایه‌داری که دارای کارخانه چرمسازی است، ماشینهای تولیدش از ماشینهای تولید پارچه‌بافی هم ساده‌تر و ارزان‌تر خواهد بود. فرض کنیم اگر سرمایه ثابت سرمایه‌دار کارخانه چرمسازی ۷۰ میلیون تومان و سرمایه متغیر برابر با ۳۰ میلیون تومان باشد، و کارگران نیز دو برابر مزدی که می‌گیرند کار کنند، ارزش اضافی برابر با ۳۰ میلیون تومان و نرخ سود برابر با ۰٪۳۰ خواهد شد.

$$\frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} = \text{نرخ سود}$$

$$\frac{30}{70 + 30} \times 100 = \frac{30}{100} \times 100 = 0.30$$

می‌بینیم که سرمایه‌دار کارخانه اتومبیل سازی کمترین نرخ سود را بدست آورده و سرمایه‌دار کارخانه چرمسازی بیشترین نرخ سود عایدش شده است.

از آنجاکه هر سرمایه‌دار حاضر است برای نرخ سود بیشتر، حتی

زندگی اش را هم بخطر بیندازد، نهیت و آند تحمل کند که سرمایه دار دیگری بیش از او نرخ سود بدست آورده است. بنابراین سرمایه داری که نرخ سود کمی چایدش شده، سرمایه اش را از رشته ای که قبلاً در آن سرمایه گذاری کرده خارج می کند و آنرا در رشته ای که نرخ سود بیشتری نصیب بشود خواهد کرد، بکار می اندازد. مثلاً وقتی سرمایه دار کارخانه اتومبیل سازی می بیند که سرمایه گذاری در صنعت چرمسازی با صرفه تر است، سرمایه اش را از صنعت اتومبیل سازی خارج کرده و آنرا در رشته چرمسازی بکار وارد می کند. این امر باعث می شود که در رشته



چرمسازی تعداد کالاهای تولید شده (عرضه) بیشتر از تعداد مشتری (تفاضل کننده) آن کالاهای باشد؛ و در نتیجه قیمت کالاهای چرمی پائین آمده و باعث می شود که نرخ سود مثلاً از ۳۰٪ به ۲۰٪ پائین بیاید.

بر عکس در رشته اتومبیل سازی به این دلیل که سرمایه دار سرمایه اش را از آن رشته خارج کرده و در رشته دیگری بکار انداخت، تعداد اتومبیل ها (عرضه) کمتر از تعداد مشتری (تفاضل کننده) شده، و قیمت اتومبیل در بازار بالا می رود و در نتیجه نرخ سود هم از ۱۰٪ به ۲۰٪ افزایش می باید. بنابراین نرخ سود در صنایع اتومبیل سازی (ویا بطور کلی ماشین سازی) از ۱۰٪ به ۲۰٪ ترقی می کند. نرخ سود در

صیغه ایع پارچه بافی همان ۰/۰۲۰٪ باقی می‌ماند. نرخ سود در صنایع چرم‌سازی تنزل پیدا کرده و از ۰/۰۳۰٪ به ۰/۰۲۰٪ می‌رسد؛ و بر عکس در صنایع ماشین‌سازی نرخ سود افزایش یافته و از ۰/۰۱۰٪ به ۰/۰۲۰٪ می‌رسد. این ۰/۰۲۰٪ نرخ سود متوسط می‌باشد.
می‌بینیم که وارد شدن سرمایه از یک رشته به رشته دیگر باعث پیدا شدن یک نرخ سود متوسط می‌شود.

قیمت تولید چیست؟

هرگاه مخارج تولید برای سرمایه‌دار را با نرخ سود متوسط جمع کنیم، قیمت تولید بدست می‌آید.
قبل‌اگفتیم مخارج تولید برای سرمایه‌دار عبارت است از:
سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = مخارج تولید برای سرمایه‌دار
بنابراین:
نرخ سود متوسط + سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = قیمت تولید.

آیش فرخ سود به تنزل (پاییین آمدن):

قبل‌اگفته شد که نرخ سود از تقسیم ارزش اضافی بر کل سرمایه بدست می‌آید:
سرمایه متغیر + سرمایه ثابت = کل سرمایه

$$\frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} \times 100 = \text{نرخ سود}$$

از طرفی می‌دانیم هرچه سرمایه بیشتر رشد نماید، ماشینهای تولید و تأسیسات، مدرن تر و بزرگتر می‌شوند، و مواد خام و مواد سوخت، بیشتر

می‌گردد.

واز طرف دیگر می‌دانیم که هرچه مخرج یک کسر بزرگ‌تر باشد، آن کسر کوچک‌تر می‌شود؛ بعنوان مثال در کسرهای $\frac{1}{2}$ و $\frac{1}{4}$ ، مخرج کسر $\frac{1}{4}$ بزرگ‌تر است، ولی کسر $\frac{1}{2}$ از کسر $\frac{1}{4}$ کوچک‌تر است.

در فرمول نرخ سود که سرمایه ثابت و سرمایه متغیر در مخرج قرار دارد، هرچه سرمایه‌داری بیشتر تکامل بیابد و ماشینهای تولید مجهز‌تر گردند و مواد خام و مواد سوختی بیشتر شود، سرمایه ثابت بزرگ‌تر خواهد شد. یعنی در فرمول نرخ سود، بارشد سرمایه‌داری و زیاد شدن حجم مواد خام، مخرج کسر بزرگ‌تر شده و درنتیجه کسر کوچک‌تر می‌گردد؛ و یا به عبارت دیگر نرخ سود تنزل می‌کند.

البته سرمایه متغیر هم بارشد و تکامل سرمایه، رشد می‌کند، اما رشدش نسبت به سرمایه ثابت بسیار کند است؛ همین‌طور رشد ارزش اضافی هم که از سرمایه متغیر بوجود می‌آید، نسبت به رشد سرمایه ثابت بسیار کند صورت می‌گیرد.

فرض کنیم سرمایه کل یک سرمایه‌دار، ۵۰۰ میلیون تومان باشد؛ اگر از این ۵۰۰ میلیون تومان، ۴۰۰ میلیون تومان سرمایه ثابت و ۱۰۰ میلیون تومان نیز سرمایه متغیر را تشکیل دهد، به فرض آنکه کارگران دو برابر مزدی که می‌گیرند کار انجام دهند (یعنی نرخ ارزش اضافی ۱۰۰٪ باشد)، ارزش اضافی ای که عاید سرمایه‌دار می‌شود ۱۰۰ میلیون تومان خواهد بود. درنتیجه نرخ سود برابر خواهد شد با 0.20% . خواهد شد:

$$\text{نرخ سود} = \frac{100}{400 + 100} \times 100 = \frac{100}{500} \times 100 = 0.20$$

$$\frac{100}{500} \times 100 = 0.20$$

حال فرض کنیم سرمایه‌دار ۵ میلیون تومان از ارزش اضافی را برای

صرف شخصی خود و خانواده اش برداشت، و ۱۰ میلیون تومان از ارزش اضافی را به سرمایه متغیر و بقیه را (۸۵ میلیون تومان را) به سرمایه نارت اضافه کند، در چنین صورتی خواهیم داشت:

$$100 - 5 = 95$$

پس از اینکه سرمایه دار برای مصرف شخصی ۵ میلیون تومان از ارزش اضافی برداشت، ۹۵ میلیون تومان باقی می‌ماند.

سرمایه دار ۱۰ میلیون تومان را از ۹۵ میلیون برداشت و به سرمایه

متغیر می‌افزاید:

و بقیه به سرمایه ثابت اضافه می‌شود:

$$95 - 10 = 85$$

$$\text{سرمایه متغیر } 100 + 10 = 110$$

↓

سرمایه متغیر قبلی

$$\text{سرمایه ثابت } 400 + 85 = 485$$

↓

سرمایه ثابت قبلی

سرمایه متغیر ۱۱۰ میلیون تومان است، اگر کارگران دو برابر "زدی" که می‌گیرند کار کنند، ارزش اضافی برابر با ۱۱۰ میلیون تومان خواهد شد، و در نتیجه نرخ سود می‌شود:

$$\frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{سرمایه متغیر} + \text{سرمایه ثابت}} = \frac{110}{485 + 110} \times 100 = \frac{110}{600} \times 100 = 18.33\%$$

$$= \frac{110}{595} \times 100 = 18.33\%$$

بنابراین می‌بینیم که چگونه نرخ سود از ۲۰٪ به ۱۸٪ تنزد کرد.

سرمایه دار نمی‌تواند جلوی تنزل (پایین آمدن) نرخ سود را

بگیرد، ولی می‌تواند تاحدودی آن را خفیف تر کند.
یکی از راههایی که سرمایه‌دار بوسیله آن تنزل نرخ سود را خفیف تر
می‌سازد، این است که درجه استثمار کارگران را شدیدتر کند. یعنی از
کارگران تا آنجایی که می‌تواند کار بکشد.
راههای دیگری که سرمایه‌دار معمولاً^۲ از آنها استفاده می‌نماید، از
این قبیلند:

پایین آوردن دستمزد کارگران، صرفه جویی کردن در سرمایه ثابت
از طریق کم کردن مخارج مربوط به بهداشت و وسائل زندگی کارگران
و غیره.

تمایل نرخ سود به تنزل (پایین آمدن)، تضاد بین کارگران و
سرمایه‌داران را شدید می‌کند؛ زیرا سرمایه‌داران برای خفیف تر کردن
تنزل نرخ سود، کارگران را بطور شدیدی استثمار می‌کنند، دستمزد آنها
را پایین می‌آورند، مخارج بهداشتی و وسائل ایمنی آنها را کم می‌کنند
و غیره.

تمایل نرخ سود به تنزل، همچنین تضاد بین سرمایه‌داران را نیز شدید
می‌کند؛ زیرا سرمایه‌داران برای وارد کردن سرمایه‌های خود در صنایعی
که نرخ سود بالاتری دارند، دست به رقابت شدید و وحشیانه‌ای با
یکدیگر می‌زنند.

و مهمتر از همه اینکه سرمایه‌داران برای بدست آوردن نرخ سود
بیشتر، سرمایه‌خود را به کشورهای عقب مانده‌ای صادر می‌کنند که در
آنچهای دستمزد کارگران پایین است و مساد خام و زمین بسیار ارزان
می‌باشد.

سرمایه تجارتی و سود تجارتی:

سرمایه‌دار صنعتی که دارای کارگاه توپیدی است، نمیتواند خودش

محصولاتش را بفروشد؛ زیرا این کاردارای مشکلات فراوانی است. تجربه به سرمایه‌دار صنعتی نشان می‌دهد که کالاهایش را به سرمایه‌دارانی بفروشد که هم بازارهایی در اختیار داشته باشند و هم از نظر مالی دارای اعتبار و پشتوانه باشند. سرمایه‌داران صنعتی از طریق فروش کالاهایشان به این سرمایه‌داران (تاجران)، پول خود را بسیار سریع بدست می‌آورند. سرمایه‌ای که سرمایه‌داران تجاری (تاجران) با آن محصولات سرمایه‌داران صنعتی (کارخانه‌داران) را می‌خرند سرمایه‌تاجرانی می‌باشد. اما روشن است که تاجرهم بخاطر بدست آوردن سود دست به خبرید کالاهای سرمایه‌دار صنعتی می‌زند. بنابراین سرمایه‌دار صنعتی که بطور مستقیم ارزش اضافی را تصاحب می‌کند، بخشی از آن را به تاجر می‌دهد. یعنی سودی که عاید تاجر می‌شود نیز بخشی از ارزش اضافی‌ای است که از کارگران کارخانه بدست می‌آید.



سرمایه‌دار تجاری (تاجر) وقتی کالاهارا به بازار برده و می‌فروشد، من گوید:

«سودی که از این کالاهای من می‌آید، ارزشی است که به کالا اضافه شده.»

ولی مامی دانیم ارزش، زمانی به کالا اضافه می‌شود که روی آن (کالا) تارانجام گیرد؛ خوب در این صورت، تاجر که هیچ‌گونه کاری روی کالا

انجام نداده، چگونه می‌تواند بگوید سودی که عاید من می‌شود ارزشی است که به آن اضافه شده؟ مگر ارزش خود به خود به چیزی اضافه می‌شود؟ نه، خارج از کارخانه به هیچ وجه ارزشی به کالاها اضافه نشده؛ و سودی هم که نصیب سرمایه‌دار تجاری (تاجر) می‌شود، بخشی از ارزشی است که کارگران بدون دریافت مزد به کالاها وارد کرده‌اند. یعنی همانطور که گفتیم سودی که سرمایه‌دار تجاری (تاجر) بدست می‌آورد بخشی از ارزش اضافی است که سرمایه‌دار صنعتی به تاجر واگذار می‌کند.



تجارت داخلی:

تجارت داخلی به دو شکل صورت می‌گیرد: ۱- عمدۀ فروشی و ۲- خردۀ فروشی.

عمدۀ فروشی: تجارت عمدۀ فروشی، تجارتی است که بین سرمایه‌داران صنعتی (کارخانه‌داران) و سرمایه‌داران تجاری (تاجران) انجام می‌پذیرد.

خردۀ فروشی: خردۀ فروشی، فروش کالاها بطور مستقیم به مردم می‌باشد.

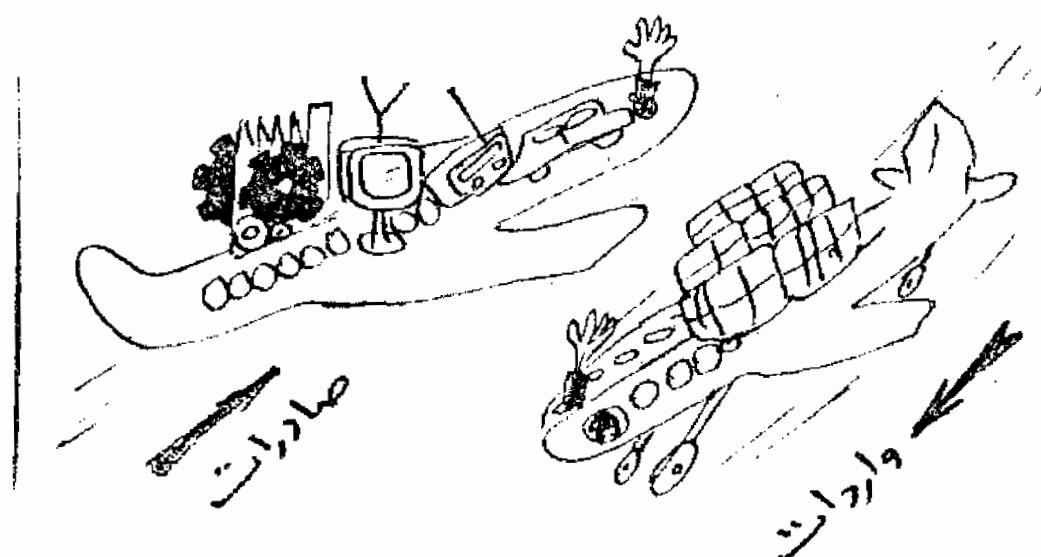


تجارت خارجی:

تجارت خارجی عبارت می‌باشد از صادرات و واردات. سرمایه داران بوسیله تجارت خارجی سودهای بسیار فراوانی بچنگ می‌آورند. بخصوص برای کشورهای رشد یافته، تجارت خارجی یکی از منابع بزرگ سود می‌باشد. سرمایه‌داران کشورهای رشد یافته محصولات صنعتی را به کشورهای عقب مانده به قیمت‌های بسیار گرانی می‌فروشند، در حالیکه مواد خام را از همان کشورها (کشورهای عقب مانده) به قیمت بسیار ارزان می‌خرند.

هر کشور پس از مدت معینی (مثلاً یکسال) می‌آید و قیمت کلیه کالاهایی را که صادر گشته و قیمت کلیه کالاهایی را که وارد شده در نظر می‌گیرد و نسبت آنها را بدست می‌آورد. نسبت بین قیمت کلیه کالاهای صادر شده و قیمت کلیه کالاهای وارد شده در مدت معین (مثلاً یکسال) را موازن بازرگانی می‌گویند.

اگر صادرات کشوری بیشتر از وارداتش شد، موازن بازرگانی مثبت؛ و اگر واردات بیشتر از صادرات باشد، موازن بازرگانی منفی



می باشد.

کشوری که مو از نه بازار گانی اش منفی باشد، یعنی وارداتش بیشتر از صادراتش شده باشد، باید قیمت کلیه کالاهای صادرشده را از قیمت کلیه کالاهای وارد شده کم کند، و باقیمانده را که بدھی اش می باشد، از منابعی مانند ذخیره های طلا وغیره جبران نماید.

سرمایه استقراری:

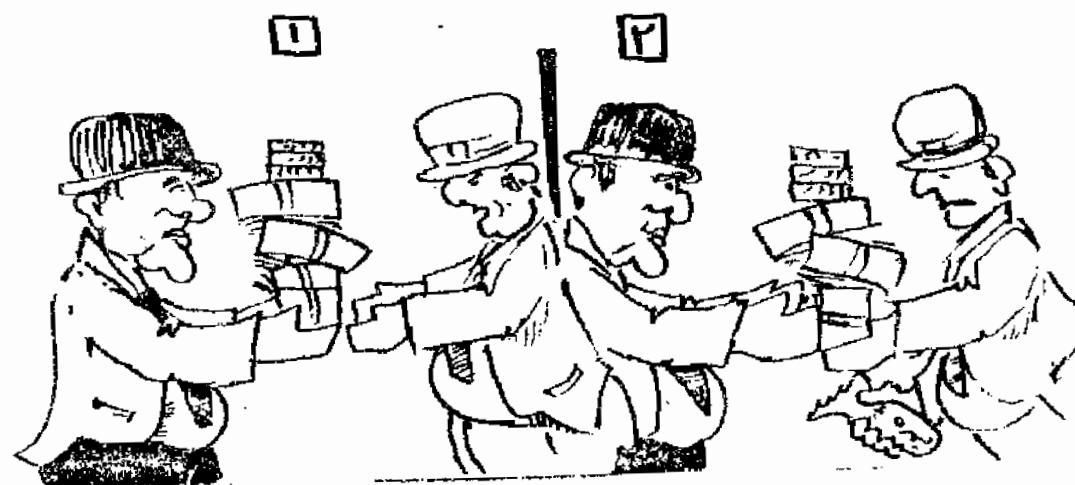
گاه پیش می آید که سرمایه دار پولی در اختیار دارد که همان موقع مورد احتیاجش نمی باشد. در نتیجه سرمایه این سرمایه دار که بیکار مانده، سودی تولید نمی کند.

همینطور نیز گاه پیش می آید که سرمایه دار می خواهد ماشینهای تولیدی جدیدی بخرد، ولی با کمبود پول رو برو می شود. بنابراین سرمایه دار باید همیشه مقداری پول بصورت اندوخته (پس انداز) داشته باشد، تا در مواقعي که برای خرید ماشین آلات جدید به کمبود پول دچار شد، بتواند با پول پس انداز شده، احتیاج خود را رفع

نماید.

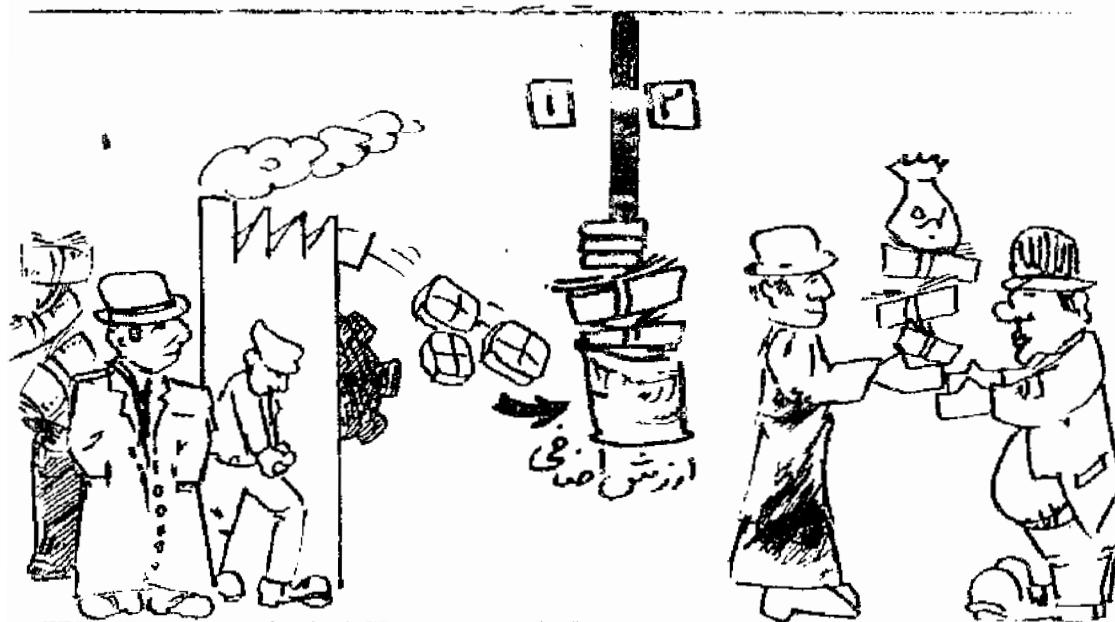
این پول پس انداز شده، گاه که سرمایه دار به پول احتیاج پیدا می کند، مورد استفاده قرار می گیرد؛ و در موقعی که سرمایه دار به آن نیاز ندارد، بی مصرف و بی استفاده باقی میماند.

می بینیم زمانی که یک سرمایه دار متداری پول پس انداز دارد و در آن موقع نیز به آن احتیاج ندارد، سرمایه دار دیگری برای خرید مواد خام و یا غیره به آن پول نیازمند می شود. در چنین صورتی سرمایه داری که پول بی مصرف دارد، آن را برای مدت معینی به سرمایه داری که به آن پول نیاز دارد می دهد، و پس از پایان مدت معینی پولش را همراه با مقداری پول اضافی دریافت می کند. به این پول اضافی بیشتره می گویند. بنابراین سرمایه استقراری، سرمایه پولی می باشد که برای مدت معینی در مقابل مقداری پول اضافی (بهره) قرض داده می شود.



وقتی سرمایه دار پول بی مصرف سرمایه دار دیگر را به قرض بی کند، آن را به کارتولید انداخته و بدین طریق ارزش اضافی (که از دار اضافی و بی مزد کارگران حاصل می شود)، بدست می آورد. این سرمایه دار پس از بیان رسیدن مدت معین، پولی را که قرض گرفته به اضافه بهره آن (که در واقع بخشی از ارزش اضافی می باشد)، به سرمایه دار

قرض دهنده می‌دهد. بنابراین می‌بینیم که بهره در واقع بخشی از ارزش اضافی می‌باشد.



کارگران به راحتی نمی‌توانند متوجه بشوند که سرمایه‌داران قرض دهنده هم در استثمار آنها سهام می‌باشند، زیرا کارگران، آنها را هیچگاه نمی‌بینند؛ ولی سرمایه‌داران قرض دهنده از آنجا که بخشی از ارزش اضافی را تصاحب می‌کنند، در استثمار کارگران سهام می‌باشند.

بانک‌ها:

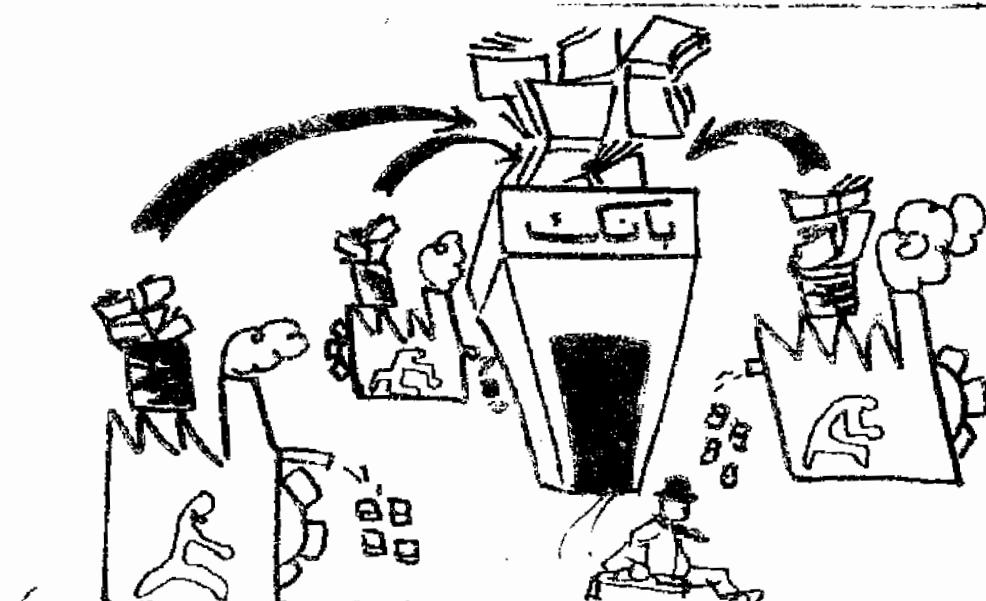
یکی از وظایف مهم بانک‌ها، جمع کردن سرمایه‌های بدون مصرف سرمایه‌داران، و سپردن آنها به سرمایه‌دارانی که به آن سرمایه‌ها احتیاج دارند، می‌باشد.

لازم به توضیح است که بانک‌ها از ابتدای این صورت نبوده‌اند. در حدود پانصد و هشتاد سال پیش، اولین بانک در جمهوری ایتالیا تأسیس شد. تجارت که توسعه پیدا کرد، بتدریج در جاهای دیگر هم بانک

بوجود آمد. وظیفه آنها بی که صاحب بانک بودند، این بود که پولهای سالم را از پولهای ناسالم جدا کنند.

اما امروز وظیفه بانکها همانطور که گفتیم جمع کردن سرمایه‌هایی است که نمی‌توانند سود بیاورند، و تبدیل آنها به سرمایه‌های سودآور می‌باشد.

همچنین پس اندازهای مردم نیز در بانکها نگهداری می‌شود.



امکان دارد، هر آن چندین نفر به بانک‌ها مراجعه کرده و مقداری پول و یا تمام پول خود را طلب نمایند؛ که البته جای این پولهای خارج شده را پولهای جدیدی که به بانکها واریز می‌شود، پرمی کند.

زمانی که کشور دچار بحران، جنگ و یا غیره بشود، صاحبان پس انداز، گروه گروه برای خارج کردن پولهای خود به بانک‌ها مراجعه می‌کنند. در چنین صورتی اگر صاحبان بانکها نتوانند بوسیله قرض کردن پول کافی از دولت، جواب طلبکاران را بدهند، ورشکست می‌شوند.

ورشكست شدن بانکها، هستی سرمایه‌دارانی را که صاحب بانک می‌باشند نایاب می‌کند؛ علاوه بر این سرمایه پولی سرمایه‌دار فی هم که به بانکها سپرده شده، از بین می‌رود؛ و خرده بورژواها نیز

پس انداز خود را از دست می‌دهند.



سود بانکی:

وقتی سرمایه‌دار برای گرفتن وام به بانک مراجعه می‌کند، صاحب بانک (سرمایه‌دار بانکی) در ازاء مقدار پولی که می‌دهد، از او می‌خواهد پس از مدت معینی همان پول را، همراه با مثلاً ۳٪ (درصد) بهره به بانک برگرداند. یعنی بانکدار برای دادن وام به سرمایه‌داران ویا غیره، ۳٪ بهره طلب می‌کند؛ بدین ترتیب جای این سؤال است که آیا بانکدار به سرمایه‌دارانی هم که پول خود را به بانک می‌سپارند، در همان مدت معین، ۳٪ بهره می‌بردند؟

پر واضح است که اینطور نیست! چون اگر چنین بود، دیگر سودی برای بانکدار نمی‌ماند. بنابراین بانکدار به سرمایه‌دارانی که پول خود را به بانک می‌سپارند، ۲٪ (درصد) بهره می‌دهند.

می‌بینیم که بانکدار پول را با ۲٪ بهره می‌گیرد، و با ۳٪ بهره به دیگران می‌دهد. در نتیجه ۱٪ برای او می‌ماند که به آن بهره بانکی می‌گویند.

شرکت‌های سهامی:

برای بوجود آوردن تأسیسات عظیم، مانند شرکت‌های بزرگ صنعتی، راههای آهن و غیره، احتیاج به سرمایه‌های بزرگی است که یک سرمایه‌دار به تنها یعنی نمی‌تواند آن سرمایه‌را تأمین نماید. بنابراین برای بوجود آمدن چنین تأسیساتی، باید عدد زیادی پول‌های خود را روی هم بروزند تا بدین طریق سرمایه‌های بزرگی جمع شود. و درست به همین خاطر بود که شرکت‌های سهامی بوجود آمدند. یعنی شرکت‌های سهامی از این جهت بوجود آمدند که سرمایه‌های بزرگی را جمع کرده تا بوسیله آن سرمایه‌ها تأسیسات بزرگ ایجاد کنند.



هر شخصی که بخواهد در شرکت سهامی شرکت کند، باید یک و یا چند سهم بگیرد. مثلاً فرض کنیم برای تأسیس یک شرکت بزرگ صنعتی به ۱۰۰۰۰۰۰ (یک میلیون) تومان سرمایه نیاز است، حال اگر این ۱۰۰۰۰۰۰ تومان را به هزار سهم تقسیم کنند، برای هر سهم باید ۱۰۰۰ تومان پرداخت کرد. یعنی هر شخصی می‌تواند با پرداخت ۲۰۰۰ تومان، یک سهم و یا با پرداخت ۴۰۰۰ تومان، دو سهم و یا بالاخره

با پرداخت پول بیشتری سهم‌های بیشتری بخرد.

در شرکت‌های سهامی حتی دهقانان، کارمندان و کارگران نیز می‌توانند یک و یا دو سهم بخرند و بدین طریق در شرکت بزرگ صنعتی سهام شوند.

ظاهراً چنین بنظر می‌رسد که سرمایه‌داران به دهقانان و کارگران هم فرصت سرمایه‌گذاری می‌دهند. آنها می‌گویند: «باتوسعه شرکت‌های سهامی کارگران کارخانه‌هم می‌توانند در شرکت‌های بزرگ تولیدی سهامی گردند، بنابراین شرکت سهامی وسیله‌ای است که اختلاف بین سرمایه‌دار و کارگر را از میان می‌برد!»

چه شده است؟ آیا سرمایه‌داران دلشان به حال کارگران سوخته است که به چنین فکری افتاده‌اند؟ پر واضح است که خیر، سرمایه‌داران تا کاری برای آنها سود نداشته باشد، دست به آن نمی‌زنند. پس صد درصد این‌هم یک حیله است. سرمایه‌داران از این راه پول‌های زیادی را به طرف خود می‌کشند و از آن‌پول‌ها به نفع خود استفاده می‌نمایند. سهامداران کوچک در شرکت‌های سهامی هیچ‌کاره هستند؛ ولی سرمایه‌داران که سهامداران بزرگ می‌باشند، حتی اگر کمتر یک سوم کل سهم‌ها را هم در اختیار داشته باشند، باز هم همه کاره خواهند بود.



فرض کنیم پس از یک سال، شرکت ۵۰۰۰۰ (پانصد هزار تومان) سود ببرد. در این صورت سرمایه‌داران تصمیم می‌گیرند که مثلاً ۲۰۰۰۰ (دویست هزار) تومان را به عنوان پس‌انداز کنار بگذارند؛ و بقیه را که ۳۰۰۰۰ تومان می‌شود، بین سهامداران تقسیم کنند.

قبل اگفتیم که فرض کنیم برای تأسیس شرکتی به ۱۱۰۰۰۰ میلیون) تومان سرمایه نیاز باشد، و این ۱۰۰۰۰۰ تومان به ۱۰۰۰ سهم تقسیم شود؛ و هر سهم نیز برابر با ۱۰۰۰ تومان باشد. حال اگر ۳۰۰۰۰ (سیصد هزار) تومان را به کل سهام که ۱۰۰۰ سهم می‌باشد، تقسیم کنند، به هر سهم ۳۰۰ تومان بهره می‌رسد، که به آن سود سهام می‌گویند.

$$\frac{\text{تومان بهره } 300}{\text{سهم } 1000} = \frac{300000}{3000000} \text{ تومان}$$

بنابراین هر سهامدار به ازاء هر سهم که ۱۰۰۰ تومان می‌باشد، ۰۳۰ تومان بهره می‌برد؛ یعنی سودی که هر سهامدار به ازاء هر سهم عایدش می‌شود، ۰/۱۵٪ (درصد) می‌باشد.

اگر سرمایه دار پولش را به بانک بسپارد، چون بانک حد اکثر به ازاء هر ۱۰۰۰ تومان سالیانه ۰/۰۵٪ (درصد) سود می‌پردازد، درنتیجه سرمایه‌دار برای هر ۱۰۰۰ تومان، ۱۰۰ تومان بهره دریافت می‌نماید. این است که سرمایه‌دار بجای اینکه سرمایه‌اش را به بانک بگذارد، با آن سهام می‌خرد تا برای هر سهم (۱۰۰۰ تومان)، سالیانه ۳۰۰ تومان بهره دریافت نماید.

بهره مالکانه در نظام سرمایه‌داری:

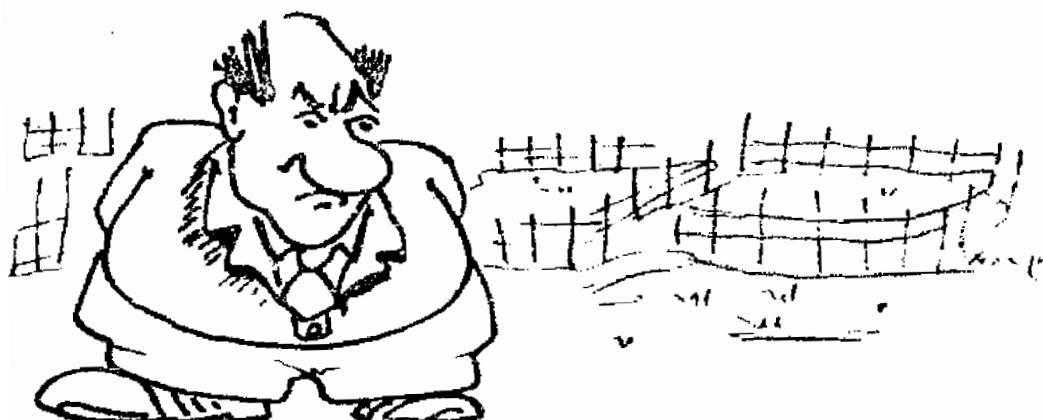
اجاره سرمایه‌داری:

این یک سرمایه‌دار است که زمین‌های زیادی را در اختیار دارد.

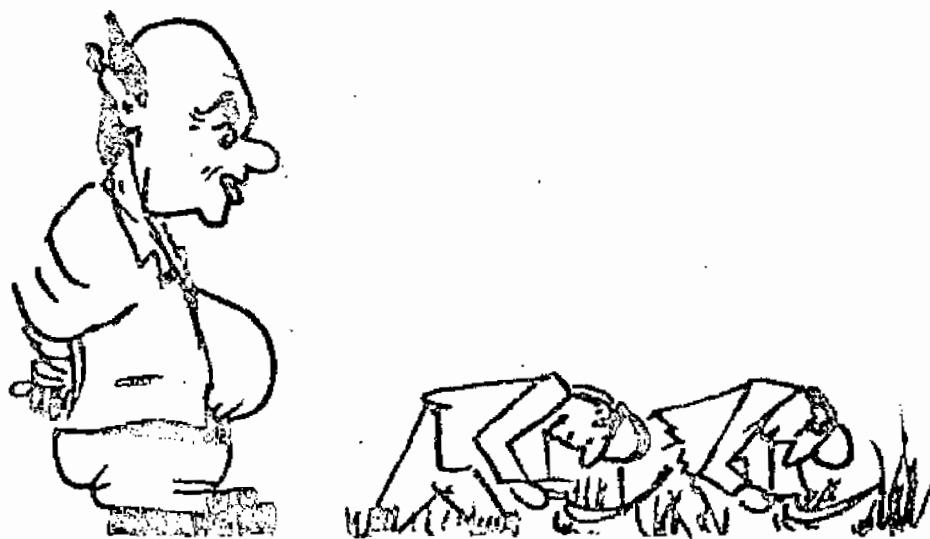
او می گوید زمین‌ها مال من است و هیچ کسی حق ندارد بدون اجازه من در آنها به کشت و کار بپردازد.



این سرمایه‌دار دیگری است که زمین‌های زمین‌دار بزرگ را به اجاره می‌گیرد.



اما مگر در زمین‌ها چیزی خود بخود کاشته می‌شود؟
مسلم است که خیو. سرمایه‌دارهم که خود به کشت و کار نمی‌پردازد. در اینصورت چه کسانی باید زمین‌ها را بکارند؟ معلوم است؛ کارگران. بله، سرمایه‌دار عده‌زیادی کارگر مزدگیر را استخدامه می‌کند، تا روی زمین‌ها کار کنند.



کارگران روی زمین‌ها کار می‌کنند و ارزش اضافی بوجود می‌آورند. سرمایه‌دار بخشنی از این ارزش اضافی را خود تصاحب می‌کند، و بخشن دیگر آن را بابت اجاره زمین‌ها به زمین‌دار بزرگ می‌دهد.



اجاره‌سرمایه‌داری با اجاره‌فکو‌دالی تفاوت دارد. در نظام فکو‌دالی، فکو‌دال‌ها تمام مخصوصیاتی را که از کار اضافی دهقانان حاصل می‌شدند، تصاحب می‌کردند، در حالیکه در نظام سرمایه‌داری زمین‌دار فقط بخشن از ارزش اضافی را که از کار کارگران بوجود می‌آید، تصاحب می‌کند.

اجاره تفضیلی (اجاره برای زمین بر تو):

دو قطعه زمین را در نظر بگیریم، و فرض کنیم قطعه زمین اول حاصل خیز ترین و مرغوب ترین زمین و قطعه زمین دوم نامرغوب ترین زمین می باشد که حاصلخیزی و بار آوریش کمتر از قطعه زمین اول می باشد.

اگر سرمایه دار الف قطعه زمین اول را اجاره کرده و در آن ۱۰۰۰۰ (صد هزار) تومان سرمایه برای خرید بذر (دانه)، نیروی کار (دستمزد کارگران) و غیره مصرف نماید؛ پس از یک سال برابر با ۲۰۰۰۰ (دویست هزار) کیلو گنبدم بدست آورد، سرمایه دار ب که قطعه زمین دوم (یعنی قطعه زمین نامرغوبی که حاصلخیزی و بار آوریش کمتر است) را به اجاره گرفته، با همان ۱۰۰۰۰ (صد هزار) تومان سرمایه می تواند ۱۲۰۰۰ (صد و بیست هزار) کیلو گنبدم بدست بیاورد.

می بینیم با مصرف سرمایه مساوی، روی دو قطعه زمین، قطعه زمین اول که حاصلخیز تر می باشد، محصول بیشتری بیار می آورد. حال اگر سود متوسط ۰/۰۲ (در صد) باشد، باید سرمایه دار به ازای هر ۱۰۰ تومان، ۲۰ تومان، و یا به ازای هر ۱۰۰۰ تومان، سودی برابر با ۲۰۰ تومان بپرد. در این صورت سرمایه دار برای ۱۰۰۰۰ تومان، ۲۰۰۰۰ تومان سود می برد. یعنی سرمایه دار ۲۰۰۰۰ تومان بیشتر از سرمایه ای (۱۰۰۰۰ تومان) که بکار برد، بدست می آورد.

بدین قریب بازار باید گنبدم را از سرمایه داری که با ۱۰۰۰۰ تومان سرمایه، ۲۰۰۰۰ کیلو گنبدم برداشت کرده، هر کیلو ۶ ریال بخرد:

$$\text{تومان } 12000 = \text{ریال } 12000 \times 6 = 20000 \text{ کیلو گنبدم}$$

و از سرمایه‌داری که در زمین نامرغوب کشت کرده و با $10000 \text{ ریال} \times 12000 \text{ کیلوگرم}$ تو مان، 120000 کیلوگرم بدست آورده، کیلو بی $10 \text{ ریال خریده شود}$ تا هر کدام از سرمایه‌دارها 0.20% سود متوسط عایدشان شود.

نومان $12000 = 120000 \text{ ریال} = 10 \text{ ریال} \times 12000 \text{ کیلوگرم}$ ولی آیا چنین چیزی ممکن است؟ آیا می‌شود در بازار قیمت گندم هم کیلو بی 10 ریال باشد، و هم کیلو بی 6 ریال ؟ خیر چنین چیزی ممکن نیست. بازار، گندم را از هر دو سرمایه‌دار به یک قیمت می‌خرد. بازار کاری ندارد که سرمایه‌دار محصولش را در چگونه زمینی فاشته است؛ گندم، گندم است، حال چه در زمین حاصلخیز و مرغوب فاشته شده باشد و چه در زمین نامرغوبتر. ولی چیزی که هست، اگر قیمت گندم براساس زمین حاصلخیز و مرغوب تعیین شود، آنگاه گندم در بازار کیلو بی 6 ریال می‌شود و سرمایه‌داری که در زمین غیرحاصلخیز و نامرغوب کشت کرده، نه تنها سود متوسط 0.20% عایدش نمی‌شود، بلکه کلی هم ضرر می‌کند. و از آنجا که سرمایه‌دار اگر سود متوسطی 0.20% بدست آورد، سرمایه‌اش را از کشاورزی خارج کرده و در رشته دیگری بکار می‌اندازد، بازار، قیمت‌زا براساس نامرغوبترین رهیان تعیین می‌نماید. و بدین ترتیب گندم از تمام سرمایه‌داران کیلو بی $10 \text{ ریال خریده می‌شود}$ که در این صورت:

سرمایه‌دار ب (که زمین نامرغوب را اجاره کرده است)، $20000 \text{ تو مان سود عایدش می‌شود}$ که همان 0.20% سود متوسط می‌باشد. این 0.20% سود متوسط از کاراضافی کارگران حاصل می‌شود. اما سرمایه‌دار الف که زمین حاصلخیزتر و مرغوبتری را اجاره آورده است، مبلغی بیشتر از 0.20% سود متوسط بدست می‌آورد: از مان $20000 - 20000 = 20000 \text{ ریال} \times 20000 \text{ کیلوگرم}$

تومان اضافه بر سرمایه $100000 - 100000 = 20000$ تومان قیمت کل گندم
سرمایه‌ای که سرمایه‌دار بکار برد.

اماچون 20% سود متوسط در 10000 تومان سرمایه، 20000 تومان می‌شود، سرمایه‌دار الف مبلغی برابر با 80000 تومان اضافه‌تر
می‌آورد:

تومان 80000	---	تومان 20000
↓	↓	↓
کل سودی که بر کل سرمایه (100000 تومان) اضافه شده است.	اضافه بر سود متوسط	

به این 80000 تومان که بیشتر از اضافه بر سود متوسط بدست آمده، سود تفضیلی می‌گویند.

بنابراین سود تفضیلی، سودی است که اضافه بر سود متوسط می‌باشد، و از زمین‌های حاصلخیز و مرغوب بدست می‌آید. سرمایه‌دار الف خیلی مایل است که این سود اضافی (سود تفضیلی) را به جیب بزند؛ ولی چنین کاری برایش مشکل است؛ زیرا سرمایه‌دار این سود اضافی را به عنوان اجاره تفضیلی به زمین دار می‌دهد و 20% سود متوسط را هم برای خودش نگاه می‌دارد.

اجاره تفضیلی



اما این سود متوسط و سود اضافی خود بخود بوجود نیامده‌اند.
باکه کارگران آنها را آفریده‌اند. بنابراین سود اضافی که به زمین‌دار
برداخت می‌شود، بخشی از ارزش اضافی است.

اجاره مطلق

زمین‌دار خودش را مالک‌زمین می‌داند، و به همین جهت حاضر
نمی‌شود از اجاره‌زمین نام رغوبی که در اجاره سرمایه‌دار ب می‌باشد،
سرف نظر کند. سرمایه‌دار ب هیچ‌گونه سودی اضافه بر سود متوسط
بدست نمی‌آورد، و به همین خاطر مجبور است محصولاتش را طوری
افروشد که مقداری بیشتر از سود متوسط بدست بیاورد، تا آنرا با بت
اجاره به زمین‌دار بدهد.

به چنین اجاره‌ای که از فروش محصولات کشاورزی به قیمتی
الاتر از قیمت تولید آن تهیه شود، اجاره مطلق می‌گویند.
قیمت تولید همان‌طور که قبل اهم گفتیم عبارت است از:
سود متوسط + مخارج تولید برای سرمایه‌دار = قیمت تولید
مخارج تولید برای سرمایه‌دار عبارتند از:
سرمایه‌متغیر + سرمایه ثابت = مخارج تولید برای سرمایه‌دار.
سرمایه‌متغیر مساوی است با دستمزد کارگران.
سرمایه ثابت مساوی است با پولی که صرف خرید بذر، ماشین-
الات کشاورزی، کود شیمیایی وغیره می‌شود.

اجاره مطلق نیز مانند اجاره تفضیلی بخشی از ارزش اضافی
است که توسط کار اضافی کارگران بوجود می‌آید.

فصل پنجم

بحران‌های سرمایه‌داری

اضافه تولید:

وقتی بیش از حد قدرت خرید مردم، پوشک توپیدشود، انبارها بمدربیج از پوشک پر می‌شود؛ در نتیجه کارخانه‌دار کارخانه را تعطیل می‌کند؛ کارگران زیادی بیکار می‌شوند، و دستمزد کمی راهنم که قبل می‌گرفتند، قطع می‌شود.



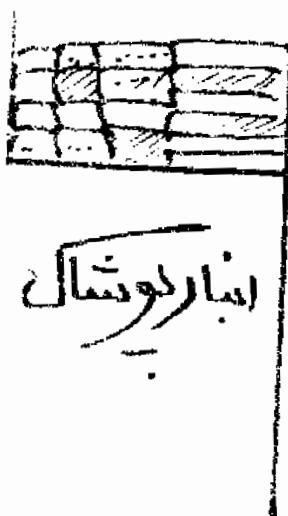
وقتی بیش از قدرت خرید مردم، گندم تولید شود، کارگران بسیاری بیکار می‌شوند، و دستمزدشان قطع می‌شود؛ بدین ترتیب آنها باید گرسنگی بکشند، زیرا پول ندارند؛ زیرا بیکار شده‌اند؛ زیرا گندم زیاد تولید شده است.



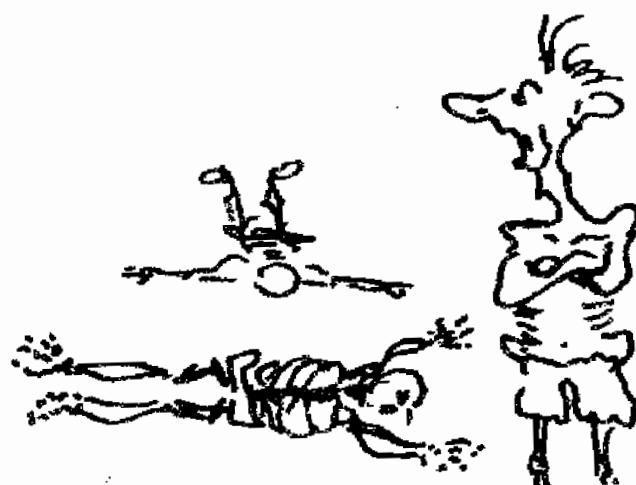
انبارها پر از زغال‌اند، اما زحمتکشان بخاطر نداشتن زغال، در اتفاق سردشان می‌لرزند.



انبارها پر از پوشانند، اما توده‌های زحمتکش بدون پوشانک بسر می‌برند.



انبارها پر از گفتمنداند، اما صدها هزار نفر از گرسنگی می‌میرند.

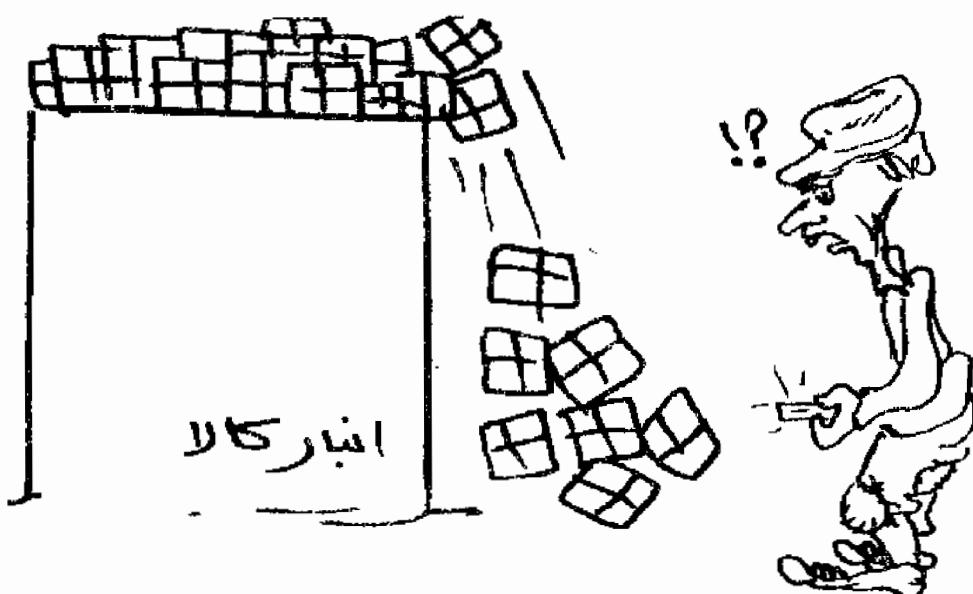


انبارها چگونه پر می‌شوند؟

کارگران و سایر زحمتکشان که مصرف کنندگان اصلی جامعه می‌باشند، بد لیل اینکه شدیداً از طرف سرمایه‌داران استثمار می‌شوند، دستمزدشان پایین است؛ پایین بودن دستمزد باعث می‌شود که آن‌ها نتوانند هر آنچه کالا که مورد نیازشان است، بخرند. در نتیجه کالاها بسیار کند بفروش می‌روند، و یا گاهی اصلاً بفروش نمی‌روند؛ و بدین ترتیب انبارها پر می‌شوند.

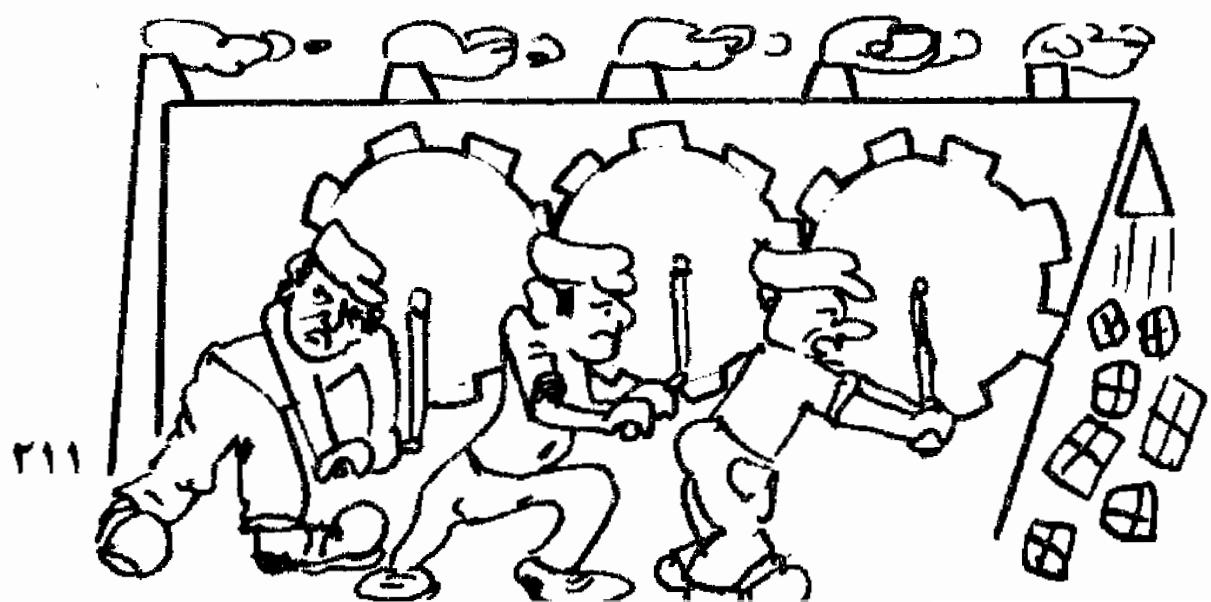
بنابراین می‌بینیم که کالاها زیادتر از احتیاجات مردم تولید

نیشود، بلکه به نسبت قدرت خرید مردم زیادتر تولید می شوند.



نشانه های بحران اضافه تولید عبارتند از:
متوقف شدن تجارت، بفروش نرفتن بسیاری از کالاهای در بازار،
منوقف شدن تولید و تعطیل کارخانه ها، و به دنبال آن بیکار شدن
کارگران.

علت اصلی بحران ها، تضاد بین کار و تولید اجتماعی و مالکیت
خصوصی بر وسائل تولید می باشد. و این تضاد به شکل تضاد آشتی-
ناپذیر طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار نمایان می گردد.
از آنجاکه سرمایه داران بدنبال سود بیشتر می گردند، تکنیک را
بهتر کرده و ماشین های تولیدی پیشرفته تری را به کارخانه می آورند، و
بدین طریق پشت سرهم کالا تولید می کنند.



اما به علت پایین بودن دستمزد کارگران، و افزایش بیکاری، و فقر و تنگdestی دهقانان وغیره، مصرف کالاها بسیار محدود می شود. تولید زیاد و مصرف کم باعث می گردد که تولیدسرماهیه داری با چهار چوب تنگ مصرف برخورد نماید.



بطور کلی تا نظام سرمایه داری وجود دارد، بحران هم وجود خواهد داشت؛ زیرا تا نظام سرمایه داری وجود دارد، تضاد بین تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی بر وسائل تولید وجود خواهد داشت.

دوره های سرمایه داری و مراحل آن:

فاصله بین آغاز يك بحران را تا آغاز بحران بعدی، يك دوره (سیکل) می گویند که از چهار مرحله تشکیل شده است. مرحله اول دوره (سیکل)، بحران می باشد. این مرحله با متوقف شدن تجارت داخلی و خارجی، ورشکستگی، کمبود پول، بیکاری، پایین آمدن مزد ها، اضافه تولید کالاها، از بین رفتن کالاها و ماشین آلات و مؤسسات، پایین آمدن قیمت ها، وغیره همراه است.

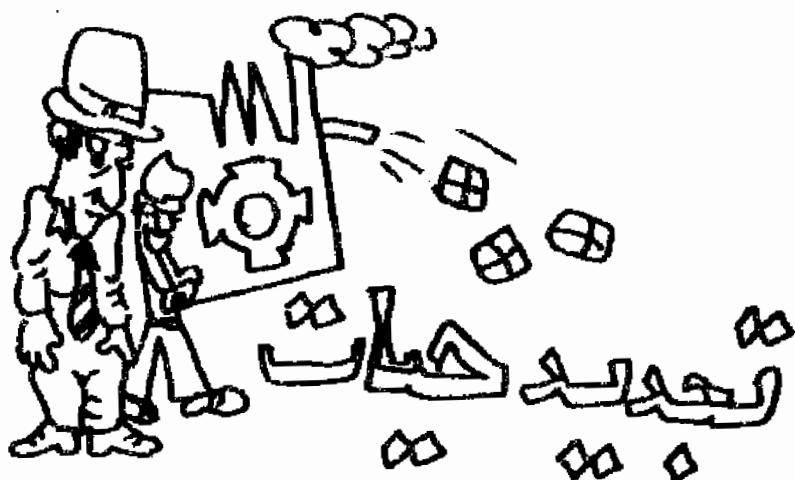


مرحله دوم، رکود(یا مرحله فروکش) میباشد؛ در این مرحله قیمت‌های کالاها پایین است، تولید صنعتی در حالت رکود بسرمی برداشتی از کالاهای اضافی از بین برده شده و قسمتی از آنها با قیمت‌های بسیار پایین فروخته شده‌اند.

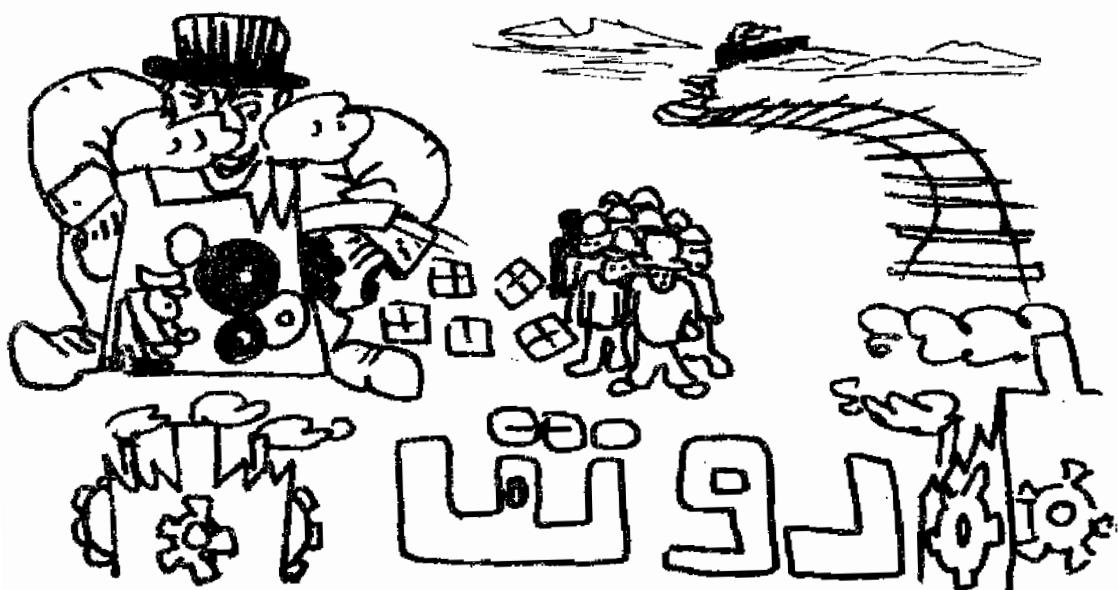


سرمایه‌داران برای خارج شدن از این مرحله تلاش میکنند تا بوسیله استثمار شدید کارگران و یا بکارانداختن ماشینهای تولیدی جدید و پیشرفته مخارج تولید را پایین بیاورند.

مرحله سوم، بهبودیا تجدید حیات (از سرگرفتن حیات) است. در این مرحله آن بخش از مؤسسات و ماشین آلات که از بین نرفته‌اند، تولیدرا گسترش می‌دهند؛ به تدریج تولیدات بوضع عادی اش برمی‌گردد، و قیمت‌ها بالام روند، سرمایه‌داران به سودهای کلانی دست می‌یابند و بدین ترتیب بهبود (تجدد حیات) وارد مرحله بعدی، مرحله رونق می‌شود.



مرحله چهارم، مرحله رونق است. رونق آخرین مرحله دوره (سیکل) می‌باشد. در این مرحله مؤسسات صنعتی جدید و راه‌آهن وغیره ساخته می‌شود؛ قیمت‌ها افزایش پیدامی کند، سرمایه‌داران برای



تولید هرچه بیشتر تلاش می کنند، تا جران به سرمایه داران سفارش تولید کالاهای هرچه بیشتر می دهند، و سرانجام ناگهان معلوم می گردد که تقاضا کنندگان (خریداران) کالا، از حجم کالاها بسیار کمترند، و بدین ترتیب انبارها لبریز می شوند و دوباره بحران فرا می رسد؛ و مراحل دوره (سیکل) از نو تکرار می گردد.

بحران‌های کشاورزی:

بحران‌های اضافه تولید فراورده‌های کشاورزی، بحران‌های کشاورزی می باشند. علت اساسی این بحران‌ها نیز مانند بحران‌های صنعتی، تضاد سرمایه داری، یعنی تضاد بین تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی است.

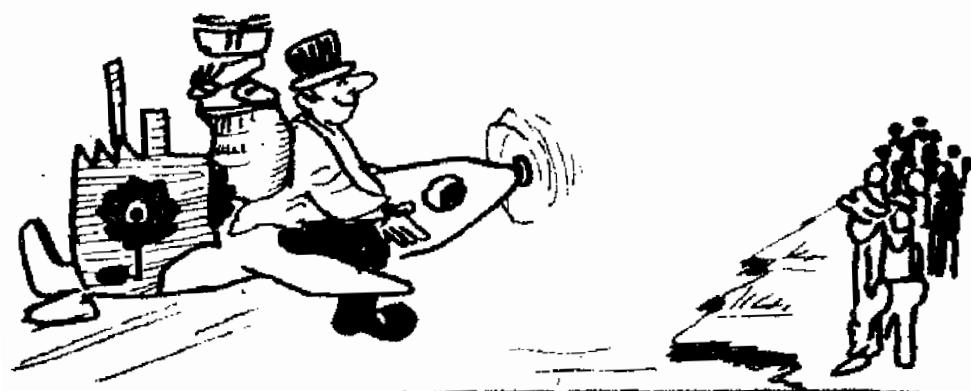
بحران‌های کشاورزی عموماً اطولانی تراز بحران‌های صنعتی هستند. علت‌های این امر یکی این می باشد که زراعت از صنعت عقب مانده‌تر است. دیگر اینکه چون زمین تحت مالکیت خصوصی یک عدد زمیندار می باشد، سرمایه بطور آزادانه‌ای نمی تواند در کشاورزی به جریان بیفتد.

بحران‌ها و شدیدتر شدن تضادهای سرمایه داری:

در اثر بحران‌ها در حالیکه ثروتهای بزرگی از بین می رود، میلیونها زحمتکش از گرسنگی و فقر تهدید به مرگ می شوند؛ سرمایه داران بهیچوجه نمی توانند آنچه را که پیش آمده کنترل کنند، و در این جاست که ناتوانی سرمایه داران آشکار می گردد. بحران‌ها میلیونها کارگر را

بیکار و آواره می‌کند و میلیونها دهقان را بیچاره و خانه خراب می‌نماید.

این است که بحرانها تضاد بین کارگران و سرمایه‌داران را از هر زمانی شدیدتر می‌کند.



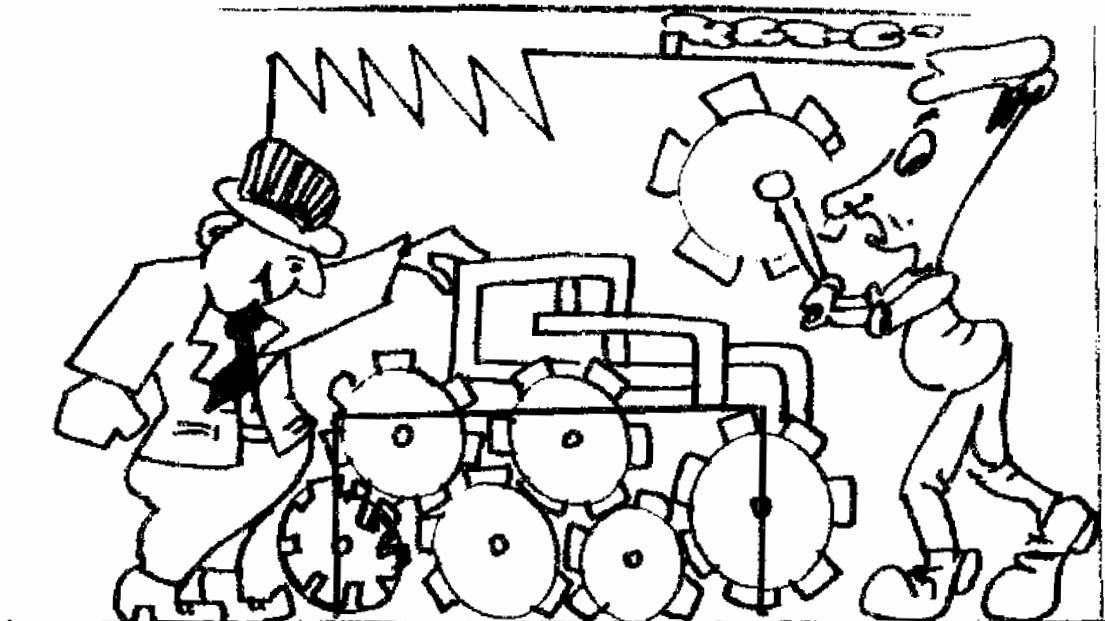
فصل ششم

امپریالیسم

امپریالیسم از کلمهٔ امپریال می‌آید. امپریال‌هم یعنی امپراطوری. بنابراین امپریالیسم به معنی طرفداری از امپراطوری می‌باشد. منظور از امپراطوری این است که کشوری سرزمین‌های زیادی را تصرف کرده، و مردم آن کشورها را مجبور کنند تابع کشور تجاوز گر باشند. بدین ترتیب معنی سادهٔ امپریالیسم، تجاوز به کشورهای دیگر و جهانگیری می‌باشد.

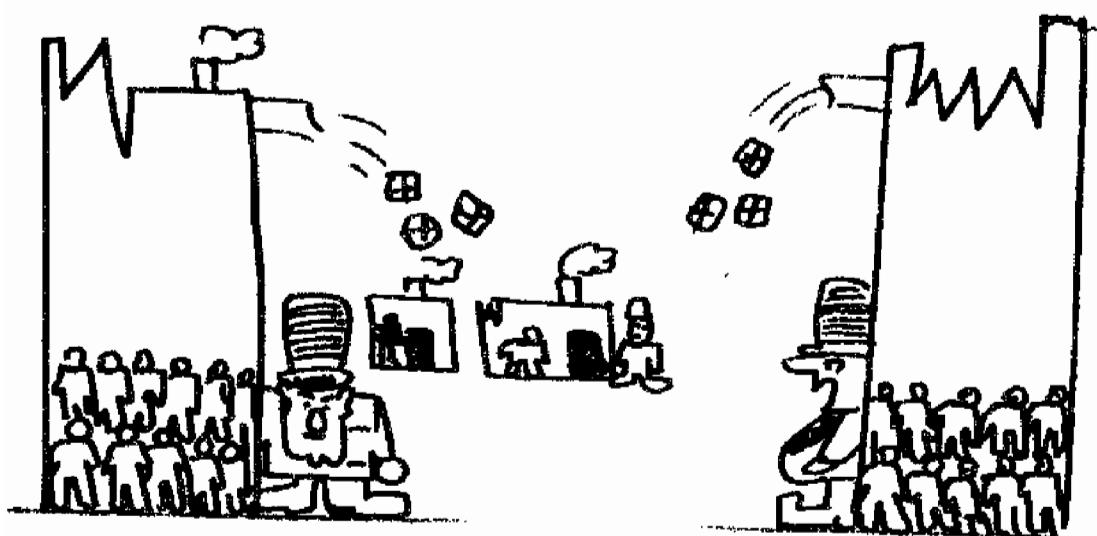


در تمام کشورهای سرمایه‌داری، قبل از اینکه این کشورها وارد مرحله امپریالیسم (آخرین مرحله سرمایه‌داری) شوند، بین سرمایه‌داران بزرگ و کوچک و متوسط، رقابت سختی وجود داشت، سرمایه‌داران تنها در این فکر بودند که سود بیشتری ببرند. بهمین خاطر تکنیک را بهتر می‌کردند، ماشین‌های تولیدی پیشرفته و جدید وارد کارخانه می‌کردند و کارگران را بهشدت استثمار می‌نمودند.



سرمایه‌داران بزرگ که شاید بیشتر ازده در صد نمی‌شدند، شخصت در صد کارگران را در اختیار داشتند؛ و بقیه سرمایه‌داران، یعنی نوادرصد سرمایه‌داران، حدود چهل درصد کارگران را در مؤسسات خود بکار گرفته بودند. در نتیجه سرمایه‌داران بزرگ که بیشتر کارگران را در اختیار داشتند، کالا‌های بیشتری تولید می‌کردند. آنها حتی بیش از نصف تولیدات کشور را انجام می‌دادند. این بود که ادامه رقابت چیزی جز ضرر نصیب‌شان نمی‌کرد.

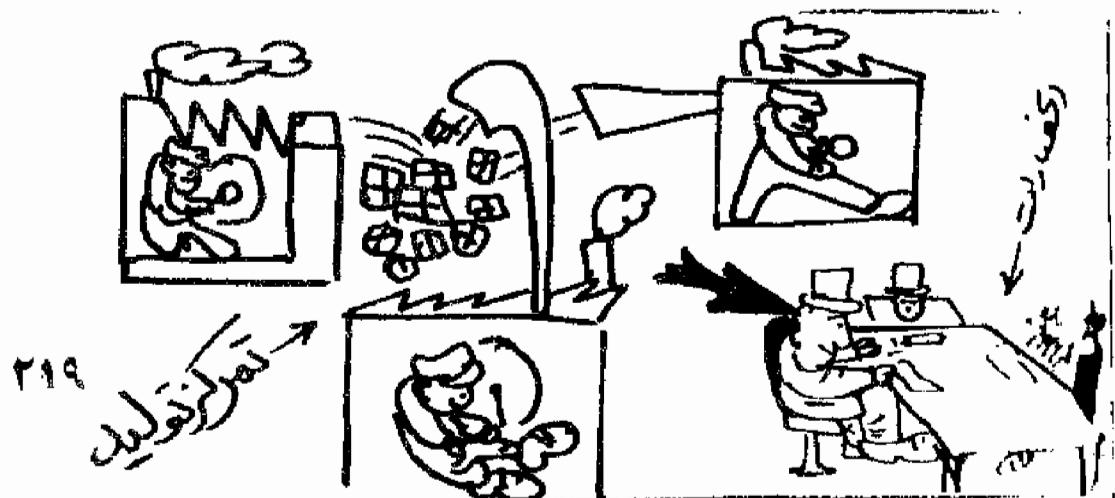
اتحاد و سازش بین تمام سرمایه‌داران بزرگ و متوسط و کوچک که در حال رقابت با یکدیگر بودند، امری غیرممکن بود؛ ولی سازش و اتحاد میان ده درصد سرمایه‌داران (سرمایه‌داران بزرگ) چندان



کار دشواری نبود. و سرانجام نیز سرمایه‌داران بزرگ با هم سازش کردند:

«حال که رقابت همه سرمایه‌داران بزرگ و کوچک باعث شد که بیشترین قسمت تولیدات فقط در دست ما دارد سرمایه‌دار بزرگ جمع شود، بهتر است باهم متحده شویم و رقابت آزاد را کنار بگذاریم؛ اینطور هم راحت می‌توانیم قیمت کالاهایمان را هرچه دلمن خواست بالا بیریم، و هم راحت می‌توانیم تولیدات را کنترل کنیم. و بدین ترتیب به سرمایه‌داران کوچکی که هنوز می‌خواهند رقابت را ادامه دهند ضربه محکمی می‌زنیم.»

رقابت آزاد باعث شد که تولیدات تقریباً یکجا جمع شود؛ و این جمع شدن تولید در یکجا (تمرکز تولید) نیز بتدریج انحصارات را بوجود آورد.



سرمایه‌داران بزرگ برای اینکه تولیدات را کاملاً در دست خود بگیرند، سعی می‌کردند بوسیله راههایی سرمایه‌داران کوچک و متوسط را هم^۱ مجبور کنند که یا به آنها بپیوندند؛ و دست از رقابت بردارند؛ و یاد رغیر اینصورت ورشکست می‌شدند. بعضی از این راهها از این قرار بود:

با خریداران کالاها، قرارداد می‌بستند که فقط از آنها، یعنی فقط از سرمایه‌داران بزرگ کالاهایشان را بخرند. یا با کارگران قرارداد می‌بستند که فقط برای آنها کار کنند؛ و یا مثلاً به هر ترتیبی شده بود نمی‌گذاشتند مواد اولیه، یعنی موادی که کارخانه برای تولید کالا به آن نیاز داشت، به سرمایه‌داران کوچک برسد؛ و از این‌جور چیزها.



یکی از راههایی که سرمایه‌داران بزرگ بوسیله آن سرمایه‌های پراکنده را یک‌جا جمع می‌کردند، گسترش شرکت‌های سهامی بود.



سرمایه‌داران، مخالف رقابت آزاد بودند، و همه این تلاش‌ها در جهت مبارزه با رقابت آزاد صورت می‌گرفت.

وقتی بیش از نصف تولیدات توسط سرمایه‌داران بزرگ که ده درصد کل سرمایه‌داران را تشکیل می‌دادند، انجام می‌گرفت، اتحاد برای انحصاری کردن تولید تنها راهی بود که منافع آنان را حفظ می‌نمود. بهمین خاطر آنها اتحادیه‌هایی تشکیل دادند و قراردادهایی بستند که طبق آن قراردادها:

- ۱- هیچ سرمایه‌داری حق نداشت کالایش را از سرمایه‌دار دیگری که همان نوع کالا را تولید می‌کند، گران تر و یا ارزان تر بفروشد.
- ۲- مقدار کالایی را که هر سرمایه‌دار باید تولید می‌کرد، تعیین می‌شد.
- ۳- بازارهای فروش بین سرمایه‌داران بزرگ تقسیم می‌گشت.
- ۴- مقدار مواد خام معینی به هر کارخانه‌دار داده می‌شد.

و غیره.

انحصار، گرچه توانست سرمایه‌داران را مجبور کند که در قیمت گذاشتن روی کالاهای با یکدیگر رقابت نکنند؛ و گرچه امپریالیست‌ها می‌گویند: حاکمیت انحصارات رقابت و بحران را از میان می‌برد، اما خود آنها بخوبی می‌دانند که انحصارات نه تنها رقابت را از بین نبرد، بلکه رقابت را بیشتر حمایه تر کرده است. با حاکمیت انحصارات، سرمایه‌داران بزرگ برای بدست آوردن بازار بیشتر و بهتر، و بدست آوردن مواد خام بیشتر وغیره، با یکدیگر دست به رقابت و مبارزه شدیدتر و خشن‌تری می‌زنند.



سرمایه‌هایی:

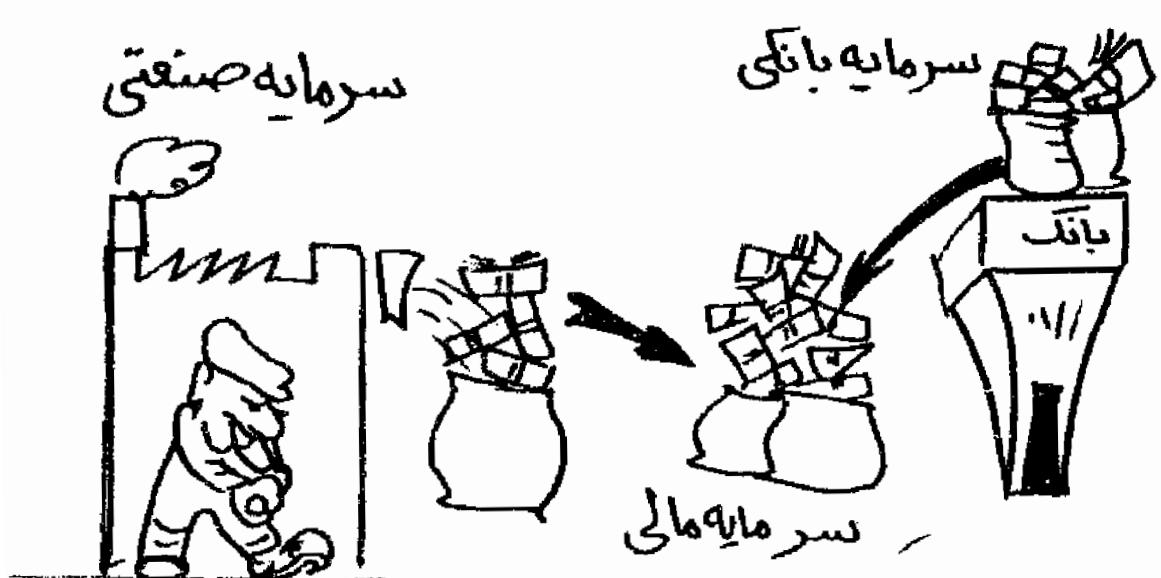
وقتی سرمایه‌دار، سرمایه‌اش را به کار می‌اندازد، باید منتظر سود آن باشد. این سود یک‌دفعه به دستش نمی‌رسد؛ چون کالاهای تولیدی را در نظر بگیرید که صد شده و به فروش می‌رسند. مشلاً یک سرمایه‌دار را در نظر بگیرید که صد میلیون تومان سرمایه‌را در جریان تولید اندامته است؛ این سرمایه‌دار می‌خواهد بعدها بخشی از سود این سرمایه را به سرمایه اضافه کرده و بدین ترتیب کارخانه‌اش را توسعه بدهد. ولی از آنجا که هر روز مقداری کالات تولید شده و به فروش می‌رسد، سود هم کم کم جمیع می‌شود؛ به همین جهت سرمایه‌دار بایند ماه‌ها منتظر بمانند، تا سرمایه اولیه، همراه با ارزش اضافی بطور کامل در اختیار قرار گیرد. بنابراین در این مدت هر روز مقداری پول بدست سرمایه‌دار می‌رسد که بی‌صرف می‌ماند؛ چرا بی‌صرف می‌ماند؟ چون سرمایه‌دار نمی‌تواند با سود یک‌روز کارخانه‌اش را گسترش دهد. در نتیجه این مقدار پول بی‌صرف به بانک سپرد می‌شود.

همه سرمایه‌داران پول‌های بی‌صرف خود را به بانک می‌سپرند که بدین ترتیب سرمایه‌های بزرگی در بانک‌ها جمیع می‌شود که دیگر بی‌صرف نمی‌ماند؛ زیرا سرمایه‌داران دیگری به آن سرمایه‌ها احتیاج پیدا کرده و آنها را بعنوان قرض از بانک‌ها می‌گیرند، و پس از مدتی همان پول را همراه با بهره‌اش بر می‌گردانند.

سرمایه‌داران صنعتی برای توسعه و گسترش کارخانجات خود به سرمایه‌هایی که در بانک‌ها وجود دارند، نیازمند می‌شوند. یعنی در واقع سرمایه‌انحصاری صنعتی (به معنی کارخانجات بزرگ و شرکت‌های بزرگ صنعتی که در انحصار سرمایه‌داران بزرگ است) به سرمایه‌انحصاری بانکی (یعنی سرمایه‌های بزرگی که در بانک‌های بزرگ جمیع

شده و در انحصار بانکداران می‌باشد)، نیازمند می‌گردد و باهم ترکیب می‌شوند.

از در هم شدن سرمایه انحصاری صنعتی و سرمایه انحصاری بانکی، سرمایه مالی بوجود می‌آید.



سرمایه انحصاری صنعتی + سرمایه انحصاری بانکی ← سرمایه مالی.
ترکیب سرمایه انحصاری صنعتی و سرمایه انحصاری بانکی را در این هم بخوبی می‌توان دید که بیشتر سرمایه‌داران بزرگی که همه کاره بانک‌ها هستند و در بانک‌ها دارای مقام می‌باشند، در کارخانه‌ها و شرکت‌های صنعتی هم دارای مقام‌های بزرگ هستند.

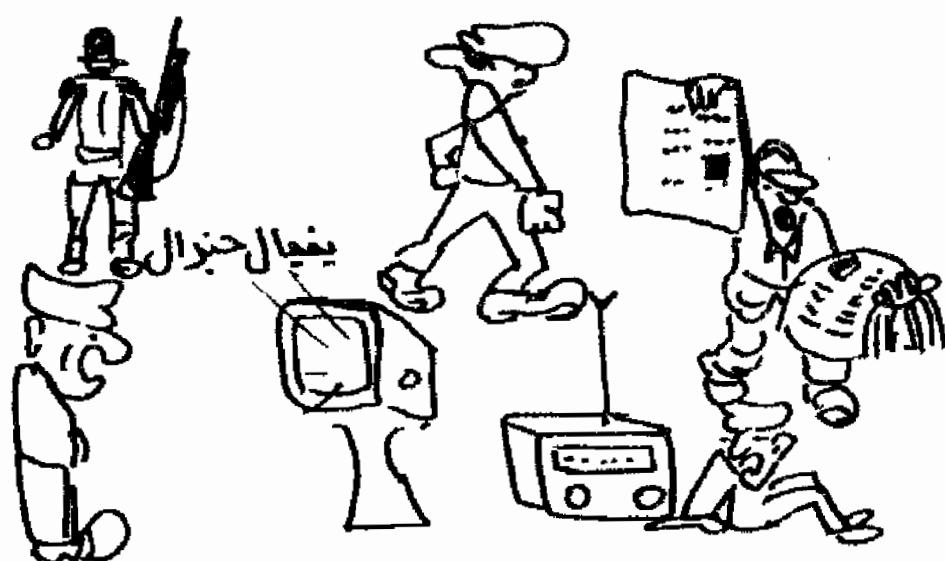
مثل هفتاد سال پیش در یک کشور امپریالیستی، سه بانک بزرگ اداره کننده صندوق‌هشتاد مؤسسه صنعتی و دویست شرکت سهامی بودند. یعنی این سه بانک روی هم رفته در سیصد و هشتاد شرکت مقام داشتند. از طرف دیگر بیست و پنج کارخانه‌دار بزرگ هم جزو اداره کنندگان این سه بانک بودند.

از این طالب معلوم می‌شود که چگونه هم بانکداران در شرکتهاي صنعتي و تجاري مقام دارند، و هم کارخانه‌داران بزرگ در بانک‌ها

صاحب مقام هستند. علاوه بر این روشن می شود که چگونه سرمایه انجصاری صنعتی و سرمایه انجصاری بانکی با هم ترکیب می گردند. و همانطور که قبل از گفتیم از ترکیب سرمایه انجصاری صنعتی و سرمایه انجصاری بانکی، سرمایه مالی بوجود می آید.

الیکارشی مالی:

سرمایه داران بزرگ برای اینکه عمر خود را طولانی تر کنند، دستگاه های تبلیغاتی (رادیو، تلویزیون، مطبوعات وغیره) و ارش و پلیس را در اختیار خود می گیرند. از دستگاه های تبلیغاتی مانند رادیو، تلویزیون، مطبوعات وغیره، برای تبلیغ از نظام سرمایه داری، و سرگرم نمودن و فریب مردم استفاده می نمایند؛ و پلیس و ارش را نیز برای سرکوب هر نوع اعتراضی به کار می گیرند.



در کشورهای امپریالیستی، سرمایه داران بزرگ، اینها که تعدادشان بسیار کم است، تمام منابع و سرمایه های کشور را در دست دارند؛ از

زمین و کشاورزی و کارخانجات بزرگ و شرکت‌های تولیدی و بانک‌ها گرفته تا معدن‌های طلا، نقره و الماس، آهن و غیره. علاوه بر این، سرمایه‌داران بزرگ برای حفظ این سرمایه‌ها، ارتش، پلیس، رادیو، تلویزیون، مطبوعات وغیره را نیز در اختیار دارند.

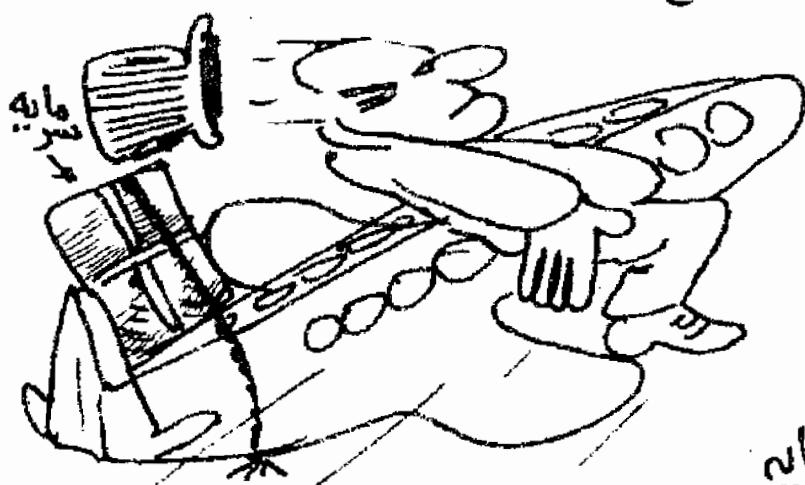


الیگارشی مالی یعنی قراردادشتن تمام امور اقتصادی و سیاسی در دست عدد بسیار کمی که شاید ده درصد جامعه را هم تشکیل نمی‌دهند؛ و یا بهتر است بگوئیم، الیگارشی مالی عبارت است از بزرگی عدد بسیار کمی بر تمام مردم.

مثلا در آمریکا همه‌چیز (زمین، کارخانجات بزرگ، شرکت‌های صنعتی بزرگ، مؤسسه‌های بانکی، وسائل تبلیغات، دستگاههای دولتی، دانشگاه‌ها، مدارس، مطبوعات و غیره وغیره) در دست شخص خانواده است. این شخص خانواده که به هشت گروه (گروه راکفلر، گروه مورگان، گروه دوپان و پنج گروه دیگر) تقسیم می‌شوند، تمام امور اقتصادی و سیاسی کشور را بطور اشتراکی در اختیار خود گرفته‌اند.

صلدور سرمایه‌های:

سرمایه‌داران بزرگ تمام سرمایه‌های خود را در داخل کشور به کار نمی‌اندازند؛ زیرا اینکار برای آنها صرف ندارد. قبل اکتفیم که هر چه سرمایه‌گسترش بافت‌تر شود، نرخ سود پایین‌تر می‌آید (زیرا در فرمول نرخ سود، کل سرمایه که در مخرج کسر قرار دارد، هرچه بزرگ‌تر شود خود کسر کوچک‌تر می‌گردد). این است که سرمایه‌داران مقدار کمی از سرمایه‌هایشان را در داخل بکار می‌اندازند، و بقیه را که سرمایه‌های اضافی می‌باشد، به خارج صادر می‌کنند.



صلدور سرمایه

$$\frac{\text{ارزش اضافی}}{\text{کل سرمایه}} \times 100 = \text{نرخ سود}$$

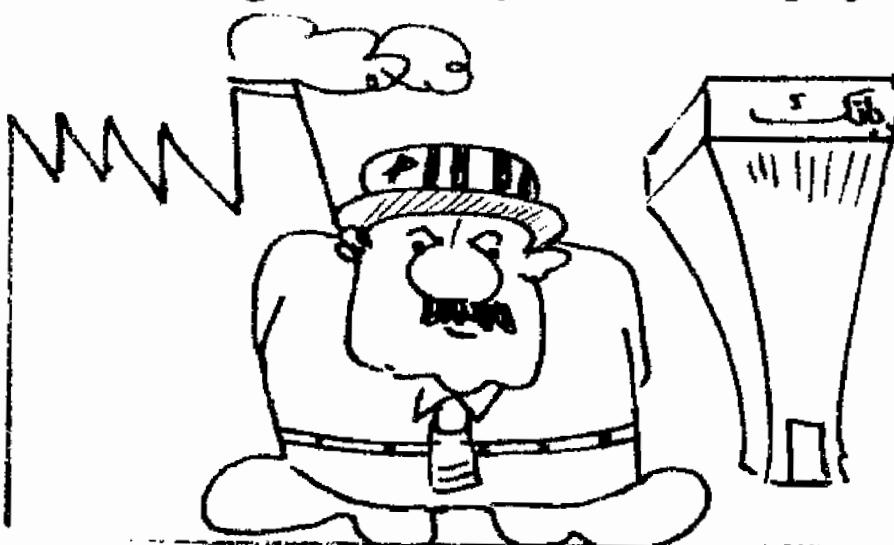
مهمترین علتی که باعث می‌شود سرمایه‌دار سرمایه‌اش را به خارج صادر کند، پایین آمدن نرخ سود است. بنابراین سرمایه‌داران بزرگ که همیشه دنبال سودبیشتر هستند، سرمایه‌هایشان را به کشورهای عقب‌مانده صادر می‌کنند؛ چونکه در این کشورها دستمزد کم است، زمین و مواد خام ارزان می‌باشند وغیره، بدین ترتیب در فرمول نرخ سود، کل سرمایه که در مخرج قرار دارد، کوچک، و ارزش اضافی که در صورت کسر می‌باشد، بزرگ‌تر می‌گردد، و در نتیجه کسر بزرگ می‌شود،

یعنی نرخ سود بالا می‌رود.

معمولًا سرمایه‌داران به دو راه سرمایه‌هایشان را صادر می‌کنند.

یک راه این است که آنها سرمایه‌هایشان را به سرمایه‌داران کشورهای دیگر قرض می‌دهند و با بهره‌هایی که روی سرمایه‌ها می‌گیرند، کلی سود می‌برند.

دومین راه به این ترتیب است که سرمایه‌داران بزرگ در کشورهای عقب مانده کارخانجات عظیم می‌سازند، شرکت‌های صنعتی و تجاری تأسیس می‌کنند، بانک‌های بزرگ بوجود می‌آورند وغیره.

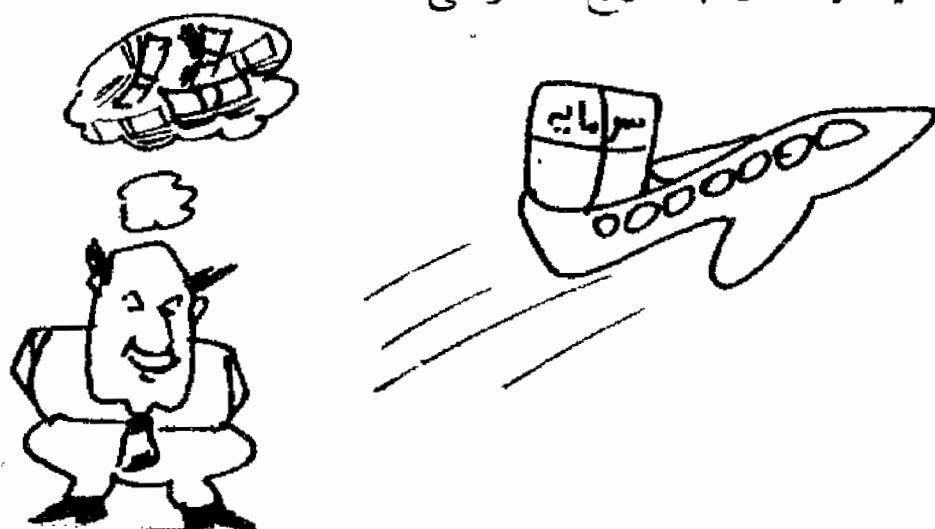


با اینکه در امپریالیسم صدور سرمایه اهمیت زیادی پیدا می‌کند، ولی این امر مانع از صدور کالا نمی‌گردد. اتفاقاً صدور سرمایه، صدور کالا را راحت تراز پیش می‌کند؛ به عنوان مثال وقتی یک کشور امپریالیستی به کشوری سرمایه‌قرض می‌دهد، آن کشور را مجبور می‌نماید که کالاهای خود را از کشور قرض دهنده بخرد.

جالب اینجاست که سرمایه‌داران وقتی سرمایه‌های خود را به خارج صادر می‌کنند، برای فریب دادن مردم کشورهای عقب افتاده می‌گویند:

«ما علاقه داریم که صنعت در تمام جهان پیشرفت کند؛ به همین

خاطر چون دیدیم در اینجا از صنعت خبری نیست و مردم زندگی بدی دارند، دلمان سوخت و آمدیم کمکی به این کشور عقب مانده بکنیم!» اما در واقع آنها به خاطر غارت منابع و ثروت آن کشور و از همه مهمتر غارت نیروی کارز حمتکشان و به جیب زدن سودهای فراوان، سرمایه‌هایشان را به خارج صادر می‌کنند.



تقسیم دنیا بین سرمایه‌داران بزرگ کشورهای امپریالیستی و مبارزه برای تقسیم دوباره:

وقتی سرمایه‌داران بزرگ کشورهای امپریالیستی می‌خواهند سرمایه‌هایشان را به خارج صادر کنند، بر سر بdst آوردن هر چه بیشتر بازارهای جهانی، بین آنها مبارزه و رقابت شدیدی در می‌گیرد. در تقسیم دنیا بین امپریالیست‌ها، امپریالیست‌هایی که سرمایه اضافی‌شان بیشتر باشد، سهم بیشتری گیرشان می‌آید؛ و بر عکس، هر چه امپریالیست‌ها سرمایه‌شان کمتر باشد، بازارهای کمتری نصیب‌شان خواهد شد. بنابراین می‌بینیم که جهان به نسبت مقدار سرمایه اضافی‌ای که هر کشور امپریالیستی دارد، بین آنها تقسیم می‌گردد.

امپریالیست‌ها می‌گویند تقسیم جهان برای جلوگیری از وقوع جنگ است؛ اما با تقسیم جهان نیز اختلافات آنان حل نشده، و خطر

بروز جنگ نه تنها از بین نمی‌رود، بلکه بیشتر از پیش می‌شود.
چرا؟ برای اینکه بعضی از کشورهای امپریالیستی که موقع تقسیم
جهان سرمایه اضافی کمی داشتند، سهم کمتری به آنها رسیده، و بعد از
که سرمایه اضافی شان زیادتر شده، خواهان سهم بیشتری می‌شوند.
و یا مثلاً بعضی از کشورها هنگام تقسیم جهان، بعلل مختلف در تقسیم
شرکت نداشته و به همین جهت سهمی کیوشان نیامده، ولی بعد از این‌که صاحب
سرمایه اضافی شده و می‌خواهند تقسیم جهان از اول صورت بگیرد تا
سهمی هم کیفر آنها بیاید.



بد لیل بی دقتی لیتراتوری، در بعضی از صفحات کتاب، سطر اول صفحه
چاپ نشده است؛ لطفاً تصحیح فرمایید:

صفحه جمله‌ای که سطر اول صفحه را تشکیل می‌دهد و چاپ نشده است.

۹۲ مصرف هردویکسان است؛ اما میتوان گندم را با خرما مبادله نمود؛
برای توسعه توپوی بکار می‌برد.

۱۷۲

$$\frac{۱۰}{۹۰+۱۰} \times \% ۱۰۰ = \frac{۱۰}{۱۰۰} \times \% ۱۰۰ = \% ۱۰ \quad ۱۸۵$$

۱۴ سطرهای ۵ و ۶ زائد است، لطفاً آنها را حذف کنید.

۱۶ ضوع زائد است، آنرا حذف نمایید.

خواسته‌گان غریز، با کمال تأسیف این اشتباهات نیز در کتاب رخداده.
اطلاع قبیل از مطالعه تصحیح نمایید:

صفحه	خطا	سطر	فاصله
۱۴	که بطوط و مستقیم	۷	بطوط و مستقیم
۱۵	آوردن آماده کردن	۴	آوردن آماده کردن
۲۳	با آن	۱۱	با آن
۳۹	محض	۲	محض
۴۶	بدون یک سازمان منظم	۶	بدون یک سازمان منظم
۷۵	بی پول	۱	بی پول
۱۴۳	۱۰۰۰۰۰۰ تومان	۲	۱۰۰۰۰۰۰ تومان
۱۶۰	می کرد	۱	می کرد
۱۸۴	اردش اضافی	۴	اردش اضافی
۱۸۵	می باشم	۵	می باشم
۱۹۷	سرمایه دارانی	۱۰	سرمایه دارانی

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library